

نور



مهندس علی اصغر یونسیان

نوای فراق

چو شمع سوخت وجودم ز شعله‌های فراق
ز دست رفته همه هستی‌ام به پای فراق

به شعر «ملتجی» ام با تو التجاست مدام
که بیت بیت کتابش بود «نوای فراق»
سازگار قمی (میثم)

نوای فِراق

سراینده:

مهندس علی اصغر یونسیان

(ملتجی)



نشر آفاق

نوای فراق

سراینده: مهندس علی اصغر یونسیان

ویراستار: سیدعلی رضوی

طرح روی جلد: علی اکبر یزدی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: زرچین

چاپ اول: ۱۳۷۶ - تعداد: ۵۱۰۰

چاپخانه: اکباتان

صحافی: فرنو

مرکز پخش: دفتر نشر آفاق

تهران: خیابان پاسداران، دشتستان چهارم، نبش زمرد، پلاک ۴۳

کدپستی ۱۹۴۷۹ - تلفن و فاکس: ۲۸۴۷۰۳۵

دیگر مراکز پخش: رایحه ۶۴۶۷۴۳۵ - کوکب ۶۴۰۶۵۴۸

دارالکتب الاسلامیه ۵۶۲۰۴۱۰

۱۸۵۰ - ۲۱۰۰ تومان

حق شرعی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای مؤلف محفوظ است.



الْإِهْدَاءُ

إِلَى سَيِّدَتِي وَ مَوْلَاتِي صَفِيَّةَ اللَّهِ وَ وَلِيِّتِهِ وَ حَبِيبَتِهِ وَ مَنْ هِيَ بِنْتُ
خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ وَ بَضْعَتُهُ وَ وَدِيعَتُهُ وَ رِيحَانَتُهُ وَ مُهَجَّتُهُ وَ رَوْحُهُ الَّذِي بَيْنَ
جَنَبَيْهِ وَ زَوْجَتُهُ وَ لِيِّ اللَّهِ وَ أُمُّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
الصَّدِيقَةِ الْمُبَارَكَةِ وَ التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ وَ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ الْحَكِيمَةِ الْعَلِيمَةِ وَ
الزَّكِيَّةِ الْمَيْمُونَةِ الَّتِي بُورِكَ فِيهَا وَ فِي نَسْلِهَا الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ الْمَهْدِيَّةِ
الْمُحَدَّثَةِ؛ قِلَادَةُ الصَّفْوَةِ وَ دُرَّةُ صَدَفِ الْعِصْمَةِ وَ غُرَّةُ جَمَالِ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ
وَ نُقْطَةُ دَائِرَةِ الْمَنَاقِبِ وَ الْمَفَاخِرِ وَ لَمْعَةُ أَنْوَارِ الْمُحَامِدِ وَ الْمَآثِرِ الْبَتُولِ
الْحِصَانِ الْحُورَاءِ الْحُرَّةِ السَّيِّدَةِ الْعَذْرَاءِ أُمِّ السَّادَةِ النَّجْبَاءِ النَّقْبَاءِ سَيِّدَةِ
النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ أَهْلِهَا وَ عَلَى ظَالِمِيهَا وَ قَاتِلِيهَا
لِعَائِنِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ.

ثُمَّ الرَّجَاءُ مِنْهَا - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا - أَنْ تَقْبَلَ هَذِهِ الْهَدِيَّةَ الْمَرْجَاةَ.

تقریظ محدث خبیر و زاهد متقی حضرت آیه الله آقای

حاج شیخ جواد کربلانی حنایی دامت افاضاته

حمد و ثنای بی منتها سزاوار پروردگار بدایع آثار و یگانه با اقتداری
است که اعیان ثابتاب ممکنات را از گتم عدم به دارالملک وجود متوجه نمود
و جوهره لطیفه ملکوتیه انسان را که در تجرد، اقرب موجودات به ذات
مقدس اوست. بر اریکه سلطنت علم و معارفش قرار داد و برای هدایت او به
سوی کمالات معنوی و معارف الاهی طریق سلوک و مسالك نجاح و فلاح را
به وسیله اشرف مخلوقات خود و مالکان ممالک یقین یعنی حضرت
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و جانشینان گرامی دوازده گانه و بضعه والایش
حضرت صدیقه طاهره علیهم افضل صلوات المصلین روشن ساخت و به صور مختلف
حقایق و معارف و همچنین راه انس به خود و مقربان درگاهش را با کلام

موزون به بندگانش آموخت؛ چرا که روح بشر با کلام موزون و شیوا- خصوصاً با شعری که مشتمل بر معارف حقیقیه و موصل ارواح مجردة الهیه باشد- انس خاصی دارد. از این روست که گفته‌اند:

«فَإِنَّ الْكَلَامَ إِذَا كَانَ نَظْمًا كَانَ أَوْقَعَ فِي النَّفْسِ»

و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ حُكْمًا وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا»

و بزرگان گفته‌اند:

«إِنَّ تَحْتَ الْعَرْشِ كَنْزًا مِفْتَاحُهُ لِسَانُ الشُّعْرَاءِ»

که این عبارت حاکی از اهمیت و عظمت معارف الاهی است و همچنین شعری که حقایق و معارف را در سلک نظم با بیان شیوایی در آورند.

یکی از امور مؤکد در شرع و عرف، سرودن اشعاری است که مصداق

فرمایش گهربار حضرات ائمه اطهار سلام الله علیه اجمعین باشد که فرمودند:

«مَا لَا بَأْسَ بِهِ لِأَبْسَ بِهِ»

خصوصاً اگر پیرامون عشق و ورزی و گرفتن انس با ولی نعمت

جهانیان، سرور انس و جان، خلاصه سلاله احمدی و حاوی و نتیجه و روح

قرآن محمدی حضرت حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

انصافاً باید گفت از جمله سروده‌های نغز و لطیف در خصوص انس و

ارتباط قلبی نسبت به حضرت ولی عصر روحی لفاءداء- که از زبان یک عاشق

دلباخته به آن حضرت اظهار شده- همانا اشعار کتاب «نوی فراق» سروده

مخدوم معظم و سرور مگرم، شاعر دلسوخته اهل بیت عصمت و طهارت

علیهم صلوات الله جناب مستطاب فصیح البیان نابغه شعرای زمان آقای مهندس

علی اصغر یونسیان آنسه الله تعالی بمولاه صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می باشد که با سبکی شیرین و ابیاتی سلیس و

دلنشین آن را سروده‌اند.

اشعار این کتاب زبان حال عاشقان دلسوخته آن حضرت است که از

دوری دیدار او چون شمع می‌سوزند و دائم‌الاقوات از درگاه الاهی با دل
سوزان و اشک ریزان تمنای وصال آن عزیز بهتر از جان را دارند.

این حقیر سرا پا تقصیر به سهم خود از این شاعر و مداح دلسوخته
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تقدیر و تشکر نموده و از خدای بزرگ
خواستارم این اظهار عشق و علاقه را تفضلاً و تکرماً از معظم‌له قبول فرموده
و اجر جزیل از موالیانش به ایشان عطا فرماید؛ بمحمد و آل الطاهرین.

الفقیر المخلص

شیخ جواد کربلانی حنایی



﴿ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ، مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. ﴾

(یوسف ۸۸/۱۲)

﴿ای عزیز مصر (وجود)، ما با همهٔ اهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی قدر حضور تو آمدیم. محبت فرما و بر قدر احسانت نسبت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشنندگان را نیکو پاداش می دهد.﴾

﴿ تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكُ اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴾

(یوسف ۹۱/۱۲)

﴿به خدا قسم که خدا تو را بر ما برگزید و ما (در حق تو و شناختن قدر تو) مقصر و خطا کاریم.﴾

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ مِنَ الصَّفْوَةِ الْمُتَجَبِّينَ. سلام بر تو ای
یادگار خدا از زبده برگزیدگان.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَنْوَارِ الزُّهْرَةَ. سلام بر تو ای فرزند انوار
تابان.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْأَعْلَامِ الْبَاهِرَةَ. سلام بر تو ای فرزند
مشعلهای فروزان.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةَ. سلام بر تو ای فرزند خاندان
پاک.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِنَ الْعُلُومِ النَّبَوِيَّةِ. سلام بر تو ای معدن
دانشهای نبوی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ. سلام بر تو ای
درگاه خدا که جز از آن (به سوی او) نروند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ. سلام بر تو
ای راه خدا که هر که جز آن پیمود به هلاکت افتاد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاطِرَ شَجَرَةِ طُوبَى وَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى. سلام بر تو
ای نظاره‌گر درخت طوبی و سدره‌المنتهی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ. سلام بر تو ای نور خدا که
خاموش نگردد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْفَى. سلام بر تو ای حجت
خداوند که پنهان نمی‌ماند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ... سلام
بر تو ای حجت خدا بر هر که در زمین و آسمان است...^۱

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

قال مولانا الرضا عليه السلام:

«... إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ، قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ، حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا، وَ لَوْ ضَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَتْ صُخُورُهَا. يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ. ذَلِكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي، يُغَيِّبُهُ فِي سِتْرَةٍ مَا شَاءَ، ثُمَّ يَظْهَرُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِنِطَاطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا. كَأَنِّي بِهِمْ أَيْسُ مَا كَانُوا قَدْ نُوذُوا نِدَاءً يُسْمَعُ مِنْ بُعْدٍ كَمَا يُسْمَعُ مِنْ قُرْبٍ يَكُونُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ»^۱.

«بدرستی که قیام کننده (از ما خاندان) کسی است که چون خروج کند در سن پیران و با سیمای نوجوانان باشد. آنقدر بدنش نیرومند است که اگر به بزرگترین درخت روی زمین دست دراز کند آن را از ریشه درآورد و اگر در میان کوهها بانگ برآورد صخره‌های آن فرو ریزد.

عصای موسی و انگشتری سلیمان (علیه السلام) با او خواهد بود. او چهارمین فرزند من است. خداوند او را تا هنگامی که بخواهد در پشت پرده غیبت نگاه دارد. آنگاه ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند؛ بعد از آنکه پُر از ظلم و جور شده باشد.

گویی با چشم خود می بینیم در حالی مردمان به یأس و نومیدی دچار شده اند، ندای آسمانی را می شنوند که از مسافت دور همچون فاصله ای نزدیک شنیده می شود. او برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب خواهد بود».

یا سیدی و مولای و دینی و دنیای یا حجة الله فی الارضین و السماوات:

كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُفْرَقَةٌ

فَاسْتَجَمَعَتْ - مُذْ رَأَيْتَكَ الْعَيْنُ - أَهْوَائِي

فَصَارَ يَحْسُدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسُدُهُ

وَ صِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى إِذْ صِرْتُ مَوْلَايَ

تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَ دِينَهُمْ

- شُغْلًا بِذِكْرِكَ - يَا دِينِي وَ دُنْيَائِي

- دل مرا خواسته‌هایی پراکنده بود؛ چون دیده ترا دیدم،

خواسته‌هایش همه یکی شد.

- آنگاه...مورد حسد کسانی واقع شدم که پیش از این بدیشان رشک

می‌بردم و چون تو مولای من شدی مولای جهانیان گردیدم.

- دین و دنیای مردم را به خودشان واگذاردم؛ چون یاد تو-ای دین و

دنیای من- مرا از همه آنها بازداشت.

که روز هجر سیه باد و...

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ! مدت عمرم که بر امید وصال
به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق
سری که بر سرگردون به فخر می‌سودم
به راستان که نهادم بر آستان فراق
چگونه باز کنم بال در هوای وصال؟
که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق
کنون چه چاره؟ که در بحر غم به گردابی
فُتاد زورق صبرم ز بادبان فراق
بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق
اگر به دست من افتد، فراق را بگشتم
که روز هجر سیه باد و خانومان فراق
رفیق خیل خیالیم و همنشین شکیب
قرین آتش هجران و هم‌قران فراق
چگونه دعوی وصلت کنم به جان؟ که شده است
تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق
ز سوز شوق دلم شد کباب؛ دور از یار
مدام خون جگر می‌خورم ز خون فراق
فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق
ببست گردن صبرم به ریسمان فراق

به پای شوق گراین ره به سر شدی «حافظ»!

به دست هجر ندادی کسی عنان فراق

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هر انسانی که خود را به عبودیت و بندگی و معرفت به خدا موظف می‌داند باید در شناخت راهنمایان به سوی او بیش از هر چیز کوشا باشد و معلوم است کسی نمی‌تواند بدون وساطت جانشیان دوازده‌گانه حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله خدا را عبادت کند و به یگانگی بپرستد و نسبت به او معرفت پیدا کند.

شناخت هر امام در هر زمان، بر اهل آن، بزرگترین فریضه است که بدون آن هیچ واجب و مستحبی مورد قبول ذات اقدس الهی قرار نمی‌گیرد. هر کسی امام زمان خود را بشناسد به تمام امامان قبل از او معرفت دارد. امام را باید به آثار وجودیش شناخت و به نقش او در عوالم تکوین و تشریح از زبان قرآن و رسول و خود عترت آگاه شد.

شیخ اجل ابن ابی زینب نعمانی می نویسد:

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفت: مردم یمن به مدینه آمدند تا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسند. آن حضرت (به اطرافیان فرمود): «یمنی ها با شتاب و روی خوش بر شما وارد می شوند.» وقتی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گردیدند، آن حضرت فرمودند:

«گروهی هستند که دل‌هایشان نرم و ایمانشان استوار است. منصور از میان آنان است که با هفتاد هزار تن قیام می کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری خواهد کرد. بند شمشیرهایشان از چرم است»

مردم یمن پرسیدند: یا رَسُولَ اللَّهِ، وصی شما کیست؟
فرمود:

«او کسی است که خداوند ملازمت راه او را به شما امر و فرموده: ﴿همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید﴾»^۱

عرض کردند: ای رسول خدا، برای ما روشن فرماید که این ریسمان چیست؟ فرمود: «آن عبارت از گفته خداست در این آیه:

﴿مگر به ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم﴾»^۲

ریسمان خدا کتاب اوست و ریسمانی از مردم، وصی من». پرسیدند: یا رَسُولَ اللَّهِ، وصی شما کیست؟ فرمود: «کسی است که خدای تعالی درباره او این آیه را فرو فرستاده:

﴿...تا کسی نگوید ای دریغ و افسوس بر آنچه در راه

جنب (قرب) خدا کوتاه کردم! ﴿۱﴾

عرض کردند: یا رسول الله، جنب الله چیست؟ فرمود:

«همان حقیقتی که خداند در باره‌اش می‌فرماید:

﴿روزی که ستمکار دست‌های خود را به دندان گیرد و

گوید: ای کاش با پیمبر راهی را در پیش گرفته بودم﴾. ﴿۲﴾

او همان وصی من است که پس از من راه رسیدن به من

است.»

گفتند: ای رسول‌خدا، به حق آنکه تو را به راستی به

پیامبری برگزید، او را به ما نشان بده که ما به دیدار او مشتاق شدیم.

فرمود:

«او همان کسی است که خداوند او را برای مؤمنان

چهره‌شناس و با فراست نشانه‌ای قرار داده است. اگر شما مانند یکی

صاحب‌دل یا ناظر آگاهی که گوش فرا می‌دارد به او بنگرید، خود

خواهید دانست همانطور که من پیامبر شمایم او نیز وصی من

است. حال به میان صف‌ها بروید و چهره‌ها را از نظر بگذرانید؛ هر

که دل‌هایتان به سوی او گرایش پیدا کرد حتماً خود اوست؛ زیرا

خدای عز و جل در کتاب خود می‌فرماید:

﴿دل‌هایی از مردم را به سوی آنان (گرایش) بده﴾

یعنی به جانب او (اسماعیل) و تبارش علیهم‌السلام.»

راوی گوید: ابوعامراشعری از میان اشعریان برخاست و

ابوغزّه خولانی از میان خولانیان و ظبیان و عثمان بن قیس از میان

بنی قیس و از میان دوسیان، عرنه دوسی و لاحق بن علاقه برخاستند

و به میان صف‌ها رفته و چهره‌ها را از نظر گذرانیدند. بعد دست

مردی را که اصلع و انزع و بطین بود گرفتند و گفتند: دل‌ها مان به

جانب این مرد گرائید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « شما
بندگان بزرگوار خدا هستید که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را.
پیش از آن که به شما معرفی شود. شناختید. اکنون بگوئید چگونه
دانستید او همان شخص است؟»

همه در حالی که صدا به گریه بلند کرده بودند گفتند: یا
رسول الله، ما به جمعیت نگاه کردیم؛ دل های ما به هیچ کدام از
آنها تمایلی نشان نداد ولی وقتی او را دیدیم به تپش افتاد و سپس
آرامشی در ما پدید آمد و اشک از دیدگانمان سرازیر شد و
قلب هایمان آرامش یافت؛ چنان که گویی او پدر ما و ما فرزندان
اوئیم...^۱

ملاحظه می شود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله برای یمنیان شیفته مولا
امیر المؤمنین علیه السلام فقط به چند آیه که در فضیلت آن وجود نورانی نازل
شده بود اشاره کردند؛ آنها گمشده خود را پیدا نموده مجذوب جمال
ملکوتی و نورانی امام خود شدند.

آری؛ به قول خواجه شیراز،

دیدن روی تو را دیده جان بین باید

این کجا مرتبه چشم جهان بین من است؟!

یا رب، این کعبه مقصود تماشاگه کیست؟

که مگیلان طریقش گل و نسرين من است

و در جای دیگر می گوید:

او را به چشم سر نتوان دید، چون هلال

هر دیده جای جلوه آن ماهپاره نیست

به هر حال، مسأله شناخت و مسأله توفیق دیدار دو امر مستقل است.

شناخت و معرفت امری است قلبی. با چشم قلب- که هر انسانی به حکم: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِقَابِهِ عَيْنَان... آن را دارد- آدمی به محبوب خیره می شود و دومی، یعنی توفیق دیدار، به وسیله چشم سر صورت می پذیرد. اگر کسی امام عصر خود را نشناسد و نداند که او امام مَفْتَرَضِ الطَّاعَةِ است و در جمیع شؤون فرمانش نافذ و همچنین نداند که امامش از او چه توقع و انتظاری دارد، در واقع خدا را نمی شناسد.

روزی حضرت اباعبداللّه علیه السلام به یاران خود فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! خَدَاوَنَدُ بِنَدِغَانٍ رَا نِيَا فَرِيدَه اِسْت جِز بَرَاي

آنکه او را بشناسند. اگر او را شناختند می پرستندش و اگر او را

پرستیدند از پرستش دیگری بی نیاز خواهند شد.»

شخصی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای پسر

رسول خدا(ص)، معرفت خدا چیست؟ فرمود:

«این که مردم در هر عصر و زمان امام خود را - که پیروی

از او بر آنها واجب است - بشناسند»^۱

معرفت به امام علیه السلام بزرگترین عامل پاکی باطن و نفرت از

گناهان و معاصی است. کسی که امام شناس است (یعنی خدا شناس است)

هیچ گاه به فکر آلودگی و ارتکاب معاصی و تبعیت از نفس اماره و شیطان و

دیگر شیاطین نمی افتد. معارف نورانی ایشان از هر طریق راه گناه را به روی

انسان می بندد.

شخصی نزد اباعبداللّه الحسین علیه السلام آمد و عرض کرد:

ای زاده رسول خدا(ص)، مرا موعظه کن؛ من مرد گنهکاری هستم و

بر ترك گناه هم قادر نیستم. آن حضرت فرمود:

«پنج کار بکن، آنگاه آنچه که دلت خواست گناه کن!

۱. تفسیر نورالثقلین/ ج ۵/ ص ۱۳۲ (سوره والذاریات، ح ۵۸) به نقل از علل الشرایع.

اول آنکه: از رزق خدا استفاده نکن!

دوم: از تحت سرپرستی خداوند تعالی خارج شو!

سوم: جایی را پیدا کن که خدا تو را نبیند!

چهارم: هنگامی که ملک الموت برای قبض روح می آید او را از

خود بران!

پنجم: هنگامی که مالک دوزخ تو را وارد جهنم می کند داخل آتش

نشو! (اگر این قدرت را در خود می بینی) هر چه می خواهی گناه کن!^۱

کسی که معرفت به خدا دارد می داند همواره در محضر خداست و

همواره تحت تکفل و ولایت ذات اقدس اوست؛ می داند خداوند رازق بندگان

و مخلوقات خویشان است؛ می داند وقتی ملک الموت برای قبض روح او

بباید قدرت جلوگیری از عمل او را ندارد و... چنین کسی مُحال است حتی

فکر گناه در سر پیوراند.

شرط نزدیک شدن به امام علیه السلام پاکی باطن است. با نزدیک شدن

به آن وجود مقدس بر پاکی باطن انسان به طور تصاعدی افزوده می شود.

تمام هدف خدای تعالی از ارسال رُسل و جعل و وضع دین برای

تطهیر باطن افراد است. قرآن می فرماید:

﴿... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ

عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.﴾^۲

﴿خداوند (در دین) هیچ گونه سختی برای شما قرار نخواهد داد بلکه

می خواهد شما را پاکیزه گرداند و نعمت را بر شما تمام کند باشد که شکر او را

به جا آورید.﴾

و در آیه دیگر صحف آسمانی خود را پاک می نامد:

﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾^۱

و آیه تطهیر به طهر و پاکی ذاتی حضرات معصومین علیهم السلام
دلالت صریح دارد.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

﴿خداوند چنین اراده فرموده که هر آلاشی را از شما خانواده نبوت
ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.﴾

وقتی انسان رهبران پاکیزه و دین و کتاب پاکی داشت و به پیروی از
ایشان خود را پایبند ساخت، قهراً روح او از هرگونه رجس و آلودگی پاک
خواهد شد. آنگاه می‌تواند به حقایق عالی قرآن و شریعت نائل آید. قرآن
می‌فرماید:

﴿این قرآنی است بس گرامی و در کتابی نهان (لوح محفوظ سر حق)

مقام دارد؛ جز دست پاکان و خاصان بدان نرسد.﴾^۲

با توجه به آیات مذکور مهمترین راه تطهیر باطن آشنایی با قرآن
صامت (همین کتابی که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده) و قرآن ناطق
(یعنی امام معصوم علیه السلام) است. قرآن ناطق امروز کسی جز وجود اقدس و
گرامی حضرت حجة بن الحسن المهدی روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه
الفداء نیست.

ما در دنیایی بس آلوده به سر می‌بریم. تبلیغات مخالفان اسلام
علی‌الخصوص دشمنان مکتب اصیل تشیع در اقصی نقاط مختلف زمین
روزافزون است. شیاطین جتی و انسی حربه‌های خود را برای نابودی این
مذهب مقدس از دیرباز تیز کرده و بکار گرفته‌اند و کوشیده‌اند ضربه‌هایی به
پیکر دین خدا وارد کنند تا آن را از توان بیندازند ولی از آن جا که صاحب
دین خدا و نگهدارنده آن دست پرتوان اوست، بیش از هزار سال می‌گذرد که

تلاششان عقیم مانده و برای همیشه هم بی اثر خواهد بود. قرآن می فرماید:
﴿البته، ما قرآن را نازل کردیم و ما هم آن را محققاً (از آسیب منکران) محفوظ خواهیم داشت.﴾^۱
و در آیه دیگری می فرماید:

﴿(کافران) می خواهند نور خدا را (به گفتار باطل و طعن و مسخره) با پف دهانشان خاموش کنند. البته خداوند نور خود را تمام و کامل (و محفوظ) خواهد داشت؛ هر چند کافران خوش نداشته باشند.﴾^۲

نور خدا چیست که کفار در صدد از بین بردن آن هستند؟ آنچه مسلم است فقط آنان که مهبط وحی و محل ملائکه و مترجم وحی پروردگارند به ظاهر و باطن، تفسیر و تاویل آیان و... آگاهی کامل دارند و اینها کسی جز خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین نیستند. در توضیح این آیه شریفه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند:

«می خواهند ولایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را با دم دهانشان خاموش کنند و منظور از ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ این است که خداوند تمام کننده امامت است.»^۳

خداوند ولایت و امامت امیرالمؤمنین و فرزندان گرامی او را تا وجود مقدس حضرت صاحب الامر علیهم السلام حفظ و تمام می کند. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:^۴

و اما فرموده خداوند: ﴿می خواهند نور خدا را با پف دهانشان خاموش کنند و خداوند تمام کننده نور خویش است﴾، فرمود: «قائم از آل محمد علیهم السلام است؛ هرگاه خروج نماید خداوند او را بر همه ادیان آشکار (غالب) می گرداند؛ تا آنجا که جز

خداوند پرستیده نشود و همین است فرموده رسول گرامی اسلام:
او (حضرت مهدی علیه السلام) زمین را آکنده از قسط و
عدل خواهد ساخت؛ همچنانکه از جور و ظلم پرشده باشد.»
آری، امام علیه السلام نور است؛ خورشید تابانی است که کار او از
بین بردن آلودگی هاست؛ اگر چه در پس پرده غیبت قرار گرفته ولی چون
خورشید که در پشت ابر وقتی پنهان باشد باز از آثار وجود و تلالؤ او بسیاری
از موجودات بهره مندند فیض از او به ما سوی الله نمی رسد.
راستی، چرا او را به خورشیدی تشبیه کرده اند که در پشت ابر تیره
مخفی است؟

خورشید منبع بزرگ انرژی نورانی و حرارتی است که اگر روزی این
مشعل عظیم آسمانی خاموش شود تاریکی مهیب و سرمای مرگباری همه
جای زمین را فرا می گیرد؛ دیگر نسیمی نمی وزد؛ ابری به وجود نمی آید؛
برف و باران بر سطح زمین نمی بارد؛ چشمه ها خشک می شود؛ جریان نهرها
و آبشارها منوقف می گردد؛ گیاهی نمی روید؛ نفت و زغال سنگ و طلا و نقره
تولید نمی شود؛ قشرهای عظیمی از طبقات یخ بر سطح زمین مستولی
می گردد... بالاخره رشته تولید و تکامل گسیخته می شود و کارون حیات
منقرض و چراغ زندگی برای همیشه خاموش می گردد و از آثار و مظاهر نه
نامی می ماند و نه نشانی.

ما برای تأمین حیات خود از انواع محصولات و مأكولات استفاده
می کنیم ولی باید توجه داشته باشیم همه این مواهب پرورش یافته نوازش و
تابش پر برکت خورشید است. تشعشع جان بخش خورشید دانه ها را در دل
خاک می رویاند و مواد غذایی موجودات زنده را فراهم می سازد.

مواد غذایی جانداران بالاخره به سلسله گیاهان منتهی می شود و
بدون انرژی حیات بخش خورشید هیچ گیاهی پا به عرصه وجود نمی گذارد.
ملاحظه می شود که خورشید در ادامه حیات موجودات چه مقدار

مؤثر است! خواه در پشت ابر باشد یا نباشد؛ کار خود را تکویناً انجام می‌دهد. خورشید واقعی وجود مقدس امام علیه‌السلام و امروز حضرت بقیه‌الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می‌باشد. اگر هم به ظاهر در جمع مردم دیده نشود، از افاضه بر ماسوی‌الله دست بر نمی‌دارد. حضرت رضاعلیه‌السلام می‌فرمایند:

«امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است؛ بنحوی که دستها و دیدگان به آن نرسد.»^۱
 جابر انصاری؛ ضمن روایت مفصلی؛ از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به دوازدهمین جانشین او- که دارای غیبتی طولانی خواهد بود- سؤال می‌کند: آیا شیعیان او در غیبت حضرتش از او بهره می‌برند؟ فرمودند:

«آری؛ به حقّ خدایی که مرا به رسالت برانگیخته است؛ شیعیان او از نور ولایتش کسب نور می‌کنند و انتفاع می‌برند؛ مانند بهره‌بردن از خورشید در وقتی که زیر ابر پنهان است.»^۲
 روایات زیادی دالّ بر این است که امام علیه‌السلام خورشید واقعی است و این خورشید نورانی- که وسط آسمان می‌درخشد و فضای اطراف خود را تا هزاران فرسنگ تحت الشعاع خود قرار می‌دهد- از نور مقدس امام علیه‌السلام آفریده شده است.

حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ضمن بیان خلقت نوری خود و جانشینان بر حقشان می‌فرمایند:

«خورشید و ماه از نور پسر من حسن است و نور حسن از نور خدا. حسن از خورشید و ماه برتر است.»^۳

۱. اصول کافی/ ج ۱/ ص ۲۸۱ کتاب الحجّة. ۲. کمال‌الدین/ ج ۱/ ۲۵۳.

۳. بحارالانوار/ ج ۱۵/ ص ۱۱۰ ح ۱۱ و ج ۲۵/ ص ۱۱۶ ح ۳۰.

در زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى... الْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَ النَّوْرِ الْبَاهِرِ. السَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ وَ بَدْرِ
الْإِثْمَامِ...»^۱

و در زیارت روز جمعه آن حضرت عرض می کنیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ»^۲

از امام علیه السلام هم «شمس» تعبیر شده است و هم «قمر» و «بدر» و... هر چه روشنی و هدایت در عالم وجود تحقق یافته است، همه تحت سرپرستی و افاضه آن وجود ذی جود است. تمام دلهای خاضع و خاشع و مطیع اهل ایمان را او نورانی می نماید. ابو خالد کابلی گوید:

از حضرت باقر علیه السلام راجع به قول خدای تعالی:

﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾

سؤال کردم. فرمود: «یا ابا خالد! به خدا سوگند، مراد از نور امامان از آل محمد علیهم السلام تا روز قیامت اند. به خدا ایشان نور حقّ اند که فرو فرستاده و به خدا قسم ایشان نور پروردگار در آسمانها و زمین اند.

به خدا- ای ابا خالد- نور امام در دلهای اهل ایمان از نور خورشید تابان در وسط روز نورانی تر است و ایشان- به خدا قسم- دلهای مؤمنان را نورانی می کنند. خداوند عزّوجل نور ایشان را از هر کس که بخواهد پنهان می کند پس دل آنها تاریک گردد.»^۳

هم وجود امام مانند خورشید نورانی است و هم علوم او روشنگر راه و چراغ راه قافه سالکان الی الله. وقتی حضرت بقیة الله روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء ظهور کنند، دیگر نیازی به نور خورشید و ماه و سایر نجوم نیست؛ چرا که همه این چراغهای آسمانی در مقابل نور چهره تابناک و ملکوتی آن

امام عزیز مانند شمعی است در مقابل خورشید و معلوم است با پرتوفشانی خورشید نیازی به شمع و چراغ نمی‌باشد.

مفضل بن عمر گوید:

از امام صادق علیه‌السلام ذیل آیه شریفه: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۱ شنیدم فرمود:

«پروردگار زمین یعنی امام زمین.» عرض کردم: وقتی ظهور کند چه می‌شود؟ فرمود: «مردم از نور آفتاب و ماه بی‌نیاز می‌شوند؛ نور امام کافی خواهد بود.»^۲

ابوالموهب شعرانی شافعی در کتاب الیواقیت و الجواهر می‌گوید:

قیامت بر پا نمی‌شود جز هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کند. در آن هنگام همه ایمان آورند ولی دیگر دیر شده است. آن هنگام ایمان آوردن برای کسی که پیش از آن ایمان نیاورده سودی ندارد.^۳ در احادیث فراوانی تأکید شده بعد از قیام جهانی دیگر ایمان آوردن سودی ندارد^۴ و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که:

«مهدی (عج) همان خورشیدی است که از مغرب طلوع می‌کند»^۵

در جمله‌ای که در آخر حدیث ذکر شد: «دیگر ایمان آوردن سودی ندارد»، مراد ایمان آوردن از روی طمع و اجبار است. در زمان ظهور اسلام و دوران بعثت حضرت خاتم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌عده‌ای از مسلمانان از روی طمع-نه از روی میل و رغبت- به دین مبین اسلام گرویدند که نمونه بارز آن اسلام آوردن اولی و دومی است. این مطلبی است که حضرت بقیة‌الله روحی و ارواح

۱. التّمر ۴۰ / ۶۹

۲. تفسیر قمی / ج ۲ / ص ۲۵۳

۳. کمال‌الدین / ج ۱ / ص ۱۸ و ۳۰ و ۳۳۶

۴. الانعام / ۱۵۸

۵. روزگار رهایی / ج ۲ / ص ۶۰۷

العالمین لثراب مقدمه الفداء بیان فرمودند.

شیخ صدوق از سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی نقل می‌کند
که گفت:

روزی با یکی از مخالفان در موضوع امامت گفتگو
می‌کردم در ضمن بحث، آن مخالف گفت: آیا فلان و فلان از روی
طوع و رغبت اسلام آوردند یا از راه جبر و اکراه؟ متحیر ماندم چه
بگویم؟ اگر بگویم از روی جبر و اکراه، که یقیناً کار به کارد و خنجر
می‌رسید و اگر بگویم از روی طوع و رغبت، می‌گفت: مؤمن که بعد
از ایمان کافر نمی‌شود. پس با او مدارا کردم و عذری آوردم و بحث
را به آینده موکول نمودم.

یکسره به خانه احمد بن اسحاق نیشابوری - که نماینده
امام حسن - عسکری علیه السلام بود - روانه شدم؛ گفتند: به دیدار امام
به سامرا رفته است. فوراً راهی سفر شدم. در منزل اول او را دیدم.
پس از احوال‌پرسی گفتم: من هم به دیدار امام می‌روم. خوشحال
شد. با هم همسفر شدیم تا به سامرا رسیدیم و به خانه مولای خود
امام عسکری علیه السلام روانه شدیم. امام در منزل خود کنار صفا‌ای
نشسته بودند پسری مثل قرص ماه در کنارشان ایستاده بود.

سلام کردیم. جواب مرحمت فرمودند. احمد بن اسحاق
می‌خواست امانت‌هایی را که نزدش بود به امام
عسکری علیه السلام عنایت کند. آن حضرت تقبل را به نور دیده خود
واگذار کرد...

بعد از سخنانی که رد و بدل شد، امام عسکری علیه السلام به
من فرمود: «مسائل خود را از پسرم بپرس تا تو را جواب دهد.»
قبل از آنکه لب به سخن واکنم دو لب مبارکشان چون
غنچه‌ای شکفت و فرمود:

«چرا به آن مخالف نگفتی که اسلام آن دو تن نه طوعاً بود

گُرهای؛ بلکه اسلامشان از روی طمع بود؛ چرا که هر دو از کاهنان شنیده و اهل کتاب به ایشان خبر داده بودند که محمد صلی الله علیه و آله مالک شرق و غرب خواهد شد و نبوت او تا روز قیامت باقی است و صاحب ملک عظیم خواهد بود. به طمع آن که هر یک مالک چیزی شوند و صاحب حکومت گردند اسلام را پذیرفتند و چون دیدند پیامبر سهمی برای ایشان از حکومت قائل نشد رفیقانی بهم رسانده در شب عقبه - شبی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک برمی گشت - کمین کردند تا او را از شتر بیندازند. جبریل پیامبر را از توطئه شوم ایشان آگاه ساخت...^۱

مرحوم سیدابن طاووس قدس سره در وصیت‌های خود به فرزندش

می نویسد:

در کتاب «دانیال» - که مختصر کتاب «ملاحم» است و الان هم نزد من موجود است - به مطالبی برخورددم که معلوم می شود اولی و دومی از آن کتاب که در نزد یهود بوده دانسته بودند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر شود و امر او عظیم گردد و به مقام سلطنت و ریاست رسد و بعد از او دو نفر از طایفه ٔ یم و عدی به جای او بنشینند و ولایت و خلافت یابند و وصی آن حضرت به مقام سلطنت و خلافت نرسد. علامت‌ها و نشانه‌های آن را نیز دانسته بودند و چون آن علائم و صفات را در جدت و خودشان یافتند، برای طلب دنیا و حبّ ریاست و جاه اسلام آوردند.^۲

این وعده خداست. و وعده خدا حق است. که عدالت گستر عالم هستی بالاخره روزی در این کرهٔ خاکی زمین بر روی کرسی اقتدار می نشیند و بر همهٔ اهل آن حکومت می کند. قرآن می فرماید:

۱. کمال الدین / ج ۲ / ص ۴۵۴ / ح ۲۱؛ بحار الانوار / ج ۱۵۲ / ص ۷۸.

۲. کشف المَحجّة لثمرة المَهجة؛ فصل ۸۳.

﴿خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده فرموده که در ظهور امام قائم علیه‌السلام ایشان را در زمین خلافت دهد. چنان که امم صالح پیامبران گذشته را جانشین پیشینیان خود ساخت. و دین پسندیده آنان را بر همه جا مسلط و نافذ گرداند و بر همه مؤمنان پس از ترس و هراس از دشمنان، ایمنی کامل عطا فرماید که مرا عبادت کرده و هیچ به من شرک نوزند و هر دسته که بعد از آن (وعده) کافر شود، همان کافران تبه‌کارند.﴾^۱

ابابصیر از حضرت صادق علیه‌السلام راجع به این آیه سؤال می‌کند. آن حضرت می‌فرمایند:

«نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ أَصْحَابِهِ.»^۲

مرحوم علامه سیدهاشم بحرانی رضوان‌الله‌علیه در کتاب *المُحَجَّةُ فِي مَا نَزَلَ فِي الْقَائِمِ الْمُحَجَّةُ* ذیل آیه شریفه روایات متعددی ذکر می‌فرمایند. طالبین بدانجا رجوع نمایند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿و ما بعد از تورات در زبور (داوود) نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را مالک و متصرف خواهند شد.﴾^۳

حضرت باقر علیه‌السلام ذیل آیه شریفه فرمودند:

﴿ایشان اصحاب حضرت مهدی علیه‌السلام در آخرالزمان هستند﴾^۴

دین مبین اسلام جهانگیر و همگانی خواهد شد و همه اهل عالم زیر پرچم *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَ لِيُّ اللَّهِ* تحت فرماندهی فرمانده عالم هستی یعنی وجود مقدس حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف مسیر کمال را طی می‌کنند. ظهور تأویل:

۱. سوره نور ۶/۲۴.

۲. کتاب الغیبه / ص ۱۲۶.

۳. الأنبياء ۲۱/۱۰۵.

۴. تفسیر مجمع‌البیان / ج ۱۷ ص ۶۶.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَذِكْرِ الْمُشْرِكُونَ﴾.^۱

در زمان قیام حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء است که روایات بسیاری نشان دهنده بر این حقیقت است. علاقه مندان به کتاب یاد شده رجوع شد.

حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء مردم عالم را در بدو ظهور به آئین مقدس اسلام، مکتب عدالت و انسانیت و راستی، دعوت می فرمایند. هر کس پذیرفت، اهل سعادت و نجات است و هر کس امتناع کرد، از دم تیغ آتشبار آن حضرت خواهد گذشت.

به مجرد صدور فرمان ظهور، یاران او از نقاط مختلف عالم گرد او در مکه معظمه جمع می شوند و در رکاب آن حضرت آماده فرمان خواهند بود. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند.

«هنگامی که به امام علیه السلام فرمان ظهور برسد خدا را با اسم اعظمش می خواند و همه یارانش از سراسر جهان گرد می آیند؛ آنها یاران و پرچمداران او هستند. گروهی از آنان شبانه از بسترشان ناپدید می شوند و صبح در مکه حاضر می گردند.»^۲

آری، دعوت خود را از مکه و آن هم از خانه خدا آغاز می کند؛ به دیوار بیت الله الحرام تکیه می دهد و نزدیک تر و آشنا تر بودن خود را نسبت به انبیاء سلف به اهل عالم گوشزد می کند.

حضرت باقر علیه السلام ضمن روایت مفصلی می فرمایند:

«بدان هنگام قائم در مکه خواهد بود؛ پشت خود را به بیت الحرام تکیه می دهد و بدان پناه بسته آواز می دهد: «ای مردم! ما از خدا یاری می طلبیم؛ چه کسی از مردم (دعوت) ما را پاسخ

می‌گوید؟ ما خاندان پیامبر شما محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ما شایسته‌ترین مردم به خداوند و پیامبریم. پس هر کس در باره آدم با من حاجّه کند بداند که من سزاوارترین مردم به آدم هستم و هر که در مورد ابراهیم با من به حاجّه پردازد بداند که من شایسته‌ترین مردم به ابراهیم هستم و هر کس در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله با من به حاجّه برنخیزد بداند که من سزاوارترین به آن حضرت‌ام و هر کس در مورد پیامبران با من حاجّه کند بداند^۱ که من سزاوارترین مردم به پیامبران هستم.

مگر خداوند در کتاب خود نمی‌فرماید: ﴿همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید فرزندی که برخی از آنان از نسل پاره‌ای دیگر هستند و خداوند شنوا و داناست﴾؟! پس من یادگاری هستم از آدم و بجا مانده‌ای از نوح و برگزیده‌ای از ابراهیم و خلاصه‌ای از محمد. درود خداوند بر تمامی آنها باد.

بدانید! هر کس با من درباره کتاب خدا به حاجّه پردازد، من شایسته‌ترین مردم به کتاب خداوند هستم. هان! هر که در مورد سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله با من حاجّه کند بداند که من سزاوارترین مردم به سنت رسول خدایم...»^۲

بعد از آنکه زمینه را بدین ترتیب آماده کرد، اولین امتحان را در بدو ظهور از مردم می‌گیرد؛ به این ترتیب که از آنها یاری می‌خواهد. هر که او را یاری دهد، در دنیا و آخرت به سعادت عظیم نایل و در غیر این صورت به عذاب دنیا و آخرت خواهد رسید.

حضرت باقر علیه السلام در انتهای سخنان خود به گرد آمدن سیصد و سیزده تن یاوران باوفای آن حضرت اشاره می‌کنند که چگونه اطراف آن

حضرت جمع و بین رکن و مقام با او بیعت می نمایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام گفتگو از یاران امام زمان علیه السلام می فرمود:

«پدر و مادرم فدای گروهی باد که نامهاشان در آسمان معروف است و در زمین ناشناخته هستند».^۱

«با آنها (کافران) قومی نبرد می کند گردنکشان خوار و زبونشان می پندارند. در آسمان شناخته شده و در زمین ناشناس اند».^۲

«آنها قومی هستند که با صبر و شکیبائی خود بر خدا منت نمی نهند و جانبازی خود را در راه حق بزرگ نمی شمارند. هنگامی که حادثه ای روی دهد و زمینه یأس پیش آید، دیده هایشان را از برق شمشیر جلوه می دهند و به فرمان امامشان به پروردگار خود تقرب می جویند. همگی شیران ژبانی هستند که از بیشه خود بیرون آمده اند. اگر اراده کنند که کوهها را از جای خود برکنند، بی تردید انجام می دهند! آنها به حقیقت توحید خدا راه یافته اند. آنان را در دل شب از ترس خدا ناله هایی است چون ناله مادران داغ دیده. شب زنده داران در دل شب و روزه داران در روزند. گوئی اخلاق و آداب آنها یکی است. دلهای آنها بر محبت و شفقت و خیرخواهی گرد آمده است».^۳

غیر از اصحاب بزرگوار آن حضرت عده ای دیگر نیز با ایشان بیعت می کنند. خصوصیات بیعت کنندگان در بعضی احادیث، تصریحاً یا تلویحاً، آمده است از جمله:

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن یک حدیث طولانی در وصف

۱. نهج البلاغه فیض / ص ۷۵۵ / خطبه ۲۲۹. ۲. نهج البلاغه فیض / ص ۳۰۱ / خطبه ۱۰۱.

۳. روزگار رهایی / ج ۱ / ص ۴۱۴ / حدیث ۴۷۷.

بیعت یاران حضرت مهدی علیه السلام چنین می فرمایند:

«...با او بیعت می کنند که هرگز:

دزدی نکنند؛

زنا نکنند؛

مسلمانی را دشنام ندهند؛

خون کسی را به ناحق نریزند؛

به آبروی کسی لطمه نزنند؛

به خانه کسی هجوم نبرند؛

کسی را به ناحق نزنند؛

طلا، نقره، گندم و جو ذخیره نکنند؛

مال یتیم را نخورند؛

در مورد چیزی که یقین ندارند، گواهی ندهند؛

مسجدی را خراب نکنند؛

شراب نخورند؛

حریر و خز نپوشند؛

در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند؛

راه را بر کسی نبندند؛

راه را ناامن نکنند؛

گرد همجنس بازی نگرایند؛

گندم و جوی انبار نکنند؛

به کم قناعت کنند؛

طرفدار پاکی باشند؛

از پلیدی گریزان باشند؛

به نیکی فرمان دهند؛

از زشتیها باز دارند؛

جامه های خشن بپوشند؛

خاک را بالش خود سازند؛
در راه خدا حق جهاد را ادا کنند
و...»^۱

کسی که بر این مبنا با امام زمان خویش بیعت کند، باید زمینه‌ها را در خود فراهم آورد؛ تقوی را در جمیع شؤون زندگی فردی و اجتماعی رعایت کند؛ از تن‌پروری و معصیت بشدت احتراز کند؛ راه قناعت را در پیش گیرد؛ با آبروی دیگران بازی نکند؛ روابط قلبی خود را با امام زمان خویش تقویت کند؛ در عبادت کوشا و در انجام وظایف دقیق باشد.

خلاصه سخن این که: کسی می‌تواند با امام زمان خویش بیعت کند که از قبل خود را ساخته و برای ظهور آن حضرت آماده کرده باشد. آدمی در دوران غیبت امام خویش بیش از هر چیز به کمک و مدد آن حضرت نیاز دارد؛ لذا باید دائم دست توصل او به دامان ولای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دراز بوده و از آن عزیز عالم وجود علی الدوام استمداد بطلبد.

بیش از اهمیت وجوب احکام عبادی و اخلاقی اسلام واجب است هر مسلمان با امام زمان خویش بهر نحوی که شایسته و بایسته است مرتبط باشد و این ارتباط، قلبی و باطنی است.

دعاهایی که در کتب ادعیه راجع به امام عصر روحی له الفداء آمده، بویژه زیارت شریف آل یاسین که در ضمیمه این مجموعه می‌آوریم، می‌تواند یک عامل بسیار مهم در ارتباط قلبی انسان با آن حضرت باشد؛ در صورتی که به عبارات و مضامین آنها کاملاً توجه شود. این دعاها حاوی جهانی از معارف و کمالات است که کمتر می‌توان آنها را در جای دیگر جستجو کرد. برای کسی که می‌خواهد انس با امام عصر خود را شروع یا تقویت کند از بهترین

دستمایه هاست.

متصف شدن به صفات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در جمیع شؤون اعتقادی و اخلاقی از دیگر عوامل قوی برای ارتباط معنوی و تقرب حقیقی به آن حضرت است که این خود از عوامل اصلی و کلیدی است.

مناجات‌ها و زمزمه‌های عاشقانه آمیخته با سوز و اشک و آه مخفیانه در دل شبها و همچنین دعا برای تعجیل فرج- آن بزرگوار که از اعظم وظایف هر مؤمن منتظر است- بر صفای روح انسان می‌افزاید و فاصله او را با مولایش کمتر می‌کند.

اللَّهُمَّ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ أَظْهِرْ كَلِمَتَكَ وَ مُغَيِّبِكَ فِي أَرْضِكَ الْخَائِفِ الْمُتَرَقِّبِ.

اللَّهُمَّ، انصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا.

اللَّهُمَّ، وَ اعِزِّبِهِ الدِّينَ بَعْدَ الْخُمُولِ وَ اَطْلِعْ بِهِ الْحَقَّ بَعْدَ الْأُقُولِ وَ أَجْلِ بِهِ الظُّلْمَةَ وَ اكْشِفْ بِهِ الْعُمَّةَ.

اللَّهُمَّ، وَ أَمِنْ بِهِ الْبِلَادَ وَ اهْدِ بِهِ الْعِبَادَ.

اللَّهُمَّ، اَمَلْهُ بِه الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا لَمْ يَلِثْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا. إِنَّكَ سَمِيعٌ

مُجِيبٌ.

تهران - نیمه شعبان ۱۴۱۷ هـ ق

علی اصغر یونسیان

سُروددها

بیمار و طبیب

۱

ز سر تا پا همه دردم؛ طبیباً

نظرکن بر رخ زردم؛ طبیباً

یقین دارم که با دیدار رویت

فراموشم شود دردم؛ طبیباً

به لب جانم رسیده؛ همتی کن

به قربان سرت گردم؛ طبیباً

مگر با يك نگاه خود ببخشی

شفایی بر دل سردم؛ طبیباً

یقین دارم علاجم با تو باشد

که رو سوی تو آوردم؛ طبیباً

مپرس از من: که با تو این چنین کرد؟

خودم کردم؛ خطا کردم؛ طبیباً

نه تنها وقت طغیانِ غم و درد

که می خوانم تو را هر دم؛ طبیباً

نظیر «ملتجی» بهر مداوا

به غیرت رو نیاوردم؛ طبیباً

آبروی تو

۲

خورشید کجا؟ فروغ روی تو کجا؟

فردوس کجا و خاک کوی تو کجا؟

عفوم کن اگر به گل کنم تشبیهت

گلزار کجا و گل روی تو کجا؟

تحصیل کجا؟ افاضه علم کجا؟

هشیار کجا؟ مست سبوی تو کجا؟*

*. بعضی از دوستداران حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - خیلی اصرار دارند از

هم بوی تو هم نَفْحَةُ عِيسَى (ع) جان بخش

آن نَفْحَه كَجَا و عِطْر و بوی تو کجا؟

در پیشگاه خدای مَنان - ای دوست -

عَرَض دگران و ابروی تو کجا؟

مَدَّاح، خدا، مَدَايِحَت مُصَحَّف اوست

این ذرّه کجا و گفتگوی تو کجا؟

عمری است که «ملتجی» ترا می طلبد

باید برود به جستجوی تو، کجا؟

←

طرف آن حضرت علومی به آنها افاضه شود یا قلبشان چشمه علوم و حکمت خدا شود و به حقایق امور و اسرار راه یابند.

باید به ایشان گفت: این تقاضا بسیار خواسته مهم و با ارزشی است ولی این اصل کلی را از نظر دور نباید داشت که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ ...»

«خداوند تعالی ابا دارد از اینکه هر امری را به جریان اندازد مگر بوسیله اسباب

خاص خودش». (اصول کافی / ج ۱ / ص ۲۵۹)

آیا اگر کسی علم افاضی طلب کند نباید مقدمات آن را فراهم سازد؟

حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - راه افاضه علم به مجهولات را بیان می فرمایند:

«مَا مِنْ عَبْدٍ أَحَبَّنَا وَ أَخْلَصَ فِي مَعْرِفَتِنَا وَ سُئِلَ مَسْأَلَةً إِلَّا وَ نَفَّثْنَا رَوْعَهُ جَوَاباً لِتِلْكَ

الْمَسْأَلَةِ»

«بنده ای نیست که ما را دوست بدارد و در شناسایی و معرفت، اخلاص نشان دهد

و از مسأله ای از او سؤال شود مگر آن که جواب آن مسأله را ما در قلب او القا می کنیم».

(نوائب الدهور / ج ۱ / مقدمه)

محبت اهل بیت را داشتن و در معرفت به آنها مخلصانه کوشیدن و حقایق را از

چشمه خالص حقیقت، یعنی خود امام - سلام الله علیه - ، گرفتن دو شرط اساسی افاضه

علم و القای پاسخ مجهولات در قلب است.

هرچه گشتیم ...

۳

هر چه گشتیم، نشد گمشده ما پیدا

یعنی آن یوسف نورانی زهرا (س) پیدا

اهل معنی همه گویند که: از مکن غیب

شود آن ماه فروزنده دل‌ها پیدا

ای جگرگوشه پیغمبر و زهرا (س)، مهدی (عج)!

تاکی از دیده عشاق تویی ناپیدا؟

چون خدائی که نباشد دگری همتایش

نشود، چون تو، مهی انجمن آرا پیدا

دل - اگر طور غم عشق تو شد - نورانی است

که شود نور حق از سینه سینا پیدا

جان هر مرده دل از عشق تو گردد زنده

ای ز هر نفعه تو صد دم عیسی پیدا

ما که عمری اثر پای تو را می جوییم

تا کنون از چه نشد آن اثر پا پیدا؟

پرده افتاده بر این دیده عاصی، ورنه

هست رخسار منیر تو، بهر جا پیدا

عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَكَ، یا مهدی (ع)

تا شود تربت صدیقه کبری (س) پیدا

بار غم از دل اولاد پیمبر (ص) برگیر

تا شود خنده به لعل لب آن‌ها پیدا

با قیام تو شود عزت شیعه ظاهر

بر همه خلق شود ذلت اعدا پیدا

به هر آن کس که شود «ملتجی» درگاهت

همه جا هست عنایات تو - مولا - پیدا

شَرارِ سینه

۴

بسوزان از شرارِ سینه سوزان خود ما را
مسوزان بیش از این در آتش هجران خود ما را

مبادا گردِ غم بر چهره ماه تو بنشیند
به جان مادرت، بنما بلاگردان خود ما را

رسیده جان ما از غصه هجران تو بر لب
طیبیا، کی نمایی شامل درمان خود ما را؟

در این دوران پر آشوب، از هر فتنه و شری
حفاظت کن برای دیدن دوران خود ما را

چه کم گردد ز تو - ای مونس دل‌های ما، مهدی (ع) -
حساب آری اگر در زمره یاران خود ما را؟

سر خوان کسی هرگز نمی‌خواهیم بنشستن
عنایت کن؛ فقط بنشان کنار خوان خود ما را

به درگاه فلک جاه تو عمری «ملتجی» هستیم
مران، يك لحظه حتی، از در احسان خود ما را

پناہم گرہم توست

۵

دل بی تو نخواهد همه ملک بقا را

پیوسته ولی می طلبد فیض لقا را

ما سایل درگاه عنایات تو هستیم

نومید کجا می کنی از خویش گدا را؟

تا نور به این چشم به ره مانده بیاید

لطفی کن و بگذار به چشمم کف پا را

باز آ و بزن تکیه بر اورنگ حکومت

اجرا بنما بین بشر حکم خدا را

يك لحظه مران از سر خوانِ كرم خویش
- ای معدن جود و کرم و عاطفه - ما را

تعجیل شود تا که در امر فرج تو
بردار به درگاه خدا دست دعا را

شد دستخوش موج بلا کشتی ایام
آرام کن - ای نوح - تو امواج بلا را

من «ملتجی» ام بر تو؛ پناهم کرم توست
بیمارم و تنها طلبم از تو دوا را

بندۀ عذرفواه

۶

مگیر کمتر از آنی ز من نگاهت را
مران ز درگهت این عبد روسیاهت را
اگر به راه عبور تو آشناگردم
کیشم به چشمِ رَمَد دیده خاکِ راهت را
تو در عوالم ایجاد سرگُلِ خَلقی
به کس نداد خداوند عزّ و جاهت را
تمام عمر در آن حسرت نگاه تو ام
ولی هنوز ندیدم جمال ماهت را

پذیرم این که نمکِ خوارِ قدر نشناسم

ببخش بندهٔ مسکینِ عذرخواهت را

ز شرّ حادثه‌ها تا ابد شود آزاد

اگر پناه دهی عبد بی پناهت را

بگو به هر که شود «ملتجی» به درگاهش

خدا به خیر مبدّل کند گناهت را

مولای بی‌همتا

۷

گل ندارد جلوۀ روی دلارای ترا
سرو کی دارد صفای قدّ رعناي ترا؟

سرنوشتی داشت یوسف از زلیخا سخت‌تر
لحظه‌ای می‌دید اگر رخسار زیبای ترا*

*. وقتی حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - به میقات آمد و پروردگار با او سخن گفت، او از خدا خواست تا جمال خود را به او بنمایاند. خطاب شد: «تو هرگز مرا نمی‌بینی ولیکن به کوه نگاه کن. پس چون پروردگارش به کوه تجلی کرد، سنگ‌های کوه

گر چه دار شهره لحنِ گرمِ داوود نبی
کی توان سنجید با آن، لحنِ گیرای ترا؟

رد پایت را اگر یابم به صد شوق و شغف
سرمه چشمم کنم خاک کف پای ترا

صد هزاران عاشق دلخسته تر داری ز من
من کجا پیدا توانم کرد همتای ترا؟

تو کریمی و نباشد شیوهات غیر از کرم
کس ندارد در جهان - بالله - سجایای ترا

«ملتجی»، امروز اگر رو از درش بر تافتی
هیچکس تضمین نخواهد کرد فردای ترا

←

خُرد شد و موسی علیه السلام بیهوش روی زمین افتاد». (الأعراف ۱۴۳/۷)

تحقیق اینکه نور پروردگار چیست و ربّ وقتی به کلمه‌ای اضافه می‌شود در خارج به چه کسی اطلاق می‌شود با اهل ولایت و معرفت؛ اما یکی از روایات حضرت صادق - علیه السلام - تا اندازه‌ای موضوع را روشن می‌کند. آن حضرت ذیل آیه یاد شده می‌فرمایند: «کروبتین قومی از شیعیان ما هستند که از خلق نخستینند. خداوند آنها را در پشت عرش قرار داد. اگر نور یکی از آنها به اهل زمین تقسیم شود همه را کفایت می‌کند. همانا حضرت موسی - علیه السلام - از پروردگار خود آنچه را خواست پرسید. به یکی از آن کروبتین امر شد تا بر کوه تجلی کند. وقتی نور او به کوه اصابت کرد آن را مثل پنبه حلاجی شده نمود.» (بحار الانوار ۵۶ / ۱۸۴ / ح ۲۶)

جائی که نور یکی از شیعیان امیرالمؤمنین بعد از اصابت به کوه و تیلای آن، پیامبر اولوالعزمی مثل موسای کلیم را از پا درآورد، معلوم است اگر خود امیرالمؤمنین علیه السلام و یا فرزند گرامی آن حضرت، امام عصر - روحی فداه که مظهر اتم نور خداوندند بر پیامبر غیر اولوالعزمی، مثل حضرت یوسف، جلوه کنند، از او چه می‌ماند؟!

تکیه‌گاه

۸

عمرم گذشت و از تو نیامد خبر مرا
داند خدا که بی تو چه آمد به سر مرا؟

بیچاره می‌شوم من سرگشته تا ابد
یک لحظه افکنی تو اگر از نظر مرا

در وادی فراق تو آواره‌ام هنوز
ای خاک زیر پای تو، گُحل بصر مرا

مردم در انتظار تو و فیض دیدنت
کی می‌شود به سوی تو باشد سفر مرا؟

سر را نهم به پای تو - یا ابن الحسن (عج) - اگر

همچون صبا به کوی تو افتد گذر مرا

گفتی: به دلشکسته زخم را دهم نشان

جز يك دل شکسته نباشد دگر مرا

تو کشتی نجاتی و من تکیه‌ام به توست

چون رو کند به موج حوادث خطر مرا

در آرزوی وصلم و درد فراق تو

راضی مشو که زجر دهد این قدر مرا

مجنون صفت به دشت و بیابان و کو به کو

بنموده شوق دیدن تو در بدر مرا

ای باغبان گلشن هستی، بدون تو

- بالله - نمی دهد شجر عمر، بر مرا

در بین دوستان و کریمان و دلبران

یاری نبود و نیست ز تو، خوبتر مرا

یا ابن الحسن (عج)، ز لطف توام «ملتجی» به تو

بنما ز فیض دیدن خود بهره‌ور مرا

کمند زلف

۹.

از صبر گفتگو مکن - ای دل - که یار ما

با عشوه‌ای ربوده ز کف اختیار ما

هر دلبری که برده دل از دلبران دهر

افتاده در کمند سر زلف یار ما

اکسیر زندگی طلب فیض می‌کند

از خاک فیض بخشِ قدومِ نگار ما

شکر خدا! گدایی دولت‌سرای دوست

گردیده باعث شرف و افتخار ما

بس طعنه‌ها به محفل رُوحانیان زند
بزمی که یار ماست در آن، در کنار ما

تا کی ز سوز آتش هجران گداختن؟
کی می‌رسد قرارِ دل بی‌قرار ما؟

عمری در انتظار ظهورش نشسته‌ایم
کی می‌شود که سر رسد این انتظار ما؟

آشفته کار ما شده - یا رب - ز دوریش
سامان بده ز آمدن او به کار ما

ای «ملتجی»، عدالت محض است برقرار
در روزگار سلطنت شهریار ما

شوق دیدار تو

۱۰

شوق دیدار تو بیرون نرود از دل ما
ای فدای تو همه هستی ناقابل ما
وقت آن است که - ای ماه فروزنده حُسن -
روشن از نور جمال تو شود محفل ما

قادر لم یزلی از کرمش روز ازل
با تولای تو آمیخته آب و گِل ما

درد جانسوز فراق تو عجب جانکاه است!
خوف آن است که این درد شود قاتل ما

یا دواایی که دل خسته پذیرد درمان
یا نگاهی که از آن سهل شود مشکل ما

دوستی تو بود عروۀ وُثقی ما را
عشق ورزی به تو از عمر بود حاصل ما

از تو جز خیر ندیدیم ولی می دانیم
بدی ما شده بین تو و ما، حائل ما

ره به سر منزل مقصود توان برد ولی
گر شود لطف تو - ای دوست - دمی شامل ما

تا که پیوسته به یاد تو تپد در سینه
نظر لطف بیفکن به دل غافل ما

وای بر آن که نشد « ملتجی » درگاهت!
شکرالله که بود کوی تو سر منزل ما

تنها اعتصام

۱۱

ای دل، به داد ما نرسد گر امام ما

پس وای از بلیهٔ سوء ختام ما!

از احترام اوست که محفوظ مانده است

در پیشگاه حضرت حق احترام ما

جم را بگو: به جام جهان بین خود مناز

کافتاده عکس طلعت یزدان به جام ما

پیک صبا، اگر گذری از دیار عشق

از مارسان به حضرت جانان سلام ما

برگو به آن نگار دلا را، که: در جهان
تنها بود به دامن تو اعتصام ما
ما را میفکن از نظر خویشتن دمی
ای چهره منیر تو بدر تمام ما
گر سائلی سؤال کند از کلام خیر
گویم: بود حدیث تو خیر الکلام ما
شکر خدا که با مدد لطف کردگار
نبود به غیر راه تو مشی و مرام ما
هرکس به سوی مقصد خود گام می نهد
سوی تو هست - ای همه مقصود - گام ما
تنها به عشق قرب تو باشد تمام عمر
مقصود از صلاة و زکاة و صیام ما
تلخ است اگر چه درد فراق تو ای عزیز
شیرین شود ز نام شریف تو کام ما
گویند جمله مردم مظلوم روزگار
کای منتقم بیا و بگیر انتقام ما
دل خون و دیده خون و مصائب ز حد فزون
کی آیی - ای طبیب - پی التیام ما؟
مانیم «ملتجی» به تو؛ از عالم نخست
جلب رضایت تو بود اهتمام ما

باقی به عشق تو

۱۲

خواهد شد آشکار ولی زمان ما
محبوب ما و مونس و آرام جان ما

ایتام امت نبوی را بگو: رسد
پیک وصال آن پدر مهربان ما

در انتظار مقدم آن نازنین نگار
بگذشته سال‌ها ز بهار و خزان ما

ما شکر او کنیم به هر خوان نعمتی
زیرا که اوست در همه جا میزبان ما

در ابتدای هر عمل از لطف کردگار
 باشد به نام نامی آن شه زبان ما
 تنها رهین نعمت دیدارِ روی اوست
 تاب و توان این بدن ناتوان ما
 ای حجت خدا که خدا در زمان هجر
 بنهاده در ولایت تو امتحان ما*،
 فانی شود هر آن که ندارد رهی به تو
 باقی بود به عشق تو نام و نشان ما
 کی گم کنیم راه؟! که در کوره راهها
 تنهاست با تو رهبری کاروان ما
 ما طالب بهشت بدون تو نیستیم
 دیدار روی ماه تو باشد چنان ما
 از شعله‌های آتش سوزنده جحیم
 صادر شود به عشق تو خط امان ما
 دم می‌زنیم روز و شب از تو چو «ملتجی»
 تا گردش زبان بود اندر دهان ما

* امر غیبت و اعتقاد به امامت و ولایت امام عصر - روحی له الفداء - از بزرگترین آزمایش‌هایی است که خداوند تعالی برای بندگان خود قرار داده است.

علی بن جعفر - علیه السلام - از برادرش حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - نقل می‌کند که آن حضرت ضمن سخنانی فرمود:

«... إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اِمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ» (اصول کافی/ ۱۳۲/۲ باب الغیبة)

«... همانا غیبت آزمایشی است از خدای عز و جل تا بدان خلق خود را بیازماید...»

اهل تدبّر و معنا می‌دانند چرا غیبت امام زمان - علیه السلام - عامل امتحان مردم

آخرالزمان است؟

مجموعه کمال

۱۳

ای ناخدای کشتی دین خدا، بیا

افتاده این سفینه به موج بلا؛ بیا

مرآت حق نمایی و مجموعه کمال

ای مظهر جمال و جلال خدا، بیا

در بین اولیای خدا منتقم تویی

ای دادخواه سلسله اصفیا، بیا

تا حکم بر سریر عدالت کنی به خلق

با تیغ آبدار شه لافتی؛ بیا

تا ظلمت از زمین و زمان بر طرف شود
با جلوه‌های روی تو، شمس ضحی، بیا

در کوره راه‌های ضلالت فتاده‌ایم
ای خضر رهنما، پی ارشاد ما بیا

ای آن که بهر حلّ گره‌های کار خلق
تنها تو راست پنجه مشکل‌گشا، بیا

یعقوب‌وار مانده به ره چشم عاشقان
ای یوسف نهانی خیرالنسا(س)، بیا

جان مریض عشق تو بر لب رسیده است
ای مهربان طبیب همه دردها، بیا

پشت و پناه شیعه کسی نیست غیر تو
ای آرزوی شیعه غم‌مبتلا، بیا

از عمق جان چو «ملتجی» ات دلشکستگان

گویند: ای امید دل ما! بیا بیا!

مصلح کلّ

۱۴

خضرِ راهی تو و گمراه زیاد است؛ بیا

راه گم‌گشته ولی چاه زیاد است؛ بیا

هادی خلق خدا، ای گل گلزار علی (ع)،

اهل حق اندک و گمراه زیاد است بیا

ای که با دیدن تو غم رود از دل بیرون

در دلم غصّه جانکاه زیاد است؛ بیا

طالب نهضت پُر فیض تو هستند همه

عاشق آن رخ دلخواه زیاد است؛ بیا

همه گویند: تویی مصلح کل، یا مهدی (عج)

نام نامیت در افواه زیاد است؛ بیا

دردمندان تو را - تا تو نیایی، ای دوست -

رنج و اندوه و غم و آه زیاد است؛ بیا

«ملتجی» بر توام و مانده ز راهم؛ مددی!

توشه بسیار کم و راه زیاد است؛ بیا

فیض ملاقات

۱۵

با سوز هجر تو - که بود دل از آن کباب -

احوال ماست بیش تر از پیش تر خراب

گفتند: صبر چاره درد فراق توست

شد عمر ما تمام و ز کف رفت صبر و تاب

از هر طریق ما به تو پیغام داده‌ایم

ما را چرا نمی‌رسد از سوی تو جواب؟

هر شب بدان امید به بستر روم مگر

رخسار دلربای تو را بنگرم به خواب

غیر از شراب وصل تو - کان به ز کوثر است
نبود جهان و هر چه در آن است جز سراب*

تا زنده هستم از سر کویت نمی‌روم
من آن سگم که بسته به گردن مرا طناب

روز ظهور تو - که خدا روزیم کند -
از بهر یاری تو منم پای در رکاب

ای کیمیا، ز فیض ملاقات خویشتن
بنما مس وجود مرا همچو زرّ ناب

جان علی (ع) و فاطمه (س)، امشب ز حق بخواه
گردد دعای منتظران تو مستجاب

ای «ملتجی»، دعای فرج را بخوان مدام
تا از میان شیعه شود رفع اضطراب

*. واقعاً جای تعجب است، چرا بعضی از مردم آنقدر به دنیا و مظاهر پوچ و
زودگذر آن دل بسته‌اند که جایی برای لذت‌های معنوی و روحی دیگر باقی نگذاشته‌اند؟!
مگر از دنیاداران گذشته چه باقی مانده؟ چه با خود بردند؟ چرا انسان خود را فریفته دنیایی
کند که به قول بزرگان دین جیفه و مرداری بیش نیست و خواهان آن هم سگان؟!
«الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُهَا كِلَابٌ»

لذت واقعی در انس گرفتن با محبوب و عزیزی است که نام او شیرین‌کننده کام
جان و یاد او روشن‌کننده قلب و ذکر فضایل و صفات او صفابخش روح و روان می‌باشد.

ساعت امید

۱۶

به درگاهت گدایی آمده در می‌زند امشب
در این بیت رحمت را مکرر می‌زند امشب
فقیری در کنار خانه‌ات افتاده با حسرت
به جای حلقه بر درگاه تو سر می‌زند امشب
خلاف سایر اوقات، این قلب پُر آشوبم
نمی‌دانم چرا آهنگ دیگر می‌زند امشب؟
تو از من خوب تر دانی که در این سینه تنگم
چرا مرغ دلم اینگونه پَر پَر می‌زند امشب؟

لَهِيبَ جَانِغْدَازِ هَجْرِ تُو - اِي مُونَسِ جَانِم -
چو شب‌های دگر بر قلبم آذر می‌زند امشب

برای حلّ مشکل‌های خود دست تمنا را
به دامان تو این مغموم مضطر می‌زند امشب

به دریای غم و اندوه، فُلكِ قلبِ نومیدم
کنار ساحل امید لنگر می‌زند امشب

یقیناً - «ملتجی» - آن یوسف‌گم‌گشته زهرا (س)
به جمع عاشقان خویشان سر می‌زند امشب

جلب رضای تو

۱۷

ای که تمام عالم وجود صنع* و آیتت
چشم نیاز ما خلق به دست با کفایتت

* مولا امیرالمؤمنین - علیه السلام - ضمن پاسخ نامه معاویه مرقوم فرمودند:
«نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» (نهج البلاغه فیض الاسلام / ۸۸۵ / نامه ۲۸).
و ابن ابی الحدید این جمله را از قول مولا - سلام الله علیه - بدین صورت ذکر می کند:
«... وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا»

بنابه نقل مرحوم علامه مجلسی از احتجاج طبرسی، ضمن نامه‌ای که حضرت
ولی عصر - ارواحنا فدا - برای جمعی از مردم قم مرقوم فرمودند آمده بود:
«نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا». (بحار الانوار ۳ / ۷۸)

راه نیافت هیچ‌کس به بارگاه شوکت

نهایت مقام‌ها به حق بود بدایت

نه آن‌که شیعیان تو ریزه‌خوران خوان تو

تمام ماسوا بود بهره‌ور از عنایت

ز گرمی روز جزا چه وحشتی بود مرا

گر تو مکان دهی مرا به سایهٔ حمایت

چون که رضای حضرتت عین رضایت خداست

تمام هم ما بود جلب شود رضایت

منتظران دولت منتظرند تا مگر

شود بر افراشته بر بام وجود رایت

چه قابل است «ملتجی» تا که کند ثنای تو؟!

شدند انبیا همه بیانگر حکایت

مادر منتظر

۱۸

یا رب، تو را به عصمت* زهرای اطهرت
آن نازنین حبیبه و آن زُبدۀ کوثرت،

آن رابط رسالت و امر ولایت
و آن مادر ائمه (ع) و دخت پیمبرت،

لطفی که تا عیان شود از پشت ابر غیب
مهدی؛ که هست ماه رُخش، وجه انورت

*. سوگند دادن خدا به عصمت حضرت صدیقه طاهره - سلام الله علیها - اثر خاصی است که ما آن را در کتاب ریحانة النبى - صلى الله عليه وآله - صفحات ۴۵۰ و ۴۵۱ آورده‌ایم. علاقه‌مندان بدانجا رجوع فرمایند.

گر او شود به امر تو ظاهر، تمام خلق
یکسر شوند، پیرو دین مطهرت

ای حجت خدا که دلت غرق خون بود،
جان‌های ما فدای تو و دیده‌ت را!

نقش مصائب همه اولیای حق
پیوسته روز و شب بود اندر برابرت

هر لحظه می‌کشد به خدا انتظار تو
با پهلوئی شکسته و آزرده، مادرت

داد علی و آل (ع) بگیری، اگر رسد
منشور نهضت تو، به امضای داورت

دست دعا برآر و بخواه از خدای خویش
ظاهر کند به خلق، جمال منورت

بگذار پا به دیده چشم انتظارها
یادی نما ز گوشه‌نشینان مضطرت

این تن کجا و لاف غلامی درگهت؟!
جایی که جبرئیل امین است چاکرت

تنها نه رو به سوی تو کرده است «ملتجی»
کون و مکان نموده همه روی بر درت

التیام من

۱۹

از سفره او بود طعامی که مراست
و ز ساغر او شرب مدامی که مراست

سرتاسر زندگانیم درد و غم است
یاد رخ اوست التیامی که مراست

زان رو که زمام خود به او بسپردم
البته نکوست اختتامی که مراست

او کان نمک بود که خود بخشیده
دارد نمک ار شعر و کلامی که مراست

من معتصم به حبل عشقت؛ ای دوست

صد شکرِ خدا ز اعتصامی که مراست!

بیگانگی از تو عین بی‌ایمانی است

بر خلق همین بود پیامی که مراست

مخلوق مرا «ملتجی» ات می‌دانند

فرخنده ز عشق توست نامی که مراست



بدر تمام

۲۰

نازم به جهان از این امامی که مراست

صد شکر کزو بود مرا می که مراست

بی شبهه قبول حق بود با عشقش

این حج و صلاة و این صیامی که مراست*

* آنچه موجب دخول در بهشت است داشتن محبت اهل بیت عصمت و

طهارت. علیهم السلام و داشتن بغض و نفرت از دشمنان این ذوات مقدس است. این مهر و

کینه باید با هم باشند به حضرت صادق علیه السلام گفتند: فلانی شما را دوست دارد اما

در بیزاری از دشمنانتان سستی می‌نماید. فرمودند:

«هِيَهَاتَ! كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ عَدُوِّنَا» (بحارالانوار ۲۷/۵۸/ح ۱۸)

و حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:

«كَمَالُ الدِّينِ وَ لا يَتُّنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا» (بحارالانوار ۲۷/۵۸/ح ۱۹)

آیه ۲۳ سوره مجادله نیز بیانگر توأم بودن حبّ خدا و رسول و بغض دشمنان

ایشان است.

عملی مورد قبول ذات اقدس الهی قرار می‌گیرد که عامل به آن اهل ولایت باشد. از آنجا که محبت اهل بیت - سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین - حسنه‌ای است که سیئه و گناه به آن ضرر نمی‌رساند و بغض ایشان سیئه‌ای است که با بودن آنها هیچ حسنه‌ای برای انسان مفید فائده نیست (کشف الغمّه / ج ۱/۱۸۴) معلوم می‌شود حساب عمل از محبت جداست. در روایات زیادی فرموده‌اند: «هرکس محبت ما و مبغض دشمنان ما باشد به شفاعت ما در بهشت برین مخلّد خواهد بود». باید توجه داشت که این دسته روایات ما را به نیاوردن واجبات و آوردن محرمات وادار نکند چرا که کسانی که در عمل آنطور که باید و شاید وظیفه خود را انجام ندهند به صورت‌های مختلف در دنیا، وقت احتضار، عالم برزخ و قیامت مؤاخذه می‌شوند.

در پایان روایتی که حضرت جواد علیه‌السلام از قول جدّ بزرگوارشان امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - فرمودند و مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۶ بحارالانوار صفحه ۱۵۴ آورده است اشاره می‌کنیم:

«عقوبت خدای عزوجل را کوچک شمارید؛ چه آنکه از گنهکاران (مؤمن) کسانی

هستند که شفاعت ما به آنان نمی‌رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن».

پس نداشتن یا نقص عمل برای اهل محبت باعث خلود در دوزخ نیست؛ آنها

پاک می‌شوند.

مطلب دیگری که روایات ما زیاد به آن اشاره دارد این است که هرکس معرفتش به امامان و پیشوایان دینی‌اش خصوصاً به امام زمانش زیادتر باشد و محبت این خاندان و بغض دشمنانشان بیشتر قلب او را احاطه کرده باشد نه تنها گناهانش زودتر مورد آمرزش

از رشحه حرمت خداوندی اوست
در بین خلائق احترامی که مراست
پیوسته دعاگوی نگار خویشم
هر لحظه به سوی اوست گامی که مراست

خال رخ او دانه مرغ دل شد
پیچ سر زلف اوست دامی که مراست

گردیده سپهر قلب من نورانی
از تابش این بدر تمامی که مراست

من «ملتجی» ام که از شراب عشقش
سرشار بود مدام جامی که مراست

←
قرار می‌گیرد که به حسنات تبدیل می‌شود این تنها در مورد شیعیان اهل بیت است که
تعمداً در انجام واجبات و ترک محرمات کوتاهی نمی‌کنند.

ای سفرکرده، به سوی وطن خود بازآ
وی شهی سرو روان، در چمن خود بازآ
بهر ویرانی هر بتکده، ای پور خلیل
باز با آن تبر بت شکن خود بازآ

یاد تو عامل آرامش جان است مرا
نام دلجوی تو هم ورد زبان است مرا
چه غم از گرمی صحرای قیامت دارم
تا که در سایه لطف تو مکان است مرا؟

از جام مَحَبَّت تو مستم؛ مولا
دل را به کسی جز تو نبستم؛ مولا
صد شکر که در تمام ادوار وجود
در ظلّ عنایت تو هستم؛ مولا

یا صاحب الزّمان، نظری کن به جمع ما
لطفی نما که صوت تو آید به سمع ما
دیوانه توئیم و به تو دل سپرده ایم
پروانه توئیم و تو تابنده شمع ما

قلب عشاق

۲۱

خاک پای عاشق وارسته تو کیمیاست

توتیای دیده و بر دردمندان تو است

نور حق هرگز نمی‌تابد به هر قلبی، مگر

قلب عشاق تو: کانجا غرق انوار خداست

آن که از راه تو آید می‌رسد آخر به حق

جز ره هموار عشقت هر ره دیگر خطاست

از لقای جان فزای تو - که شرط آن فناست -

بهره‌ور کی می‌شود آن کس که در فکر بقاست؟

جانب تو دست مخلوقات می‌باشد دراز
با همه حشمت سلیمان بر سر راهت گداست

در بر هر بینوای درگه والای تو
آنچه در دنیا و ما فیهاست بی‌قدر و بهاست

تو کریمی؛ کی جواب رد به سائل می‌دهی؟
هر که آید بر درِ درگاه تو حاجت رواست

مشکلی باقی نمی‌ماند برای او به جا
آن که او را دست قدر تمند تو مشکل‌گشاست

جان ما بر لب رسید از دوریت اما هنوز
حسرت دیدار روی ماه تو بر قلب ماست

گوش جان و دل به آن لعل لبانت بسته است
بلکه گوید: «ملتجی» هم در صف اصحاب ماست

نوید وصال

۲۲

تنها دل از نوید وصالِ تو خرم است
و رنه ز درد دوری تو غرق ماتم است

بین خدا و بنده اگر رشته‌ای بود
این رشته کئی بدون ولای تو محکم است؟!

در آسمان حُسن - که صدها ستاره است -
کئی نیری چو نیر حُسن تو اعظم است؟!

یک جرعه‌ای ز آب گوارای وصل تو
خوش‌تر ز نهر کوثر و از آب زمزم است

تنها نه شیعه چشم امیدش به دست توست
بر دست لطف و رحمت تو چشم عالم است

ای سرگل خلائق و سر منشأ وجود
تا کی ز غصه برگل روی تو شبنم است؟!

عشاق دلشکسته و چشم انتظار را
هر لحظه بی بهار حضورت محرم است

دیگر بیا برای نظام امور خلق
خود شاهدهی که وضع خلائق چه در هم است!

جز یاد جانفزا و خیال وصال تو
ما را کجا به خلوت دل یار و همدم است؟

از بس رهین منت لطف تو «ملتجی» است
گر جان فدای خاک قدومت کند، کم است

گل نرگس

۲۳

امشب که شام قدر و قدر آن عظیم است
جشن امام عصر (عج) در دارالنعیم* است

امشب به پاس مقدم منجی گیتی،

لطف خدا بر ماسوای خود عمیم است

ما را ز فرط مستی از خود کرده بی خود

بوی گل نرگس که همراه نسیم است

*. این مولودیه در شب نیمه شعبان ۱۴۱۴ ق در مدینه منوره سروده و در

جشنی که در هتل دارالنعیم برگزار گردیده بود قرائت شد.

شد جلوه‌گر آن چشمه نوری که هر دم
در طور عشق او دو صد موسی مقیم است
این بوی خوش رشک ریاحین چنان است
خوشبو مشام عاشقان از این شمیم است

جانی دگر از نفحه قدسش بیابد
عیسی که احیا از دَمَش عظم رمیم است

از بدو خلقت سائل درگاه لطفش
شیث و خلیل و آدم و نوح و کلیم است

در روز میلادش پی تعجیل امرش
دست دعای او سوی حی قدیم است

چون میهمان رحمة للعالمینیم
مشمول ما هم لطف رحمان و رحیم است

با آن که از سر تا به پا غرق گناهیم
از سختی جرم و گنه ما را چه بیم است؟!*

هرکس که از درگاه او مردود گردد
در زمره اصحاب شیطان رحیم است

هرکس به او شد «ملتجی» حاجت روا شد
زیرا که آن مولا کریم ابن الکریم** است

*. در زیارت روز جمعه آن حضرت می خوانیم:

« وَ أَنْتَ - يَا مَوْلَايَ - كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ »

« و تو - ای مولای من! - بزرگواری از تبار بزرگواران و کریمانی. »

پدر مهربان

۲۴

عمری است نامِ نامی تو بر زبان ماست
تنها نه بر زبان که همی حرز جان ماست
هر لحظه‌ای که لب به سخن باز می‌شود
شکر خدا که ذکر تو صدر بیان ماست**

** چقدر بجا و مناسب است که مبلّغین گرامی، قبل از ایراد سخنرانی‌های سازنده و مفید خود دل‌های مستمعان را با اشعار مناسبی به سوی سرور عزیز و مولای مهربانمان حضرت بقیةالله فی الارضین و السماوات- روجی له الفداء- سوق دهند چه بسا

عنوان نامه عمل ما ولای تست
این سرخط ولای تو خط امان ماست

راه تو راه حق و ره غیر باطل است
مهر تو و سوای تو، سود و زیان ماست
در پیشگاه حق - که تویی عذرخواه ما -
دیگر چه غم از آن همه بارگران ماست؟

از آفتاب گرم قیامت هراس نیست
تا سایه عنایت تو سایبان ماست

هرکس پرسد از تو، بگوئیم در جواب:
آن نور چشم ما، پدر مهربان ماست

چون «ملتجی» ز پیچ و خم راه باک نیست
تا در کف عنایت و لطفت عنان ماست

←

وظیفه کسی که بر سفره جود و کرم آن بزرگوار ارتزاق می‌کند آن است که برای آن حضرت کار کند و دل‌های مردم را به سوی او بکشد و پیام‌ها و سخنان آن بزرگوار را به دوستان و پیروانشان برساند.

حضرت امام رضا علیه السلام ضمن حدیثی فرمودند:

«... حَبَّبُونَا إِلَى النَّاسِ وَلَا تُبَغِّضُونَا؛ جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ...» (بحار الانوار ۳۴۸/۷۵)

«... ما را محبوب مردم قرار دهید و نه مبغوض و مورد تنفر آنها، دل‌های مردم را بسوی ما سوق دهید...». دل‌های بیشتر مردم ما جایگاه محبت اهل بیت علیهم السلام و خصوصاً امام عصر - روحی له الفداء - است. گویندگان عزیز باید این محبت را زنده نگه دارند.

سرکوی عشق

۲۵

ما را سرکوی عشق جانان وطن است
کویی که صفابخش بهشت عدن است

آن دلبر مه‌لقا که جان قربانش
محبوب خدای قادر ذوالمین است

تنها نه که نُقل بزم ما صحبت اوست
در جمع ملائک همه از او سخن است

چون چهره او گلی نه در گلزار است
سروی نه چه سرو قامتش در چمن است

زلفی نه چو گیسوان او پُرجین است
بویی نه چو بوی او به مُشک خُتن است

یادی نه چو یاد حضرتش جان بخش است
نامی نه چو نام دوست شهد دهن است

هرکس که شود «ملتجی» درگاهش
ایمن ز شرور و فتنه اهرمن است

اسیرِ حُسن

۲۶

هر جا که ز اهل بیت عصمت سخن است
انوار امام عصر (عج) پرتو فکن است
ما را - که اسیر حُسن اویم همه -
عشقتش همه چون روح، نهان در بدن است

او دلبر دلبران عالم باشد
هر عاشق او بی خبر از خویشتن است

ای تشنه لطف، تا به کی در غفلت؟
دریای عنایت خدا موجزن است

ای طالب حکم عدل او، دل خوش دار
در دوره او ظلم و ستم ریشه کن است

چون جد بزرگوار خود ابراهیم (ع)
اندر کف او یک تبر بت شکن است

صد شکر به سوی «ملتجی» از ره لطف
پیوسته نگاه حجة ابن الحسن (عج) است



قدمتکار درگاه

۲۷

تو خورشیدی و هر کس نور گیرد از تو چون ماه است
که او هم با فروغ باطنش روشنگر راه است

فقیر درگهت را من گدا هرگز نمی دانم
که هر کس شد گدای درگه تو خود شهنشاه است

تویی آن حجت مطلق که شناسد ترا جز حق
پی درک جلال تو عقول خلق کوتاه است

نه هر بی پا و سر شد تابع شرع مبین؛ آری
مطیع امر تو، تنها مطیع امر الله است

اگر هر سالکی غیر از ره عشق تو را پوید
به هر راهی قدم بگذارد او، پایان آن چاه است*

*. هدایت و سعادت دنیا و آخرت هر فردی منحصرأ در تبعیت و پیروی او از دستورات محمد و آل محمد علیهم السلام است و هرگز در اطاعت از دستورات غیر ایشان نیست.

حضرت باقر- علیه السلام- ضمن حدیثی درباره اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین- می فرمایند:

« لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا يَهْدَاهُمْ وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنْ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ »

(اصول کافی / ج ۱ / ۱۹۸)

« کسی جز با هدایت ایشان هدایت نشود و کسی که از طریق هدایت خارج و گمراه گشته فقط به خاطر تقصیر و کوتاه آمدن در حق ایشان است. »

و نیز حضرت باقر علیه السلام به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمودند:

« شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ »

(وسائل الشيعة / ج ۱۸ / ص ۴۷ / ح ۲۲)

« به شرق و غرب عالم بروید؛ دانش درستی نخواهید یافت مگر آن که از نزد ما خانواده خارج شده باشد. »

و نیز:

« كُلُّ مَا مَّ يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ »

(وسائل الشيعة / ج ۱۸ / ص ۵۰ / ح ۳۴)

« علمی از این خاندان نباشد باطل است »

راه هدایت و علم واقعی منحصرأ باید از آل پیامبر اتخاذ شود. تمام مرامها و مسلکها از جمله فلاسفه غیر اسلامی و متصوفه و ... باطل و پیروی از آنها موجب خسران و خذلان در دنیا و آخرت می باشد. استفاده از کتابهای ایشان (مگر برای محققانی که خداوند به او تشخیص حق و باطل را عنایت فرموده) با وجود علوم سرشار و نورانی حضرات معصومین علیهم السلام از مهمترین عوامل انحراف و انحطاط است.

در زیارت جامعه کبیره - که دریایی از معارف و حقایق است - می خوانیم:

«... بِمَوْلَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا. وَ بِمَوْلَاتِكُمْ

دلی آگاه می‌خواهم؛ نگاهی کن به من؛ زیرا
به هر قلبی که افکندی نظر، آن قلب، آگاه است

که باشد «ملتجی» تا خویشان را خدمت خواند؟
ترا روح القدس، یک عمر، خدمتکار درگاه است

←
تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ وَ اِئْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ. وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمَفْتَرَضَةُ...»

« به وسیله دوستی شما خداوند دستورات دینمان را به ما تعلیم داد و آنچه را که
از دنیای ما تباه گشته بود اصلاح کرد و با ولایت شما کلمه (توحید و معارف دین) کامل و
نعمت، بزرگ و جدایی و افتراق به الفت و اتحاد مبدل گردید و به ولایت و دوستی شما
طاعت‌های واجب شده (از سوی حق) پذیرفته خواهد شد...»

آری؛

اگر هر سالکی غیر از ره عشق تو را پوید
به هر راهی قدم بگذارد او، پایان آن چاه است.

کی می‌رسد آن شه پی دلسوزی ما؟
وز بهر شکست خصم و پیروزی ما؟
یا رب ا چه شود که از کرم بنمایی
دیدار امام عصر (عج) را روزی ما؟

جلوه‌گر شد ز عنایات خدا مظهر ذات
شکر لله که شده وقت نزول برکات ا
حجة ابن الحسن (عج) آمد؛ صلواتی بفرست
که خدا نیز فرستد به جمالش صلوات

بر طلعت حق‌نمای مهدی صلوات ا
بر خنده دل‌گشای مهدی صلوات ا
بر دشمن دوستان آن شه لعنت ا
بر عاشق مبتلای مهدی صلوات ا

گفتم به خرد که : چیست اسباب نجات
هر سختی روزگار و هول عرصات ؟
در وادی عقل و عشق گشتی زد و گفت:
بر طلعت نورانی مهدی (عج) صلوات ا

مایهٔ عشق

۲۸

زندگی را شور عشق دوست شیرین کرده است
وصل محبوب مرا این عشق تضمین کرده است

نقش بند آفرینش نام او را تا ابد
ثبت بر اشیاء از روز نخستین کرده است

صورت نورانیش را دیده است از روی صدق
هر که را اعطا خدایش چشم حق بین کرده است

وصف او را کرده پنهان در میان هر ورق
دست خلقت هر کتابی را که تدوین کرده است

عشق را پرسیدم از اوصاف او؛ بی پرده گفتم:
هر صفاتی را که حق اعطا به یاسین کرده است

جسم بی جان شریعت را ز عشق او خدای
روح داده، ارج بنهاده است و تزیین کرده است

هان چه می‌پرسی زمن کآن دلبر طناز کیست؟
حبّ او را حق اساس خلقت و دین کرده است

چشم جان‌بین بایدت - ای «ملتجی» - تا بنگری
خود نمایی در همه تشریح و تکوین کرده است

مصباح و مفتاح

۲۹

ای خسروی که روح الامین هم غلام تست
بیرون ز حد فکر و تصور، مقام تست*

*. نه تنها روح الامین مطیع فرمان اوست که تمام ملائکه خداوند و حملة عرش پروردگار آماده به فرمان آن حضرت اند و در هر شب قدر کسب وظیفه و تکلیف می کنند. در این شب لایحه های مربوط به امور عالم هستی به کف با کفایت امام زمان - علیه السلام - تقدیر و امضا می شود. ملائکه مأمور هر کدام حکم خود را از آن بزرگوار می گیرند.

﴿ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴾

﴿ روح و فرشتگان در شب قدر به اذن پروردگار خود برای اجرای هر امری نازل می شوند ﴾

بن کیستم که طوف ترا آرزو کنم
 عایی که کعبه زایر کوی غلام تست
 ببندۀ تو نیست مگر ذرّه پروری
 بر ذرّه میهمانِ سرِخوانِ عام تست
 بر عاشقان تو به حقیقت رسیده‌اند
 شمولشان عنایت و لطف مدام تست
 آهش به چاه منتهی آخر شود، مگر
 ن رهروی که پیرو راه و مرام تست
 صباح روشن دل عشاق، یاد تست
 فتاح قفل بسته هر کار، نام تست

محدث و مفسر بزرگ علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد:
 ملائکه و روح القدس در شب قدر بر امام زمان - علیه السلام - نازل می‌شوند و آنچه
 مقدرات سالانه بشر را نوشته‌اند به او تقدیم می‌دارند.
 نیز علی بن ابراهیم می‌نویسد: از حضرت باقر - علیه السلام - سؤال شد: آیا شب قدر
 می‌شناسید؟ فرمود:

« وَ كَيْفَ لَا نَعْرِفُ وَ الْمَلَائِكَةُ يَطُوفُونَ بِنَا؟ »

« چگونه نشناسیم در حالی (آن شب) که ملائکه گرد ما طواف می‌کنند؟ »
 به طور فشرده از بررسی کل روایات و آیات مربوط به شب قدر باید گفت:
 مبع امور آدمیان در چهار بخش خلاصه می‌شود: علم و حیات و موت و رزق. این چهار
 صفت نفوذ چهار نام از نام‌های حق (العلیم، المحیی، الممیت، الرزاق) اداره می‌شود و
 موریت افاضه این چهار امر را چهار ملك مقرب خدا به نام‌های میکائیل، اسرافیل،
 رائیل، جبرائیل به عهده دارند. هر دسته از ملائکه اعوان و انصار یکی از این چهار فرشته
 باشند. این ملائکه مقرب در شب قدر بر امام زمان - علیه السلام - نازل می‌شوند و
 ستورالعمل سالانه خود را می‌گیرند.

هر لحظه گوش منتظران ظهور تو
مشتاق درك آن ملكوتى كلام تست

هر منتظر چو «ملتجى» خسته جان تو
در انتظار روز ظهور و قيام تست

مهدی (عج) که گل سرسبد ایجاد است
زین جشن خجسته ولادت شاد است
یارب! برسان ظهور آن حضرت را
کان روز ظهور بهترین اعیاد است

دل به امید ظهورت شاد است
ور نه این خانه کجا آباد است؟!
گر تو امضا کنی دینم را
حاصل زندگیم بر باد است

در پای تو سرسپردن- ای دوست- خوش است
وز لعل تو کام بردن- ای دوست- خوش است
بر خوان عنایت تو در محضر تو
یک وعده طعام خوردن- ای دوست- خوش است

بی پرده رخ تو دیدن- ای دوست- خوش است
حرف از دو لب شنیدن- ای دوست- خوش است
بر دامن لطف تو تمسک اولی
دست از همه جا کشیدن- ای دوست خوش است

جلوهٔ حسن

۳۰

جان به لب رسیده من بیقرار اوست

آواره گر شدم، به خدا کار کار اوست

از من سراغ این دل گمگشته را مگیر

دلدار را بیاب؛ که دل در کنار اوست

در طول دهر آن که به جایی رسیده است

- وقتی که نیک می نگری - خاکسار اوست

اول غنی است آن که فقیر است بر درش

بی شبهه چون گل است هر آن کس که خار اوست

هم روح مؤمنان ز گیش آفریده شد

هم توتیای چشم ملائک غبار اوست

آنقدر لطف کرده به ذرات کائنات

هر ذره را که می‌نگری شرمسار اوست

از «ملتجی» می‌پرس: نگار تو در کجاست؟

عالم تمام جلوۀ حسن نگار اوست

رزاق ماسوی

۳۱

یگانه حجت والای کبریا مهدی (عج) است

نظام امر عوالم تمام با مهدی (عج) است

از آن جهت که بود بین خالق و مخلوق

یگانه واسطه، رزاق ماسوا مهدی (عج) است

چو اوست دست توانای کبریا امروز

به کار خلق دو عالم گره گشا مهدی (عج) است

کلیم بهر تماشا نشسته در راهش

چرا که چهره نورانی خدا مهدی (عج) است

صفای زمزم و رکن و صفا و مروه و بیت
حقیقت حجر و مشعر و منی مهدی (عج) است

بگو شکسته دلان غریب تنها را
که: دلنواز همه دلشکسته‌ها مهدی (عج) است

نمی‌زند به خدا دست رد به سینه کس
چرا که بحر خروشنده عطا مهدی (عج) است
کسی که از پی دلجویی و تفقد حال
به بزم اهل محبت دهد صفا مهدی (عج) است

چنان به منتظران لطف و مرحمت دارد
که ذکرشان همه جا و همیشه «یا مهدی (عج)» است

به هیچ جای دگر «ملنجی» نمی‌گردیم
کجا رویم؟! که تنها پناه ما مهدی (عج) است

طال الصدی

۳۲

در این دوران - که از دیوار و در بارد بلا - ای دوست،

تو از حصن تولایت مکن ما را جدا؛ ای دوست

نهادم بر سر زانوی غم سر را یتیمانه

پی دلجویی از احوال ما یک دم بیا؛ ای دوست

همه در انتظار قدمت بنشسته تا آیی

ندارد بزم مابی گلبن رویت صفا؛ ای دوست

کشیم آه از جگر؛ گوئیم: «قد طال الصدی!» تا کی؟

بریز از آب وصل خویشتن در کام ما؛ ای دوست

برای دردهای بی‌علاج دردمندان
نباشد جز ظهور حضرتت دیگر دوا؛ ای دوست

برای حلّ مشکل‌های ما دستی برآر؛ آخر
مگر دستی بود چون دست تو مشکل‌گشا؟ ای دوست

چه باک از سختی دنیا و هول و وحشت عقبی؟!
که در دنیا و عقبی «ملتجی» دارد تو را، ای دوست

مرغ دل

۳۳

نه آن سگم که زکویت شوم جدا؛ ای دوست

کجا برم به در دیگر التجا؛ ای دوست

هوای روی تو از سر نمی رود بیرون

همیشه وصل تو را خواهم از خدا؛ ای دوست

اگر به فیض ملاقات تو شوم نایل

به پای حضرت تو جان کنم فدا؛ ای دوست

نمی روم به در خانه کسی جز تو

که نیست باب خدا غیر تو مرا؛ ای دوست

سر از قدوم تو يك لحظه بر نمی دارم
که هست خاک قدوم تو کیمیا؛ ای دوست

گدایی سرکوی تو را گدایان
نمی دهند به دنیا و ماسوا؛ ای دوست

مباد مرغ دل «ملتجی» کم از آنی
شود ز دام غم عشق تو رها! ای دوست

دولت عقیق

۳۴

شب فراق تو کی می شود سحر؟ ای دوست
چرا نمی رسد این تیره شب به سر؟ ای دوست

بدان امید که شاید ز خاکِ مقدم تو
کشم به دیده، نشستم به هر گذر؛ ای دوست

فراق تو چه بلائی بود که افتاده
به جان خسته دلان تو سربه سر؟ ای دوست

چه می شود که ز الطاف بی نهایت تو
شوم ز خرمن وصل تو بهره ور؟ ای دوست

گذشت عمر گرانمایه با غم هجران
نشد که بر رخ ماهت فتد نظر؛ ای دوست

هزار سال فزون گشته و تو در سفری
چرا به سر نرسد عمر این سفر؟ ای دوست

بدون مهر تو دین را چه اعتباری هست؟
که دین بود به ولای تو معتبر؛ ای دوست

دعا برای تو بسیار می شود؛ ز خدای
بخواه تا که ببخشد بدان اثر؛ ای دوست

چه می شود که خداوند دولت حق را
کند در عالم ایجاد مستقر؟ ای دوست

اگر به خلق کند فخر «ملتجی»، نه عجب
که عشق روی تو اش کرده مفتخر؛ ای دوست

انتظار وصال

۳۵

پی تفقد احوال زار من - ای دوست -

بیا دمی بنشین در کنار؛ من ای دوست

ببین که رفته شکیب از دل پریشانم

قرار ده به دل بی قرار من؛ ای دوست

نموده داغ فراق تو قلب را مجروح

شفا بده به دل داغدار من؛ ای دوست

بود ظهور تو و درک دوره فرجت

امید این دل امیدوار من؛ ای دوست

در انتظار وصال تو روزگار گذشت
چرا به سر نرسید انتظار من؛ ای دوست؟

زمان وصل تو و دوری تو می‌باشد
خزان عمرم و فصل بهار من؛ ای دوست
تو راست پنجه مشکل‌گشا و قلب رؤوف
ترحمی که فروبسته کار من؛ ای دوست

چو «ملتجی» - که سر راه تو مکان کرده -
گدایی از تو بود افتخار من؛ ای دوست

سبب افتخار

۳۶

میان خلق تو هستی نگار من: ای دوست
به جز تو نیست کسی شهریار من: ای دوست
به پیش خلق جهان - ای عزیز جان - باشد
گدائیت سبب افتخار من: ای دوست

جدا نمی شوم از تو؛ چرا که حق داده
به دست حضرت تو اختیار من: ای دوست

ولایت تو و آباء طاهرین تو هست
به وقت خوف خطرها حصار من: ای دوست

اگر که آرزوی وصل تو برم درگور
گهی ز لطف بیا بر مزار من؛ ای دوست
اگر سراغ من آیی ز فرط شوق و شعف
به دامن تو نشیند غبار من؛ ای دوست
برای روز قیامت - که توشه باید برد -
محبت تو بود برگ و بار من؛ ای دوست

از آن زمان که شدم «ملتجی» به تو، از لطف
به دست کس نسپردی مهار من، ای دوست

غلام فاك نشين

۳۷

به عشق دیدن رخسار ماه تو - ای دوست -

نشسته همچو گدایان به راه تو، ای دوست

سزا بود که به پای تو جان بیفشانم

اگر به روی من افتد نگاه تو؛ ای دوست

عنایتی که کنار تو رو سپید شود

غلام خاك نشين سپاه تو؛ ای دوست

به يك اشاره تو ظلم و كفر معدوم است

که هست عالم هستی سپاه تو؛ ای دوست

برای آن که شود عدل بر جهان حاکم
تورا ذخیره نموده اِلاهِ تو؛ ای دوست

کجا ز درگه لطف تو می شود مأیوس
کسی که آمده او در پناه تو؟ ای دوست

ز جزمِ «ملتجی» از لطف خویش دیده بیوش
مگو: فزون بود از حدّ گناه تو؛ ای دوست

ظُلُّ هَمای دوست

۳۸

جان جهانیان همه بادا فدای دوست!
قربان آن عنایت و لطف و صفای دوست!

یک دل خدا به بنده خود بیشتر نداد
کآن هم بود محلّ نزولِ ولای دوست

طبق بیان متقن حق، با خدای خویش
بیگانه است آن که نشد آشنای دوست

خود چشمه‌ای ز نور خداوند می‌شود
چشمی که هست سرمه‌کش خاک پای دوست

دین را که جُسته غیر تولای حضرتش؟
 حق را که دیده جز به رخ حق نمای دوست؟
 چون جبرئیل فخرکنم بر هر آن چه هست
 اذنم اگر دهند به زیر کسای دوست*

* بعد از آن که جبرئیل با اجازه خدا و رسول در زیر کسا قرار گرفت و ششمین پنج تن آل عبا شد به جایگاه خویش مراجعت کرد. خدای تعالی به ملائکه فرمان داد که به جبرئیل تبریک و تهنیت بگویند. در روایت دیگر آمده وقتی جبرئیل به آسمانها صعود کرد چندین برابر بها و روشنی و حُسن او زیادتر شده بود. سگان آسمان به او گفتند: جبرئیل! از زمین که برگشتی چندین هزار برابر نورانی تر شدی! فرمود: چرا چنین نباشم در حالی که جزو آل محمد علیهم السلام - و ششمین آنها شدم. (تذکرة المصائب، تألیف حاج شیخ محمد جواد یزدی خراسانی / صص ۴ و ۵)

ایشان به کسانی اذن می دهند تا زیر کسایشان قرار گیرند که از آنها باشد؛ یعنی عقاید و صفات و افعال خود را از ایشان گرفته باشند و به خُلق و خُویشان متخلق گردند؛ لذا فرموده اند:

« شِيعَتُنَا مِنَّا »

کسانی که می خواهند در زمان ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در زیر خیمه آن بزرگوار و در ردیف اولیای الهی باشند باید منتظر واقعی او باشند. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

« طُوبَى لَشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحُبِّنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مَوَالِئِنَا وَالْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا، أَوْلِيكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ. وَقَدْ رَضُوا بِنَا أُمَّةً وَرَضِينَاهُمْ شِيعَةً، طُوبَى لَهُمْ! ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ! هُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (روزگار رهائی / ج ۱ / ص ۳۸۸)

« خوشا به حال شیعیان ما که در دوران غیبت قائم ما به دوستی ما چنگ می زنند و در ولایت ما ثابت و استوار می مانند و از دشمنان ما براءت و بیزارى ابراز می کنند. آنان از ما هستند و ما نیز از ایشانیم. آنها ما را به امامت پذیرفته اند و ما ایشان را به عنوان شیعه پسندیده ایم. خوشا بر حال آنها! خوشا بر آنها! به خدا سوگند که آنها در روز قیامت با ما و در ردیف ما هستند.»

بالله که از تمام خطرهاست در امان
آن کس که هست بدرقه او دعای دوست

از آفتاب گرم قیامت هراس نیست
آن را که جاگرفته به ظلّ همای دوست

این کعبه‌ای که هست مطاف تمام خلق
خود زایر است بر در دولتسرای دوست

این نیمه جان «ملتجی» مبتلا به هجر
باشد سپر مقابل تیرِ بلای دوست

←

و حضرت صادق- علیه السلام می‌فرمایند:

«خوشا شیعیان قائم ما که در زمان غیبت انتظار ظهور او را می‌کشند و در زمان
ظهور او فرمان می‌برند! آن‌ها کسانی هستند که هیچ‌گونه ترس و اندوه بر ایشان نیست و
آنها اولیای خدایند» و امام باقر- علیه السلام می‌فرمایند:

«کسی که با شناخت و معرفت امام زمانش از دنیا برود همانند کسی است که در
خیمه حضرت قائم با او باشد.»

ای آن‌که قَدَم ز بار هَجرت دال است
در وصف کمال تو زبانم لال است
هر چند که من بَدَم؛ تو خود می‌دانی
قلبم ز می عشق تو مالا مال است

امشب که ز دل غصّه و غم ریشه‌کن است
دریای عنایت و کرم موج‌زن است
این شور و شعف که در دل خلق خداست
از یمن قدوم حجّة ابن‌الحسن (عج) است

مهدی (عج) که گل سرسبد امکان است
در پیکره کتاب و سنّت جان است
تنهاست مُحبّ صادق او مؤمن
چون دوستیش حقیقت ایمان است

امشب دل نور چشم زهرا (س) خون است
در ماتم جدّ خویشتن محزون است
جاری است مدام اشک و خون از چشمش
این چشمه اشک و خون مگر جیحون است؟!

گل و خار

۳۹

کنار هر گلی يك خار هم هست
بلی؛ خاشاک در گلزار هم هست

نه هر قلبی است چون آئینه روشن
بسی دل کاندرا آن زنگار هم هست

میان صیدهای دام صیاد
یقیناً صید بی مقدار هم هست

تمام بارها مطلوب نبود
که در هر بار يك سربار هم هست

بسی دیدیم در خیل غلامان
غلام زشت و بدکردار هم هست
به وصل حضرت جانان رسیدن
اگر آسان بود، دشوار هم هست
مقام میثمی را هر که خواهد
بداند بهر میثم دار هم هست

مشو - ای «ملتجی» - مایوس از دوست
که گاهی مصلحت در کار هم هست

چشمِ تمنا

۴۰

به جز ظهور تو دیگر علاج غم‌ها نیست

دوای درد دل عاشقان شیدا نیست

بسی مریض که از درد و غم‌رهایی یافت

چرا مریض غم‌هجر را مداوا نیست؟

کجاست قابل دیدار روی تو چشمی

که هیچش از نگه خائنانه پروا نیست

کسی که لایق دیدار روی ماهت نیست

اگر چه دیده او سالم است، بینان نیست

اگر که کور نبودم، دگر نمی‌گفتم:

چرا جمال دلارای تو هویدا نیست؟

فقط وصال تو خشنود می‌کند ما را

وگر نه دیده ز هجر تو غیر دریا نیست

نشسته‌ام به در خانه‌ات؛ یقین دانم

که راندن از در خود، شیوه تو، مولا، نیست

غریب واقعی آن کس بود که دور از دوست

کسی که با غم تو آشناست، تنها نیست

کسی که «ملتجی» آستان قدس تو شد

به سوی هیچ‌کسش دیده تمنا نیست

گل امید

۴۱

قبول حق عملی بی ولای مولا نیست

ولی بدون تبرّاه به دل تو لا نیست

چگونه مدّعی عشق یوسف زهرا(س)ست

کسی که دشمن خصم علی(ع) و زهرا(س) نیست

عزیز جان و دل عاشقان حق! مهدی(عج)!

دلی که یاد تو نبود در آن، مصفا نیست

صفای روضه رضوان به همنشینی توست

که بی وجود تو هرگز بهشت زیبا نیست

چه بلبللی است کنار تو - ای گل امید -
که مست بوی تو وز جلوۀ تو شیدا نیست؟

یگانه بدر تمامی، نظیر پیغمبر (ص)
که هیچ شمس و قمر چون تو عالم آرا نیست

ز يك تجلی روی تو، غیر مدهوشی
نصیب موسی عمران به طور سینا نیست

نوای گرم تو دل را حیات می بخشد
که فیض صحبت تو کمتر از مسیحا نیست

اگر نظر نمایی به «ملتجی» امروز
نصیب او نظر رحمت تو فردا نیست

آرزو نیست

۴۲

مرا جز با تو بودن آرزو نیست
به غیرت، رو نمودن آرزو نیست

گدای آستانت را دمی هم
گدای غیر بودن آرزو نیست

سرم را جز به خاک آستانت
به پای غیر سودن آرزو نیست

به غیر از جانب کوی وصال
به هر سو پرگشودن آرزو نیست

به غیر از حرف عشق و صحبت وصل

حدیثی را سرودن آرزو نیست

به جز يك بوسه‌ام با صد تمنّا

از آن حالت ربودن آرزو نیست

به غیر از آن نوای جانفزایت

صدایی را شنودن آرزو نیست

به جز آل پیمبر (ص) «ملتجی» را

به بیتی هم ستودن آرزو نیست

گواه فلک

۴۳

جز راه تو به سوی خدا هیچ راه نیست

دارم یقین که در سخنم اشتباه نیست

امروز چون تو در همه عالم وجود

کس را به نزد حضرت حق فرّوجاه نیست

ای چشم پُر فروغ خدا، هیچ بنده‌ای

مانند تو به امر خلایق گواه نیست

با جلوه‌ات ز جلوه بیفتند ماه و مهر

چون حاجتی به تابش خورشید و ماه نیست

بیچاره آنکه گام نهد در طریق غیر
عمری که طی به راه تو گردد تباه نیست

تا وا شود هر آن گره از کار و بار ما
ما را تمنی از تو به جز يك نگاه نیست

با درد جانگداز فراق ز عمر خویش
ما را نصیب و بهره بجز اشك و آه نیست

روز جزا - که نامه ما را به ما دهند -

غیر از محبت تو، در آن جز گناه نیست

حباب را به غیر تو - ای مهربان شفیع -

در پیشگاه ذات خدا عذر خواه نیست

جز حصن عشق تو ز خطرهای خوفناك
در هر دو کون «ملتجی» ات را پناه نیست

کعبهٔ عشاق^۳ *

۴۴

سامان گرفت آنکه به پای تو سر گذاشت
آواره شد سر آن که به پای دگر گذاشت
از کوی تو... که کعبهٔ عشاق بی دل است...
ما را چرا نسیم صبا بی خبر گذاشت؟

ما را پی تو، در بدر کوچه‌ها نمود
ردی که جای پای تو در هر گذر گذاشت

۱۳۲

آشفته شد چو سنبیل موی تو گر دلم
يك غمزه تو بود که بر آن اثر گذاشت
نپذیرد التیام، به جز با دواي وصل
داغی که درد دوری تو بر جگر گذاشت

گنجینه ولای تو را، ذات کردگار
در سینه‌های مردم صاحب نظر گذاشت

رو کرد آن که جانب غیر تو، خویش را
با دست خود به معرض صدها خطر گذاشت

فردا به نزد خلق و خدا هست سربلند
امروز آن که تاج عمت را به سر گذاشت

تنها به دیده «ملتجی» از لطف حضرتت
از خاک زیر پای تو کحل بصر گذاشت

محتاج درمان

۴۵

ای یاور هر موجود، دست من و دامانت
وی معدن لطف و جود، چشم من و احسانت

ای دادرس مظلوم وی همدم هر مغموم
غیر از تو ندارد کس این عبد پریشان

سرتا به قدم دردم؛ بنگر به رخ زردم
بیمارم و می باشم محتاج به درمانت

من خسته و مهجورم آزرده و رنجورم
جان بر لب من آمد از غصه هجرانت

جانی تو و جانانی، آرام دل و جانی

ای جان جهان، بادا جان‌ها همه قربانت

شد هر که به یک دیدار محو گل آن رخسار

تا آخر عمرش شد آشفته و حیرانت

الطاف تو پیوسته شد شامل این خسته

ممنون توام ای دوست ز آن لطف فراوانت

ای خسرو مافیها، بر خلق جهان مولا،

مخلوق خدا یکسر بنشسته سر خوانت

من «ملتجی» ات هستم وز عشق تو سر مستم

اذنم بده تا باشم از خیل غلامانت*

* «جناب حجة الاسلام و المسلمین آیه الله حاج میرزا حسن لواسانی در ص

۴۲۵ کشکول خود قضیه‌ای را نقل فرموده که خلاصه آن این است:

استاد بزرگوارم مرحوم شیخ مهدی زنجانی - طاب ثراه - است که نظیر او را در تعبّد و مواظبت به فرائض و نوافل و مستحبات ندیدم. مکروهی از او سر نمی‌زد. او با کثرت معاشرتش با بزرگان علماء هرگز کمترین وقت خود را به غفلت نمی‌گذراند و بسیار مراقب اوقات و ساعات خود در شب و روز بود. ایشان برای من از قول استاد بزرگوارش آقا شیخ محمّد - که از اتقیاء و مقدّسین واقعی بود و در یکی از مدارس زنجان سکونت داشت - چنین نقل کرد:

من در یکی از مدارس زنجان در دوران طلبگی خویش در حجره‌ای سکونت داشتم و در این مدرسه خادم صالح و درستکار و تقوایبشده‌ای بود که حجره‌اش در راهرو ورودی و خروجی مدرسه قرار داشت. یکی از شبها طبق عادت خویش برای خواندن نماز نافله برخاستم که با منظره شگفت‌انگیزی روبه‌رو شدم.

جریان بدینگونه بود: که وقتی از کنار حجره خادم برای وضو عبور می‌کردم؛ دیدم نور و روشنایی خیره‌کننده و بی‌سابقه‌ای فضای اطاق او و اطراف را در بر گرفته است.

حس کنجکاوی مرا به سوی اطاق خادم کشاند. از لابلای درب منظره شگفتی را دیدم. در يكسو خادم مدرسه را دیدم که مؤدب و در کمال تواضع در گوشه‌ای نشسته و به سخنان کسی گوش می‌دهد و به طور مکرر خود را فدای او می‌نماید و می‌گوید: «سرورم! مولایم! آقایم! جانم به قربانت!» و از دگر سو هر چه دقت کردم فرد دیگری را ندیدم اما گفتگوی آن دو را می‌شنیدم؛ گرچه سخنان آنان را نمی‌فهمیدم و از طرف سوم، دیدم چراغ خادم خاموش است اما حجره‌اش نور باران است!

ساعتی از شب به همان حال بر من گذشت و هر لحظه بر تعجب و حیرتم افزون گشت. دیگر وقت نافله می‌گذشت به همین جهت برای خواندن نماز رفتم اما همه فکرم در اطاق خادم و منظره بهت‌آوری بود که آنجا دیده بودم.

صبح آن روز از راه رسید. به حجره خادم آمدم؛ دیدم تاريك و در هم بسته است؛ گویی که او در خواب است. در زدم؛ بیدار شد اما از منظره سپیده دم خبری نبود. از خود او پرسیدم؛ انکار کرد و اصرار من بر انکار او افزود. او را سوگند دادم که: «نه اشتباه کردم و نه خواب دیده‌ام. جریان چه بود؟» حالش منقلب شد گفت: «واقعیت را می‌گویم اما با سه شرط.» گفتم: «شرایط سه گانه چیست؟» گفت:

۱- تا زمانی که من در قید حیات هستم، این راز پوشیده بماند.

۲- از این پس چون گذشته با من رفتار کنی؛ بدون هیچ احترام و تواضع خاص.

۳- و کاری به رفتار عادی طلبه‌ها با من نداشته باشی.

شرایط سه گانه او را به جان پذیرفته و تعهد سپردم. آنگاه گفت: «دوست عزیز! واقعیت این است که گاه سالارم امام عصر(علیه السلام) از من دلجویی و تفقد می‌کنند و امشب یکی از آن شبها بود.

بدنم لرزید و دگرگون شدم و چون دریافتم که راست می‌گوید، چنان شیفته او شدم که می‌خواستم خود را روی پاهای او انداخته و ببوسم اما تعهد گرفته بود. چاره‌ای جز شکیبایی نبود.

به حجره خود بازگشتم اما چه بازگشتی! زمین بر من تنگ شده بود و دنیا در

←

نظرم تاريك و راهی نیز برای اظهار آن راز بزرگ به دوستانم نداشتم.

روزهایی چند گذشت. نیمه شب بود که احساس کردم درب حجره‌ام را به طور آهسته می‌زنند؛ درب را گشودم دیدم خادم مدرسه است. سلام کرد و گفت برای خداحافظی آمده است. پیدا بود که هم نگران و اندوهگین به نظر می‌رسد و هم بسیار پُرشتاب است. پرسیدم: «کجا؟» گفت: «من رفتم! حجره و اثاثیه آن مال شما.» گفتم: «آخر کجا؟!» گفت: «یکی از یاران امام عصر (ع) جهان را بدرود گفته است. مرا فراخوانده است تا به حضورش شرفیاب و وظیفه او را بر عهده گیرم.»

عجیب اینکه هنوز سخنش پایان نیافته بود که از نظرم ناپدید شد و من هرکجا در پی او گشتم او را در مدرسه نیافتم. بی اختیار فریادی کشیدم که همه طلبه‌ها بیدار شدند و اطراف مرا گرفتند. من جریان را برای آنها گفتم و آنان مرا نکوهش کردند که چرا تاکنون آنان را در جریان نگذاشته‌ام... (گنجینه دانشمندان / ج ۵ / ص ۲۲۸).

منتظر فرمان

۴۶

کی به وصل تو رسد عاشق سرگردانت؟

کی عیان می‌شود آن شمس رخ تابانت؟

جان به قربان تو؛ ای آن که امام باقر (ع)

گفت: بادا پدر و مادر من قربانت

جبرئیلی که خدا خوانده امین و خیش

فخرش این بس که به درگاه تو شد دربانت

نظم امر همه خلق جهان را ز ازل

داده در دست یداللهی تو یزدانت

سفره جود تو گسترده به پهناى فلك

همه خلق خدا ریزه خورند از خوانت*

تکیه بر تخت حکومت بزن، ای خسرو دین

که بود خیل ملک منتظر فرمانت

*: امام علیه السلام واسطه فیض بین خالق و مخلوق است بدون وساطت او هیچ فیضی از طرف خداوند تعالی به موجودات او تعلق نمی‌گیرد. اگر باران می‌بارد و زمین ذخائر خود را بیرون می‌ریزد و یا وضعیت افلاک و نجوم تحت قاعده منظمی اداره می‌شود و یا موجودات مختلف هر روز ارتزاق می‌نمایند، همه بخاطر حجت و ولت خدا و به کف با کفایت او صورت می‌گیرد. در زیارت جامعه می‌خوانیم:

« ... بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتَمُ اللَّهُ وَ بِكُمْ يُزَلُّ الْعَيْثُ وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ ... »

« خداوند (عالم وجود را) به شما آغاز کرد و به شما نیز ختم کند و بوسیله (یا به خاطر) شما باران را فرو بارد و آسمان را از اینکه بر زمین افتد نگهداری کند. »
محدث خبیر آیه الله آقای حاج شیخ جواد کربلایی در کتاب « الأنوار الساطعة في شرح زیارة الجامعه » (جلد پنجم صفحه ۲۰۲) در شرح جملات مذکور می‌نویسند:
« بکم فتح الله: ای الوجود او الخلافة الالهية او جميع الخيرات والافاضات. أو بکم خلق الله: ای بسببکم إذ لولاکم لما خلقت سماء ولا غیرهما. أو بکم فتح کتاب الله و ختمه من حيث البیان و التحقيق و يدل على ما ذکرنا عدة من الروایات ... » آنگاه راجع به هر کدام، روایاتی را متذکر می‌شوند. حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - می‌فرمایند:

« نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْعُرَى الْمُحْجَلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَائِمِيسُكَ اللَّهُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَائِمِيسُكَ الْأَرْضُ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا... »

(کمال الدین و تمام النعمة / ج ۱ / ص ۲۰۷ / ح ۲۲)

و در دعای عدیله، بعد از شهادت به امام و خلافت الهیه ائمه هدی - علیهم السلام -

تا حضرت عسکری - علیه السلام - عرض می‌کنیم:

« ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمُهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِي بِنَقَائِهِ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا وَ بِيَمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ ... »

یاد وصل تو به تن جان دگر می‌بخشد
ای که جان را به لب آورده غم هجرانت

بعد يك عمر که با دوری تو سر کردم
دارم امید که تا درك کنم دورانت

سال‌ها دوخته‌ام چشم نیاز خود را
به در خانه لطف و کرم و احسانت

یا به چشمان رمد دیده من پا بگذار
یا که اذنم بده تا آن که شوم مهمانت

نرسد تا به تو - ای جان جهان - هیچ بلا
جان این «ملتجی» ات باد بلاگردانت

ای یوسف فاطمه (س)، بیا؛ دل خون است
اندوه محبان تو روزافزون است
زهرای جوان (س) منتظر توست؛ بیا
بنگر که هنوز هم رخس گلگون است

آنچه با ما همیشه همراه است
عشق مولا بقیّةالله (ع) است
نه فقط در جهان، که در محشر
بهترین زاد و توشه راه است

مهدی (عج) که به امر ما خلق آگاه است
با سالک راه معرفت، همراه است
در دوره پادشاهیش جنّ و بشر
گوینده لا إله إلا الله است

آن شاهد قدسی قدم آمده است
موعود جهانی امم آمده است
ای خسته دلان! مژده! که از لطف خدا
آن ریشه کن ظلم و ستم آمده است

چو یار نیست ...

۴۷

«چو یار نیست، بگو تا بهار برگردد

بهار من بود آن دم که یار برگردد»

«صبا اگر سرکوی نگار من داری

به او بگو که به سوی دیار برگردد»

«رواق دیده بیاراستم به گوهر اشک

بدان امید که آن غمگسار برگردد»

«به عطر و بوی گل از دل نمی‌رود غم ما

مگر به بزم گل آن گل‌بخار برگردد»

«خروش زاغ و زغن رونق بهار شکست

خدا کند به گلستان هزار برگردد»*

به سوز سینه پاکان چه می شود - یارب -

که یار مردم چشم انتظار برگردد؟

ز بذل لطف تو - ای مهربان طبیب - مگر

توان به این تن زار و نزار برگردد

مگر به دیدن وجه منیر تو - ای دوست -

به قلب خسته دلانت قرار برگردد

اگر به دیده ما پای خویش بگذاری

دوباره نور به این چشم تار برگردد

دمیده لاله به راه تو؛ ای نگار، بیا

که تا صفا به دل داغدار برگردد

چو «ملتجی» همه دل شکستگان گویند:

بیا که تا ورق روزگار برگردد**

* پنج بیت نخست از آقای حمید سبزواری است.

** روزی جابر بن عبدالله انصاری به محضر صدیقه طاهره سلام الله علیها -

مشرف شد و در مقابل آن حضرت لوحی را مشاهده کرد که در آن اسامی امامان از نسل آن
بزرگ بانو نوشته شده بود. جابر گوید: من آن‌ها را شمردم؛ دوازده تن بودند که آخرین آن‌ها
«قائم» بود. دانسته این امر از حتمیات است. از جمله مطالبی که در آن لوح بود این است:

«قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَ أَعْطَيْتُكَ - يَا مُحَمَّدُ - مَنْ أُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ (يعني علياً)
أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ. أَخْرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْجِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ
أَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أُبْرِئُ بِهِ مِنَ الْعَمَى وَ أَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ. وَ لأَطْهَرَنَّ الْأَرْضَ بِأَخْرِهِمْ مِنْ
أَعْدَائِي وَ لأَمْلِكَنَّه مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ لأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيَّاحَ وَ لأَرْكُضَنَّ لَهُ السَّحَابَ وَ

←

لَأَرْقِيَنَّ فِي الْأَنْسَابِ وَ لَأَنْصُرَنَّ بِجُنْدِي وَ لَأَمِدَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى يُعْلِنَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخُلُقَ
عَلَى تَوْحِيدِي».

خدای تبارك و تعالی فرمود: ای محمد (ص)! به تو کسی (یعنی علی علیه السلام) را عطا کردم که یازده راهنما از نسل او خارج خواهد کرد؛ همگی از نسل تو و از زهرای بتول اند. آخرین آنها مردی است که به دست او از هلاکت نجات می‌بخشم و به وسیله او از گمراهی هدایت می‌نمایم و به دست او کور را بینا و بیمار را شفا می‌دهم و زمین را بوسیله او از دشمنان پاک می‌سازم. شرق و غرب جهان را به او می‌دهم و بادهای او را به تسخیر او در آورده ابرها را زیر پای او قرار می‌دهم. برترین ابزارها را در اختیار او گذاشته با سپاه خود او را یاری می‌کنم. با فرشتگانم او را تأیید می‌نمایم تا دعوت مرا آشکار سازد و همه مخلوقات را بر توحید من گرد آورد.» (روزگار رهایی/ج ۱/ص ۷۷).

از فیض ولایت تو دل نورانی است
وز ظلمت غفلت از تو دل ظلمانی است
هرکس که، به هر دلیل، شد از تو جدا
بیچارگی و فلاکت او آنی است

عالم همه تحت رایت تست
چشم همه بر عنایت تست
والله! اگر سعادت می هست
در داشتن ولایت تست

ای که هستی واله و شیدای دوست
آرزومند رخ زیبای دوست
خواهی از بار افکنی در کوی وصل
پای خود بگذار جای پای دوست

خون شد دل من از این جدایی؛ ای دوست
تا چند بنالم که کجایی؟ ای دوست؟
هر شب به امید سر نهم بر بالین
شاید تو به خواب من بیایی؛ ای دوست

نوگل فاطمه (س)

۴۸

ای خوش آن بنده که مانند تو مولا دارد!
گر به پای تو فشاند سر و جان، جا دارد
عاشق تو - که ندارد نظری هم به بهشت -
اعتنا کی به زر و زیور دنیا دارد؟

آن که یک بار نظر بر قد دلجوی تو کرد
دائماً دیده پی آن قد و بالا دارد

نوگل فاطمه (س)، آن کس که شود مجنونت
کی دگر ورد زبان صحبت لیلا دارد؟

گر بیفتد گذر باد صبا از کویت

اثر نفحة جان بخش مسیحا (ع) دارد

آن که دل بسته به لطف و کرمت همچو خلیل (ع)،

دیگر از آتش نمرود چه پروا دارد؟

بهره‌ور بود ز انوار جمالت موسی (ع)

زین سبب در کف خود آن ید بیضا دارد

عیسی (ع) از نفحة جان پرور تو احیا شد

وز دم قدسی تو معجز احیا دارد

روی ظلمت ابد الدهر کجا خواهد دید

آن که مثل تو مهی انجمن آرا دارد؟

بهره از زندگی و عمر کجا خواهد برد

آن که با غیر تو دائم سر سودا دارد؟

«ملتجی»! عاشق او مؤمن بی تقوی نیست

عاشق واقعی آن است که تقوی دارد

سایهٔ لطف

۴۹

خوش به حال آن که جز تو دلبری دیگر ندارد!

سایه‌ای جز سایهٔ لطف تو بر سر ندارد!

پا به راه حق نهاده می‌رسد آخر به مقصد

آن که در سیر و سلوکش غیر تو رهبر ندارد

بادهٔ عشق تو یا تسنیم یا کوثر، چه گوئیم؟

حَبَّذَا بر آن که جز این باده در ساغر ندارد!

خود تو باب الّٰهی و هر کس که از این در نیاید

ره به خلوتگاه قرب خالق اکبر ندارد

آیت عظمای حق هستی تو و امروز از تو

ذات پاك حق تعالی، آیتی برتر ندارد

دعوی عشق علی (ع) آن کس که بی عشق تو دارد

کاذب محض است و حبّ ساقی کوثر ندارد

بی تو لای تو کی توحید می‌گردد محقق؟

آن که بر سلك تو نبود دین پیغمبر (ص) ندارد

آن چه را از دولت عشق تو دارد عاشق تو

قیصر و دارا و صدها همچو اسکندر ندارد

جای دارد تا نماید فخر بر هر پادشاهی

آن که بر سر جز زخاک درگهت افسر ندارد

از تو می‌خواهد که تا جان در تن او هست باقی

«ملتجی» يك لحظه از درگاه تو سر بر ندارد

سیل احسان

۵۰

عمر ناقابل ما با غم هجران گذرد
حیف از این عمر که اینگونه پریشان گذرد!

خَبِّذا آن که ز الطاف تو چون باد صبا
گاهگاهی ز سر کوی تو جانان گذرد!

خجَل از بوی خوشت رایحه باغ شود
گرد راه تو گر از باغ و گلستان گذرد

بارش ابر عطایت چه جهانگیر بود!

سیل احسان تو، هر سو، چه شتابان گذرد!

آن که از عشق تو پا را نشناسد از سر
دل به دریا بزند وز سرو سامان گذرد

نه ز دنیا گذرد عاشق دیوانه تو
بلکه با جان و دل از روضه رضوان گذرد

راه پر پیچ و خم وصل تو بس دشوار است
ای خوش آن کس که از این پیچ و خم آسان گذرد!

«ملتجی» - تا که به اصحاب تو گردد ملحق -

از سر و مال و تن و آبرو و جان گذرد

چراغ دل

۵۱

هجران تو در دل آتشی برپا کرد
درد و غم عشق تو مرا رسوا کرد
يك جرعه ز جام عشق تو نوشیدم
سرمستی آن جرعه مرا شیدا کرد

یاد تو چراغ خانه دل‌ها شد
مهر تو قلوب مرده را احیا کرد

در شأن تو بس که مالك الملك ترا
بر جمله خلق، عروة الوثقى کرد

جان دو جهان تو را لقب بخشیده
آن کس که تو را به نفس‌ها اولی کرد
بی‌شُبّه که بیت‌الشرف یزدان است
آن دل که در او ولای تو مأوا کرد
حق دید که محتاج به درمان هستیم
درد و غم عشق را دواي ما کرد
بی‌تابی دل نگاه چشمانم را
دائم پی آن طلعت مه سیما کرد
دل از تو نمی‌توان بریدن که خدای
ما را به محبت تو پابرجا کرد
هر اهل دلی به درگهت یافت رهی
نا اهل کجا از تو نشان پیدا کرد؟
با يك نگهت دل مرا احیا کن
آن سان که به مُرده نَفْحَةُ عیسی (ع) کرد
نازم به عنایت خدایی! که به ما
از لطف و محبتش تو را اعطا کرد
محض گل روی تو خدا از آتش
آزادی شیعۀ تو را امضا کرد
هنگام نیاز چون صدایت کردم
لطف تو گره زکارم آنآ وا کرد*

*. مرحوم محدث نوری در «النجم الثاقب» (باب هفتم حکایت چهل و نهم)

←

داستان محمد بن عیسی و اناری را که روی آن شهادت به خلافت خلفای اربعه نقش بسته بود ذکر می‌کند و کشف راز آن را توسط حضرت بقیة الله - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - بیان می‌دارد.

نکته مهم قضیه این است که اگر شیعیان سه روز مهلت نمی‌خواستند همان روز اول حضرت آنها را به واقع امر دلالت می‌فرمود. طالبین جهت مطالعه به کتاب مذکور مراجعه نمایند.

عنایت موالیان عزیز ما همواره شامل حال دوستانشان بوده و هست و خواهد بود؛ منتها انسان باید صادقانه دست‌گذاری خود را به سوی ایشان دراز کند و یقین داشته باشد دست ایشان بسته نیست. آنها قدرت‌الله هستند و همه کار از آنها برمی‌آید.

روزی در مشهد مقدس منزل عالم نبیل و محدث و مفسر جلیل مرحوم آیه الله آقای حاج سید محمود مجتهدی سیستانی - اعلی الله مقامه الشریف - بودم. از جهت لطفی که مشارالیه به حقیر داشتند این قضیه را - که چند روز قبل از آن رخ داده بود - برایم نقل کردند:

«چند روز قبل عده‌ای وهابی مسلک به منزل ما آمدند و راجع به مولا امیر المؤمنین - علیه السلام - مطالبی فیما بین رد و بدل شد. آنها سخت در کرامات و خوارق عادات و عنایات آن حضرت تشکیک می‌کردند و من پاسخ می‌دادم تا بعد از مدتی بحث و گفتگو، یکی از آنها گفت: آقا، مگر شما نمی‌گویید همین الان هم مولا علی - علیه السلام - قادر است لطف خاص خود را شامل حال ما کند؟ شما اکنون از ایشان حاجتی بخواهید؛ بینیم آیا روا می‌کند یا نه؟ گفتم: چشم! چه بخواهم؟ گفت: مقداری پول طلب کنید. من فکر کردم چند روز دیگر مجلس جشن دارم. هزینه اداره مجلس را تخمین زدم و گفتم: من از امیر المؤمنین - علیه السلام - همین الان مبلغ چهل هزار تومان تقاضا کردم و شروع کردم زیر لب با آن حضرت سخنانی را گفتن.

معظم‌له قسم یاد کرد بلافاصله دیدم در همین اطاق را می‌زنند. گفتم: بفرمائید داخل. صدای بلندی گفت: حاج آقا، خواهش می‌کنم چند لحظه تشریف بیاورید. گفتم: بفرمائید. همان سخن خود را تکرار کرد. ناچار شدم از جای خود برخیزم. وقتی در اطاق را

←

انوار تو قلب «ملتجی» را - ای دوست -

روشن چو فضای وادی سینا کرد

←

باز کردم ، دو بسته اسکناس دوپست تومانی به من داد و گفت: حاج آقا، اینها تعلق به شما دارد. همین را گفت و از پله‌ها بالا رفت و از در حیاط خارج شد.

جوان‌های وهابی مسلک حاضر در اطاق خیلی تعجب کردند و با سرافکنندگی از جا برخاسته از اطاق خارج شدند. من برای بدرقه آنها دنبالشان روانه شدم. آنها بالای پله نزدیک در حیاط بودند و من پائین پله نزدیک در اطاق. به آنها گفتم: اگر باز هم قبول ندارید حاضرم با شما همین‌جا مباحله کنم. با اینکه مباحله شرایطی دارد مع الوصف دستتان را به من بدهید تا مباحله کنیم. یکی از آنها به بقیه گفت: هر چه زود از اینجا خارج شویم، الآن سید همه ما را کنار همین در به زمین می‌ریزد! این را گفتند و از در حیاط خارج شدند.

امید وصل

۵۲

یکباره امید وصل مجنونم کرد
بسیاری طول هجر محزونم کرد
یک عمر وصال آرزوی من بود
یک لحظه نگاه، دیده پر خونم کرد
صبری که مرا به سوی آن می خوانی
ای وای که از حوصله بیرونم کرد!
این غصه که بی تو زندگی باید کرد
- بهتر ز همه تو آگهی - چونم کرد

از فتنه روزگار پُرفتنه، خدای
در حصن ولایت تو مأمونم کرد
زین لطف که جای در دلم بگرفتی
تا آخر عمر از تو ممنونم کرد

من «ملتجی» ام که دل نبستم به کسی
جز نرگس مست تو، که مفتونم کرد

جویای وصال

۵۳

زهی اقبال آن عاشق که تنها بر تو می نازد!
تمام هستیش را در ره عشق تو می بازد
هر آن کس دیگری را پیشوای خویش نن گیرد
خدا او را به رو در آتش دوزخ بیندازد
مگر دیوانه تو دل به هر بیگانه می بندد؟!
که جمع آب و آتش لحظه‌ای با هم نمی سازد
بود در راه تحصیل در عشقت بسی مشکل
که در این راه می باید دل خود را به دریا زد

برای آن که بر قلبت غبار غصه ننشیند اسیر عشق تو در وادی عصیان نمی تازد*

*. گاهی انسان معصیتی را از ترس عواقب شوم آن - که عذابهای دنیوی و احروی است مرتکب نمی شود - ولی گاهی به خاطر آن که مولا و محبوبش از معصیت کردن او ناراحت می شود آن را ترک می کند. در واقع عامل ترک معصیت، عشق و محبت امام اوست قضایای بسیار زیادی در صفحات تاریخ ثبت است که حاکی از ناراحتی ائمه هدی علیهم السلام از معاصی دوستانشان می باشد.

ابابصیر گوید: در کوفه بودم. به یکی از بانوان درس قرائت قرآن می آموحتم. روزی در يك موردی با او شوخی کردم.

مدت ها گذشت تا در مدینه به پیشگاه امام باقر - علیه السلام - رسیدم. آن حضرت مرا مورد سرزنش قرار داد و فرمود: «کسی که در جای خلوت گناه کند خداوند نظر لطفش را از او برمی گرداند. این چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟»

از شدت شرم سر در گریبان فرو برده توبه نمودم. امام باقر - علیه السلام - به من فرمود: «مراقب باش، تکرار نکنی (و با زن نامحرم شوخی ننمایی!) (بحار الانوار/ ج ۴۶ / ص ۲۴۷ / ج ۳۵)

مرحوم حاج شیخ علی اکبر مروج الاسلام در کتاب «کرامات رضویه» (جلد ۲ صفحه ۱۹۶) می نویسد:

مرد تاجری از تهران به زیارت قبر مطهر حضرت - رضا علیه السلام - مشرف شد. در هنگام تشرّف او، یکی از دوستانش در عالم رؤیا مشاهده کرد: در حرم مطهر است و حضرت رضا - علیه السلام - روی شبکه ضریح نشسته [اند]. ناگاه دوست تاجر خود را دید [که] از پیش روی مبارک حربه‌ای به طرف آن حضرت پرتاب کرد! سپس به طرف دیگر ضریح آمد و حربه دوم را به سوی امام - علیه السلام - رها کرد و از آنجا به پشت سر مبارک آمد [حربه سوم] به طرف امام رضا - علیه السلام - پرتاب کرد که آن حضرت به زمین افتاد!

از وحشت و ناراحتی از خواب پرید و نگران بود تا مرد تاجر به تهران مراجعت کرد. پس از ملاقات خیلی سعی کرد مطلبی از او دست بیاورد ولی چیزی دستگیر او نشد تا بالاخره خواب خود را نقل کرد.

تاجر به شدت گریست. بعد گفت: حقیقت مطلب این است که من وقتی در حرم

به حقّ حقّ به حقّ هر کس که جویای وصال شد
به دنیا و تعلق‌هاش با بی‌رغبتی پا زد

ز درگاه عنایات تو خواهد «ملتجی» زین پس
چنان کن تا به جز تو بر کس دیگر نپردازد

←

مطهر آن حضرت مشرف بودم زنی را دیدم که در پیش روی مبارک ایستاده و دست خود را
به ضریح مطهر گرفته [است]. از طراوت دست او خوشم آمد و دستم را روی دست او
گذاشتم. او طرف دیگر رفت. دنبالش رفتم تا باز دست روی ضریح گذاشت. من عمل خود
را تکرار کردم و بار سوم همین عمل را پشت سر مبارک امام انجام دادم ...!

اگر محبت خدا و اولیای گرامی او صادقانه در قلب بنده مؤمن قرار گیرد تمام هم
و غم آن بنده آن است که موجبات خشم و غضب خداوند و اولیای او را فراهم نیاورد و گناه،
انسان را از ایشان دور می‌سازد.

هر کسی با تو سر و کار نداشت
بهره از عالم اسرار نداشت
یوسف از محو جمال تو نبود
سر بازار خریدار نداشت

رو به سوی کعبه مقصود می باید گذاشت
غیر او پا روی هر موجود می باید گذاشت
از برای قرب درگاه خدا، خرق حُجُب
سر به پای مهدی (عج) موعود می باید گذاشت

ای مجلس عزای حسینی گذرگهت
ما چون گدا نشسته در این بزم، در رهت
جان همان شهید به خون غوطه‌ور حسین (ع)
یک گوشه چشم کن به گدایان درگهت

پر زند مرغ دلم گرد حریم کویت
کوشش من همه این است که آیم سویت
گرچه لایق نیّم، اما دل من می خواهد
بنشینم به کنار تو و بینم رویت

درّ کرانیها

۵۴

اوقات تفضّلات بی‌همتا شد
هنگام بر آوردن حاجت‌ها شد
در روز سه و چهار و پنج شعبان
ابواب عنایات الاهی و اش
در سوّم این ماه، جهان نورانی
از یمن قدوم زاده زهرا (س) شد
در چارم این مه، مه روی عباس (ع)
تابید و زمین چو وادی سینا شد

در پنجم این مه، گل روی سجّاد (ع)
بشکفت و جهان چو جنّت المأوی شد

در نیمه این ماه پر از رحمت و فیض
ماه دگری به سامرا پیدا شد

آوازه « جاء الحق » بیک غیبی
ما بین زمین و آسمان برپا شد

شد جلوه‌گر از دامن پاک نرجس (س)
آن ماه که نوربخش اخترها شد

خورشید سپهر قلب عشاق دمید
وان راز نهان انتظار افشا شد

با جلوه روی ماه محیی السنّه
روح دگری به جسم دین القا شد

تا قامت سرو او خرامید به باغ
چون باغ جنان فضای این دنیا شد

نطقش که نشانه‌ها ز « ما ینطق » داشت
با ذکر کلام حق - تعالی - وا شد

قنّداقه نازنین به مهمانی رفت
در عالم قدس از شَعف غوغا شد

آن لحظه که روح القدسش برد به عرش
از گریه دو چشم مادرش دریا شد

از مقدم خاتم الوصیین (ع) امشب
هر مدّعی امامتی رسوا شد

افسوس که بعد مدّتی بس کوتاه

از دیدهٔ خلق رفت و ناپیدا شد

یعقوب صفت در پی این یوسفِ حُسن

صد چشم به راه مانده نابینا شد

تا کی شود ای خدا که گویند همه:

هر نقطه روی این زمین رَضْوَى شد؟

از لطف و عنایت ولیّ عصر (عج) است

گر طوطی طبع «ملتجی» گویا شد

به تو باشد مرا امید فلاح
ای که باید شوم به تو اصلاح
سالها تشنه می وصلم
العطش! یا حبیب! هاتِ الرَّاح!

نظری کن که شود دلها شاد
گردد از قید بلاها آزاد
به خدا، جان هم اگر از تن رفت
نروی- ای گلِ زهرا- از یاد

گل جلوه اگر به بلبل زار نکرد
او را به محبتش گرفتار نکرد
آن را که به غمزه ای دل از کف بردی
کاری که نخواستی تو، آن کار نکرد

چون وجه تو حق، خدانما خلق نکرد
بین خود و خلق، رهنما خلق نکرد
گفتم بزنم درِ دگر را، دیدم
باب کرمِ دگر خدا خلق نکرد

خبر فواهد شد

۵۵

مژده - ای دل - که شب هجر به سر خواهد شد!

این شب غمزده تیره، سحر خواهد شد

آخرین شمس ولایت چو کند جلوه گری

محو در نور زخس شمس و قمر خواهد شد

بعد يك غیبت طولانی و طاقت فرسا

قمر حُسن از این پرده به در خواهد شد

ز آن سفر کرده صبا دوش پیامی آورد

عن قریب است که پایان سفر خواهد شد

آید آن پادشه عشق به صد فرّ و شکوه
که زیمن قدمش فتح و ظفر خواهد شد

هر چه کاخ ستم و ظلم بود در گیتی
همه با همت او زیر و زبر خواهد شد

گو به یعقوب زمان: این همه خون گریه مکن؛
که به زودی خبر از سوی پسر خواهد شد

یوسف از مصر به کنعان سفری خواهد کرد
روشن از دیدن او چشم پدر خواهد شد

«ملتجی»، حرف دل منتظرانش این است:
با خبر باش کز آن یار خبر خواهد شد



اقتدر پُر نور

۵۶

هر چه گشتم بهتر از تو دلبری پیدا نشد

دلربایی، سروری، تاج سری پیدا نشد

اختری پُر نورتر از چهره ماهت نبود

چون تو در دریای هستی گوهری پیدا نشد

تا به بزم قرب ربّ العالمین نایل شوم

از ره عشق تو راه بهتری پیدا نشد

همچنان دست توانای تو در هر مشکلی

پنجه مشکل‌گشای دیگری پیدا نشد

سوی تو هرکس که آمد دست خالی برنگشت
بهتر از باب عنایات دری پیدا نشد

از برای پرکشیدن جانب کوی وصال
بهر این بی بال و پر، بال و پری پیدا نشد

از حصار قلعه امن ولایت در جهان
«ملتجی» را ملجأ ایمن تری پیدا نشد

گر تو می آمدی

۵۷

دیده گر بر رخ نورانی تو وا می شد

رفع غم از دل حسرت زده ما می شد

گر تو می آمدی - ای بر همه خلق طبیب -

درد هر غم زده خسته مداوا می شد

گر تو می آمدی - ای محیی قرآن و سنن -

چهره واقعی شرع، هویدا می شد

گر تو می آمدی - ای حاکم ملک و ملکوت -

موبه مو حکم الاهی همه اجرا می شد

گر تو می آمدی - ای منتقم آل نبی (ص) -
حق مغضوب نیاکان تو احیا می شد

گر تو می آمدی - ای میوه قلب زهرا (س) -
ترتبت گم شده فاطمه (س) پیدا می شد

گر تو می آمدی - ای گوهر دریای وجود -
کی دگر دیده عشاق تو دریا می شد؟

می شدم گر به ملاقات تو روزی نایل
گل امید من - ای دوست - شکوفا می شد

«ملتجی»! مهدی (عج) اگر چهره هویدا می کرد
همه روی زمین وادی خضرا می شد

مهدی هادی (عج)*

۵۸

ماه رمضان آمد و دلدار نیامد
آن مونس جان محرم اسرار نیامد
هر مرغ چمن آمده در باغ ولیکن
آن بلبل خوش نغمه به گلزار نیامد
در بستر مرگ است مریض غم هجران
آن شافی هر درد دل آزار نیامد

یوسف سر بازار بود چشم به راهش
آن یوسف گل چهره به بازار نیامد

هر قافله را هست یکی قافله سالار
این قافله را قافله سالار نیامد

آن مظهر نور از شجر طور نتابید
وان ماه فروزان به شب تار نیامد

در کار بشر صد گره افتاد؛ خدایا!
دستی که گشاید گره از کار نیامد

یا رب! همه چون «ملتجی» خسته مهجور
تا چند بنالند که: آن یار نیامد؟

فروغ مهر

۵۹

هر آن‌که را به حریم تو آشنا کردند
ز قید هر چه تعلق بود رها کردند

برای نظم و بقا و هدایت هستی
تو را به ما خَلَقَ اللهُ، مقتدا کردند

به عشق روی تو و بغض و کینه خصمت
طریق باطل و حق را زهم جدا کردند

فروغ مهر تو را چون به سینه تابانند
فضای سینه و دل را چه با صفا کردند!

در این زمان - که هجوم بلاست از هر سو -
مقیم کوی تو را ایمن از بلا کردند

چو اذن مسألت از درگه تو را دادند
چه نعمتی به گدایان تو عطا کردند!

هزار شکر که در خاکساری کویت
به از حکومت دنیا عطا به ما کردند

تو را که قدرت حق از تو می شود ظاهر
برای امر خلاق، گره گشا کردند

خوشا به حال کسانی که با دل سوزان
برای امر تو - یا ابن الحسن (عج) - دعا کردند!

جزای خیر به آن‌ها خدا دهد که تو را
برای «ملتجی» خسته، ملتجا کردند

درگاه جانان

۶۰

با که دردم را بگویم تا که درمانم کند؟

فارغ از اندوه بی پایان دورانم کند

کو شفیع تا بخواهد زان شه والامقام

یک شبی در بزم قرب خویش مهمانم کند؟

کیست محرم در حریم قدس « او ادنا » ی قرب

تا مراهم محرم درگاه جانانم کند؟

ای صبا، از من به آن آرام جان و دل بگو

رحمتی از لطف بر حال پریشانم کند

او بود سرّ خدا و با نگاهی قادر است

واقف از گنجینه اسرار یزدانم کند

گر به لبخندی نوازد این دل افسرده را
سرخوش از صهبای علم و عشق و ایمانم کند

يك نگاهش می تواند عقل را کامل کند

خوی حیوانی بگیرد از من؛ انسانم کند

ذره‌ای از عفو او گردد اگر شامل مرا

از گناهان و معاصی پاکدامانم کند

لطف آن حضرت اگر آید پی امداد من

چیره خود بر دیو نفس و شرّ شیطانم کند

«ملتجی» هستم به آن بابی که از آن در خدای

وارد اندر روضه ایمان و رضوانم کند

پسر فاطمه (س)

۶۱

بلبل نطق مرا، غیر تو شیدا نکند

گل امید مرا، جز تو، شکوفا نکند

راز دل را به کسی جز تو نمی‌باید گفت

چون به غیر تو کسی عقده ز دل وانکند

چه مریضی است که چون رو به تو آرد، او را

نظر لطف تو - ای دوست - مداوا نکند؟

تو بیا - ای پسر فاطمه (س) - تا مادر تو

نالہ از دل نکشد؛ این همه غوغا نکند

دومی پشت در سوخته باکینه و خشم
رحم بر کودک شش ماهه زهرا (س) نکند
از چه آن رذل ستم‌پیشه میان کوچه
می‌زند سیلی و از فاطمه (س) پروا نکند؟
بازوی فاطمه (س) را قنقد ملعون شکند
شرمی از احمد (ص) و از خالق یکتا نکند
کاش - ای منتقم فاطمه (س) - در جوف نیام
ذوالفقار تو از این بیش، دگر جا نکند
کوشش «ملتجی» واقعی درگه تو
دایم این است که جز امر تو، اجرا نکند

درود گرم

۶۲

دل دائماً وصال تو را آرزو کند
هر لحظه عاشقانه تو را جستجو کند

این بینوا ز صحبت اغیار خسته شد
آیا شود که با تو دمی گفتگو کند؟

این دردمند عشق تو اندر حضور تو
کی می‌شود که شرح غمش مو به مو کند؟

برگشته از خدا و به طاغوت کرده رو
هر کس که جز به ساحت قدس تو رو کند

در پیشگاه حضرت حق دارد آبرو

آن کاو ز درگهت طلب آبرو کند

بی اختیار بر تو فرستد درود گرم

هر گل که عاشق تو به گلزار بو کند

ای «ملتجی»، سرشک تو در راه عشق دوست

پرونده خطای تو را شستشو کند

همه هست و بود

۶۳

وضع جهان حکایت از قُرب ظهور می‌کند

پیک وصال او به پا بزم سرور می‌کند

بین فرشته صف به صف ستاده و به کف تُحف

موکب عزّت و شرف مگر عبور می‌کند؟

بگو به مبتلای هجر کِشنده بلای هجر:

کِشته خویش را درو قلب صبور می‌کند

شمس رخس که شد عیان به امر حق در آن زمان

فضای بیکرانه را وادی طور می‌کند

طلعت دلگشای حق قامت قد نماي حق

وقت قیام خویشتن شورِ نُشور می‌کند

عظم رمیمِ مرده را زنده کند به يك ندا

صدای او که کار صد نفخهٔ صور می‌کند

به قدرت خدائیش به شأن لافتائیش

به تیغ قهر ریشه کن فسق و فجور می‌کند

عاشق جان ز غم به لب لحظه به لحظه روز و شب

ز درگه خدا طلب فیض حضور می‌کند

مهر تو - ای جان جهان - نموده با فضای جان

آن چه که باشِ سیه تابش نور می‌کند

در دل عاشقان تو عاشق خسته جان تو

فکر و خیال غیر تو کجا خطور می‌کند؟

ای همه هست و بود من، دور کن از وجود من

آنچه مرا ز درگه قدس تو دور می‌کند

تا که برای عاشقان تویی بهشت جاودان

«ملتجی» ات کجا دگر یاد قصور می‌کند؟

الطاف سلیمان

۶۴

نام تو هر مشکلی را سهل و آسان می‌کند
یاد تو دل را نظیر ماه تابان می‌کند
گر بیفتد يك نگاه لطف تو بر ذره‌ای
کار صدها ماه و خورشید درخشان می‌کند
هر که در حصن حصین عشق تو آرد پناه
خویشتن را در امان از شرّ شیطان می‌کند
ماه رخسارت اگر ظاهر شود از کتم غیب
عالم کون و مکان را نور باران می‌کند

بذری از عشقت گرفتد در دل ناقابلی
 خود کویر بایر دل را گلستان می‌کند
 من نمی‌دانم چرا دیوانه دیدار تو
 سر به صحرا می‌گذارد ترک سامان می‌کند؟
 در دعای آل یاسین* عاشق مفتون تو
 با تو از سوز درون تجدید پیمان می‌کند
 در علاج دل نمی‌کوشی؛ نمی‌دانی مگر
 درد حرمانت چه با امیدواران می‌کند؟

* هر مؤمنی لازم است با زیارت شریف آل یاسین بسیار مأنوس باشد و در فواصل زمانی کوتاه (مثلاً هر شب) با دقت کامل این زیارت را بخواند و به مضامین عالیۀ آن توجه داشته با یقین کامل عقائد خود را به امام زمان - علیه السلام - اظهار کند و آنها را نزد آن بزرگوار به امانت بسپارد.

در توقیعی از ناحیه مقدسه که برای محمد جمیری صادر شد آمده است: «هرگاه خواستید به وسیله ما توجه به خداوند تبارک و تعالی و به ما پیدا کنید، بگویید:

«سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنٍ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّنَايَ آيَاتِهِ...»

در این زیارت بیست دو سلام به امام زمان - علیه السلام - داده می‌شود. یقیناً این سلام‌ها از طرف آن عزیز عالم وجود بدون جواب نمی‌ماند. زائر، بعد از این سلام‌ها و توجهات، شروع می‌کند به بیان عقاید خویش و آن حضرت را بر آنها گواه می‌گیرد.

پس از آنکه ایمان خود را نسبت به خدا و پیامبر و مقام حجیت ائمه هدی یکی بعد از دیگری بیان داشت و به حقیقت عالم پس از مرگ و سؤال و جواب قبر و قیامت اذعان نمود، عرض می‌کند:

مولای عزیز و مهربان من! شقی و بدبخت کسی است که با امر شما مخالفت کند و سعید و کامروا کسی که مطیع شما باشد. بعد از این جمله از امام زمان خویش می‌خواهد که در مواقع لازم به صحت عقائد او - که به نزدش به امانت گذاشته است - شهادت بدهد. باشد که دوستان حضرت بقیةالله‌الاعظم این زیارت را جزو مهمترین برنامه‌های روز مژه خود قرار دهند تا هر روز با امام عصر و زمان خویش تجدید عهد و میثاق کنند.

من که از درد فراق دیگر افتادم ز پای
گو چه دارویی علاج درد هجران می‌کند؟

ناتوان مورم که عمری بر سر راه توام
تا چه با این مور الطاف سلیمان می‌کند

گر چه قابل نیست جان در پیشگاه مقدمت
«ملتجی» بی‌وقفه تقدیم سر و جان می‌کند

این که با یاد تو می‌گوید سخن هر صبح و شام
کسب فیض از محضر شاه خراسان می‌کند

تنها در خانه تو را خواهم زد
درمانده شوم، تو را صدا خواهم زد
ای مهدی صاحب الزمان، بر سینه
من سنگ تو را در همه جا خواهم زد

هر که در زمره عشاق تو ملحوظ نشد
از گزند خطر مهلکه محفوظ نشد
مؤمن و کافر و حیوان و جمادات و گیاه
هیچ کس نیست که از لطف تو محفوظ نشد

خدایا، مهدی زهرا (س) نیامد
شفابخش دل مولا (ع) نیامد
چرا آن مُصلح دنیای فاسد
پی اصلاح ما فیها نیامد؟

کریم از درگه خود بینوایان را نمی‌راند
رحیم از رحمت خود هم‌گدایان را نمی‌راند
شهنشاهی که با بیگانگان مهر و وفا دارد
یقیناً از در خود آشنایان را نمی‌راند

جمال سرمدی

۶۵

عشق آن دلبر - که دل را پاک و تزیین می‌کند -

زندگانی را، به سان شهد، شیرین می‌کند

هر که بر حصن حصین عشق او آرد پناه

خویشتن را حفظ، از شرّ شیاطین می‌کند

خاری از باغ ولایش روضه خلد برین

نفعه‌اش باغ جنان را پُر ریاحین می‌کند

از گدای درگهش کار خدایی سرزند

طایر گرد حریمش کار شاهین می‌کند

شوق وصلش زنده می‌دارد قلوب مرده را
درد هجرش دیده را دریای خونین می‌کند

من چه گویم از فروغ آن جمال سرمدی؟
کسب نور از روی او هر ماه و پروین می‌کند

من که باشم تا زحُسن خُلق و خویش دم زنم؟
حُسن او را خالق و مخلوق تحسین می‌کند

«ملتجی»، قرآن ناطق اوست؛ چون ظاهر شود
با ظهور خویش، احیاء قوانین می‌کند

بقیة الله

۶۶

بندۀ درگاه تو کار خدایی می کند

با عنایت های تو مشکل گشایی می کند

قدر او از عرش اعلا هم تجاوز می کند

آنکه بر خاک حریمت جبهه سایی می کند

یاد تو دل را جلا می بخشد و جان را صفا

نام تو از خاطر دل، غم زدایی می کند

تالی قرآنی و هر آیه ای از این کتاب

سوی تو خلق خدا را رهنمایی می کند

از قوی دستان قدرتمند کی ظاهر شود
آنچه را عبد تو با بی دست و بی پا می کند؟*

*. به يك نمونه از هزاران موردی که تاریخ گویای آن است بسنده می کنیم.
مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در صفحه ۲۶۰ کتاب خزینة الجواهر از کتاب
حبل المتین ملا محمد جیلانی - که از اعظم علماء و موثقین بوده است - نقل می کند:
احمد بن فهد حلی - که صاحب کتاب عدّة الدّاعی است - روزی در مسجدی در حله - که فعلاً
به نام مسجد ابن فهد مشهور است - مردم را موعظه می نمود تا رسید به بیان مناقب حضرت
مولا امیر المؤمنین - علیه السلام - و نزدیک بود آفتاب غروب کند و بسیاری از مناقب ناتمام
مانده بود. پس ابن فهد خطاب به آفتاب کرد و گفت: ای آفتاب چه می شود همچنان که
برای مولای مؤمنان برگشتی برای ما غلامان او نیز قرارگیری تا مناقب آن بزرگوار را تمام
کنیم؟

این را گفت و شروع کرد به ادامه بیان فضایل و مدّتی طول کشید که آفتاب در
جای خود برقرار ایستاده بود تا ذکر مناقب او به اتمام رسید. ناگاه دفعتاً غروب کرد و همه
مردم این واقعه را مشاهده نمودند و شعرا این قضیه را به شعر درآوردند:

لا تغربی - یا شمس حتی ینقضی

مدحی لصنو المصطفی (ص) ولنجله

- ای آفتاب غروب نکن تا مدح من برای داماد مصطفی (ص) و نواده های او تمام شود.

وَأُثْنِي عِنَانِكَ إِن عَزَمْتَ قِيَادَهُ

أَسَيْتَ يَوْمًا مَارِدَدَتِ لِأَهْلِهِ؟

- عنان خود را بکش اگر قصد فرورفتن و غروب کردن داری.

آیا روزی را که از برای صاحب مدح برگشتی فراموش کردی؟

إِن كَانَ لِلْمَوْلَى وَقُوفُكَ، فَلْيَكُنْ

هَذَا الْوَقُوفُ لِحَيْلِهِ وَ لِرَجْلِهِ

- اگر توقف تو از برای مولا علی علیه السلام بوده است پس باید این توقف برای سواران و
پیادگان (و دوستان) آن حضرت نیز باشد.

این لطف را خداوند به بندگان صالح و مطیع خود دارد. در حدیث قدسی است :

« ای زاده آدم، من بی نیازم و فقیر نیستم. در آنچه که به تو فرمان دادم اطاعت کن تا به تو

لنگر حلم تو در دریای طوفانی ظلم
کشتی دین مبین را ناخدایی می‌کند

آن که نوشد از سبوی وصل تو يك جرعه‌ای
کی به این دنیای فانی اعتنایی می‌کند؟

هرکسی بر هر دری بهر گدایی می‌رود
«ملتجی» تنها ز درگاہت گدایی می‌کند

←

هم حیات جاویدان عنایت کنم.

ای پسر آدم، من به هر چیزی که بگویم بشو می‌شود. مرا در آنچه به تو فرمان
دادم اطاعت کن تا تو را هم آنگونه قرار دهم که اگر بگویی بشو، بشود. «بحار الأنوار / ج ۱۹۰ /
ص ۳۷۶»

آثار تبعیت کامل از دستورات خدا نیز محیرالعقول است. کسی که خدا و اهل
بیت- علیهم‌السلام- را دوست دارد باید اعمال او هم با اعمال این ذوات مقدس سنخیت
داشته باشد تا افعال خدایی از او سرزند.

بزن به روی من خسته دل گهی لبخند
که با فراق تو غم خورده با دلم پیوند
ز دام‌های تعلق کسی شود آزاد
که دست لطف تو او را به دام خود افکند

آنها که اسیر نفس اماره شدند
در دام هوس فتاده بیچاره شدند
آنان که به جز تو رهبری بگزیدند
در بادیهٔ تحیر اواره شدند

غیر از تو کسی کار خدائی نکند
در کون و مکان هنرنمائی نکند
جز دست تو از کار فروبسته خلق
دست دیگری گره‌گشائی نکند

چون هستی ما همه به هست تو بود
ما چشم امیدمان به دست تو بود
بیچاره کسی که می‌گریزد از تو
خوشبخت کسی که پای بست تو بود

مسجد جمکران

۶۷

اینجا محلّ مسجد صاحب زمان (عج) بود

یعنی حریم قدس شه انس و جان بود

در خاک مُشک بیز دیار شریف قم

این سرزمینِ عرش مکان جمکران بود

این سرزمین که همچو بهشت است با صفا

بی شبهه قطعه‌ای ز ریاض جنان بود

زان لحظه عنایت مولا به این زمین

پیوسته مورد نظر قدسیان بود

زوّار جمکران شده با عرشیان قرین
زیرا که مهبط همه عرشیان بود

این سان که نور می شود از این زمین بلند
گفتی مگر به وادی ایمن شبان بود

ای عاشقان حضرت مهدی (عج)، در این مکان
آثار لطف بی حد آن شه عیان بود*

تنها نه لطف او به ازاء عمل بود
اینجا به هر که لطف شود رایگان بود

ای طالب نشانه‌ای از آن عزیز جان،
اینجا بسی نشانه از آن بی نشان بود

ای خائف از حوادث بنیان کن وجود،
اینجا بیا که حصن حصین امان بود

*. یکی از علمای حوزه علیمه قم از قول یکی از مراجع فقید قم نقل کرد که
ایشان فرمودند:

در عصر آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری - رضوان الله علیه - چهار صد
طلبه در حوزه علمیه قم جمع شده متحداً از مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی - اعلی الله
مقامه الشریف، که مقسم شهریه حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بود - عبای
زمستانی خواستند. جناب بافقی به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم جریان را عرض می کند.
آقا می فرماید: چهار صد عبا از کجا بیاوریم؟ آقای بافقی می گوید: از حضرت ولّی عصر
ارواحناه فِداه می گیریم. ایشان می فرمایند: من راهی ندارم که از آن حضرت بگیرم. آقای
بافقی می گوید: من - ان شاء الله - از آن حضرت می گیرم.

معظم له شب جمعه به مسجد جمکران رهسپار می شود. با توسّلاتی که پیدا
می کند خدمت حضرت بقیة الله روحی و ارواح العالمین له الفداء - شرفیاب می گردد.
حضرت به ایشان وعده می دهد روز شنبه چهار صد عبا مرحمت فرمایند.

روز جمعه خدمت حاج شیخ عبدالکریم می رسد و جریان را به عرض می رساند.
صبح فردا، یعنی شنبه، یکی از تجّار چهار صد عبای آورد که بین طلبّات تقسیم می شود.

از این دیار سیل عنایات کردگار
پیوسته صبح و شام به هر سو روان بود

در این ضیافتی که بپاگشته از گرم
گسترده خوان مصلح خلق جهان بود

هر کس ز هر کجا که بیاید در این مَضیف
او را ولی عصر و زمان (عج) میزبان بود

یا صاحب الزّمان (عج)، نظری کن که «ملتجی»

گرد حریم کوی تو او را مکان بود

هر سالک ره که با تو بیگانه بؤد
راهی که رود به سوی بت‌خانه بؤد
دانا نتوان گفت به هر کس: آری
بی عشق تو هر که هست دیوانه بؤد

با آمدن تو عالم آباد شود
دل‌های تمام عاشقان شاد شود
تنها به وسیله تو از روی زمین
برچیده بساط ظلم و بیداد شود

سرچشمه رحمت و کرم می‌آید
آن پادشه مَلک خدم می‌آید
بنیانگر قانون عدالت، مهدی (ع)
ویرانگر پایه ستم می‌آید

تا نام شریف‌ت به میان می‌آید
در پیکر ما دوباره جان می‌آید
هر عاشق تو ز دیگری می‌پرسد
کی مهدی صاحب‌الزمان (عج) می‌آید؟

شاهد بر فلق

۶۸

تویی به کار تمام جهانیان شاهد
به فعل و نیت هر ذره در جهان شاهد*

* واقعاً اگر کسی یقین داشته باشد امام عصر- روحی و ارواح العالمین لتراب
مقدمه الفداء - بر تمام حرکات و سکنات او شاهد است مگر می‌شود که در تهذیب نفس
خویش برنیاید؟ او از تمام خطورات قلبی که حتی بعداً برای انسان صورت خواهد گرفت
آگاه است؛ چه رسد به آنچه که فعلاً در نیت دارد.

یک مؤمن عاشق آنی نباید امام زمان خود را از خود جدا ببیند و در تمام عقاید و
اعمال خود توجه داشته باشد که آن حضرت همراه اوست.

به حکم نصّ صریح کتاب حق، قرآن،
به اذن ذات خدایی به انس و جان شاهد

برای غیر تو پنهان و آشکار دوتاست
تویی بهرچه عیان باشد و نهان شاهد

به قبل و بعد تمام عوالمی واقف
به هرچه بوده و هست و شود عیان شاهد

خیال معصیت و جرم کی کند آن کس
که واقف است تویی بر ضمیر آن شاهد؟

به پای محکمه عدل حق به روز جزا
- که لازم است بیارند کن فکان شاهد -

چو «ملتجی» به تو هستم، برای ایمانم
تو را گرفته‌ام - ای صاحب الزمان (عج) - شاهد

←
ذیل آیه شریفه:

﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾

(توبه ۱۰۵/۹)

در تفسیر برهان آمده است:

یعقوب بن شعیب گوید: از حضرت امام صادق - علیه السلام - راجع به این آیه سؤال کردم. فرمود: مراد از مؤمنون در این آیه، ائمه هدی - علیهم صلوات الله - هستند.

یار بی نشان

۶۹

نوید آمدن یار مهربان آید
دوباره، در تن بی جان ما توان آید
گلی که رونق گلزار عالم هستی است
به ناز و غمزه خرامان به گلستان آید
بهار واقعی آید ز جلوه این گل
دگر نه در پی آن موسم خزان آید
جهان پیر - که از کف نشاط خود داده -
زِ عطر و بوی دلاویز او جوان آید



شنیده‌ام که پیامی از او بود در راه
نشانه‌ای هم از آن یار بی‌ نشان آید

به جسم منتظرِ بُرده آرزو در گور
- صدای او چو برآید - دوباره جان آید

برای آنکه کند اقتدا به آن سرور
جناب عیسی مریم از آسمان آید

صبا، بگو تو به الیاس و خضر: پیش آید
که پیک منجی دین، صاحب‌الزمان، آید

گشادِ کار محبّان آل بیغمبر (ص)
کلید قفل مهمّات انس و جان آید

برای اخذ حقوق علی (ع)، به همراهش
سپاه قهر خداوند، بی‌امان آید

جو او به کرسی قدرت جلوس فرماید
زمان خاتمه حکم این و آن آید

تو نیز - «ملتجی» - آماده ظهورش باش
که آن نگار سفر کرده ناگهان آید*

* در پایان نامه‌ای که حضرت بقیة الله‌الاعظم ارواحنا لله‌الفداء - به شیخ مفید رضوان‌الله‌تعالی‌علیه - در چند روز مانده به آخر ماه صفر سال ۴۱۰ هجری قمری نوشتند آمده است: «هر يك از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌نماید و از آنچه که خوش آیند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ماست دوری گزیند زیرا فرمان و امر ما ناگهان فرا می‌رسد در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر مانجاتش نمی‌بخشد.» (کلمة الامام المهدي (عج) / ص ۱۹۲)

این تکلیف هر مؤمن است در آخرالزمان.

ذکر خیر

۷۰

اگر از خیر* نامی در میان انجمن آید
تو و الطاف بسیار تو اول یاد من آید
چو بینم نام جان بخش تو را کس بر زبان راند
تو گویی نفعه مشک ختن از آن دهن آید
تنم گر نیمه جان شد زیر بار هجر، دلشادم
که از وصل تو روح تازه‌ای در این بدن آید

* ﴿... بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (هود ۱۱/۸۶)

و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

«إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَوْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ».

ترا آرد به یاد عاشقان پاکباز تو
صدای هر غزلخوانی که از طرّف چمن آید

به طور عشق، مشتاق تو هستم لیک می ترسم
که از سوی تو بر این خسته دل پیغام «لن» آید

به یعقوب ار نیاید بوی پیراهن، یقین دارم
که جان پیر کنعان عاقبت، بیرون ز تن آید

نه تنها دست بر دامان تو شد «ملتجی» عمری
که از هر ذره دائم ناله «یا ابن الحسن (عج)» آید



در آستان نیمه شعبان

۷۱

صدایی آشنا، اما ز راهی دور، می آید

گمانم بهر آرامِ دل رنجور می آید

نسیم نور پیغامی برای طور دل دارد

مگر موسی کلیم الله به کوه طور می آید؟

صبا! با پیر کنعان گو که: دارد عزم تو یوسف

مخور غم؛ باز در چشم سپیدت نور می آید

سرانجام آن یگانه مصلح گیتی - که نام او

بود در آسمان ها و زمین مشهور - می آید

بگو با آن که می‌نالد از این تاریکی و ظلمت
که: مصباح فروزان شب دیجور می‌آید
الا ای اهل عالم! آن وصی احمد (ص) مرسل
پی احیای قرآنی که شد مهجور می‌آید
برو با دسته‌های گل به استقبال آن سرور
که در پای رکاب او هزاران حور می‌آید
برای آنکه گیرد انتقام مادرش زهرا (س)،
پی اخراج آن ملعون ز قعر گور، می‌آید

خبر ده - «ملتجی» - زین مؤده مظلومان عالم را:
به زودی خسرو دین مهدی منصور (عج) می‌آید

قاتل شیطان

۷۲

بزرگ آیت یزدان چرا نمی آید؟

خدایو عالم امکان چرا نمی آید؟

کجاست محیی قرآن و سنت احمد (ص)

امید عترت و قرآن چرا نمی آید؟

برای روشنی قلب‌های تیره خلق

فروغ چشمه ایمان چرا نمی آید؟

شرار هجر سراپای عاشقان را سوخت

زمان هجر به پایان چرا نمی آید؟

صبا، اگر گذر افتد تو را به کشور دوست

بگو به آن شه خوبان چرا نمی آید؟

مدام امر خلاق شود پریشان تر

امور خلق به سامان چرا نمی آید؟

برای کشتن شیطان و نفس اماره*

یگانه قاتل شیطان چرا نمی آید؟

تمام «ملجی» انش ز سوز دل گویند:

شفای سینه سوزان چرا نمی آید؟

* وقتی حضرت بقیةالله الاعظم - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفد - ظهور می فرمایند، تبلیغات دامنهداری برای جوامع بشری خواهند داشت که اگر کسی با خدا و آن حضرت معاند نباشد، ارشاد و در غیر این صورت از دم تیغ آتش بار خواهد گذشت. دست مبارک خود را بر سربنندگان می گذارد و عقول ایشان را کامل می کند. وقتی عقول کامل شد، دیگر نفس اماره قدرت خود را از دست داده در شخص کامل العقل کارآیی ندارد.

در مورد از بین رفتن شیطان، وهب بن جُمیع گوید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ إِبْلِيسَ قَوْلَهُ: ﴿ رَبِّ، فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ؟ قَالَ: « يَا وَهْبُ، أَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمَ يَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى النَّاسَ؟ لَا وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَائِمًا، فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَائِمًا فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ وَ يَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ يَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. »

(سیمای حضرت مهدی (عج) در قرآن / ص ۱۹۶ = المَحَجَّة، آیات ۳۶ - ۳۸ سوره حجر)

از حضرت صادق علیه السلام درباره گفته ابلیس پرسیدم که: ﴿ پروردگارا، پس مرا تا روزی که خلاق برانگیخته شدند مهلت ده. فرمود: البته تو از مهلت داده شدگانی تا به روز و هنگام معین و معلوم ﴾ آن چه روزی خواهد بود؟ فرمود: « وهب، می بنداری که روز رستاخیز است؟ نه؛ وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد(ص) می باشد. هرگاه خداوند او را برانگیزد، موهای پیشانیاش گرفته و گردنش زده می شود آن هنگام روز وقت معلوم است. »

پیک سلیمان

۷۳

ولی خالق سبحان چرا نمی آید؟
وصی ختم رسولان چرا نمی آید؟
برای رفع غم از قلب هر پریشانی
امید جمع پریشان چرا نمی آید؟
پی نجات خلائق ز چنگ هر ظالم
یگانه منجی دوران چرا نمی آید؟
برای دفع شیاطین و شرّ هر دیوی
ز راه، پیک سلیمان چرا نمی آید؟

به گوش می‌رسد از هر شهیدِ خفته به خون:

ولی خون شهیدان چرا نمی‌آید؟

إلهنا! همه بیمار جان به لب هستیم

طیب و دارو و درمان چرا نمی‌آید؟

بلای دوری و درد فراق آن جانان

به لب رسانده مرا جان؛ چرا نمی‌آید؟

تمام گشت صبر من «ملتجی» به آن دلبر

وصال از پی هجران چرا نمی‌آید؟

همای بخت

۷۴

همای بخت من آن لحظه بال بگشاید

که در حریم وصالتمی بیاساید

چه می شود که به سیزم به وادی معنا

هماره ام مدد لطف تو بیفزاید

بر آن شده است دل و جان من که راحت را

تمام عمر به دنبال تو پیماید

اگر چه کثرت جرمم مرا خجل کرده

امید عفو تو دارم گنه ببخشاید

به هیچ امر تو چون و چرا ندارم من
که حکم حکم تو باشد که تا چه فرماید؟

عجب فراق تو عشاق را پریشان کرد!
بشیر کی خبر آرد که یار می آید؟

به «ملنجی» نظری کن که خانه دل را
به پیرویش ز فرمان تو، بیاراید



بدر مروت

۷۵

گل خنده تو دید و شکوفا گردید

بلبل سخنت شنید و شیدا گردید

سرو رفتار تو را دید؛ به رفتار آمد

باغ از فیض شمیم تو مصفا گردید

هر ثابت و سیار به یک فرمانت

در دایره وجود، پویا گردید

با جمله «یا نار» تو آتش به خلیل (ع)

خاموش شد و «بَرْد» و «سَلاما» گردید

چون اذن سخن به پور عمران دادی

گردید کلیم الله و موسی (ع) گردید

عیسی (ع) - که دم حیات بخشی دارد -

از نفحه قدسیّت مسیحا گردید

ای وجه خدا، خدای خود را دیده

چشمی که به روی ماه تو وا گردید

ای بحر مروّت و کرم، هر قطره

- ملحق به تو چون که گشت - دریا گردید

ممنون تو «ملتجی» بود کز کرمّت

نطقش پی توصیف تو گویا گردید

رشتهٔ انس

۷۶

سر و جان را نثار یار کنید

بلکه بهتر از آن نثار کنید

بین خود با ولی اعظم حق

رشتهٔ انس برقرار کنید

با تولای آن عزیز وجود

پیش حق کسب اعتبار کنید

با دلی از محبتش سرشار

رو به درگاه کردگار کنید

از برای رضای او تنها
- تا که جان در تن است - کار کنید

بهر آزادی و شرف، خود را
به غم عشق او دچار کنید

به گدایی نمودن از در او
- هر کجا بید - افتخار کنید

رای خود را کنار بگذارید
آن چه او خواهد اختیار کنید

از هر آن کس که عاشق او نیست
برق آسا همه فرار کنید

یاری از شاه مقتدر بگیرید
نفس اماره را مهار کنید

جشن عید ظهور آن شه را
عن قریب است برگزار کنید

خویش را در سفینه عشقش
همچنان «ملتجی» سوار کنید

یگانه پناه

۷۷

جز تو ما را نبود پشت و پناهی دیگر
سوی حق نیست به جز راه تو راهی دیگر

گر چه هر مملکتی راست یکی سلطانی
نیست در مُلک بقا، غیر تو، شاهی دیگر

در سپهر شرف و مجد و جلال و عظمت
نیست تابنده تر از روی تو ماهی دیگر

با وجود نظر مرحمت و احسانت
عاشقان را چه نیازی به نگاهی دیگر؟

جز گدایی به در خانه تو در دو جهان
نبود نزد خدا عزّت و جاهی دیگر

گر شود شامل هر بنده مجرم لطف
نیست در نامه او جرم و گناهی دیگر

به خدا هر که به داغ غم تو گشت اسیر
نکشد جز ز غم هجر تو آهی دیگر

بهر دیدار رُخت، جز سر و جان و دل و دین،
از من سوخته - ای دوست - چه خواهی دیگر؟

«ملتجی» باز مکرر کند این مصرع را:

جز تو ما را نبود پشت و پناهی دیگر

مراد اهل دل

۷۸

«گرچه دریا بس خطرناک است - ای دل - غم مخور
کشتی دین می‌رسد آخر به ساحل؛ غم مخور»*

«کشتی ایمان که دارد ناخدایی چون علی (ع)
بگذرد آخر از این گرداب هایل؛ غم مخور»

برنیامد گر چه تا اکنون مراد اهل دل
می‌دهد نخل امید شیعه حاصل؛ غم مخور

۲۱۸

*. این بیت و ابیاتی که مشخص شده است از مرحوم دکتر قاسم رساست.

تا بود پشت و پناهت یوسف آل علی (ع)
گرگ دشمن گر تو را گردد مقابل؛ غم مخور

«گرچه تا سر منزل مقصود ما را راه‌هاست
می‌شود با لطف حق قطع مراحل؛ غم مخور»

گو به هر افتاده باری: لطف آل مصطفی (ص)
بار سنگینت رساند تا به منزل؛ غم مخور

با ظهور حجة ابن العسکری (ع) روحی فداه
شیعه گردد بر مراد خویش نایل؛ غم مخور

«ملتجی»: از نقص عقل خلق دیگر دم مزن
می‌شود عقل بشر یک روز کامل؛ غم مخور



امیر مُلک وجود

۷۹

ای مرا مونس دیرینه و تنها همراز
نیست غیر از سر کوی تو مرا قبله راز
تن اگر وقت نماز است به سوی کعبه،
دل بود جانب کوی تو به هنگام نماز

تو امیر همه مُلک وجودی ز ازل
از چه گویند خلائق که تویی میرِ حجاز؟

ای امامی که تو را عیسی مریم مأموم
وی که نام تو کند، چون دم عیسی، اعجاز

رتبه بندگی خلق خدا یکسان نیست
هر که شد خاک درت از همه باشد ممتاز
آن که گجل بصرش خاک کف پای تو نیست
نکند پیش خدا هیچ مقامی احراز
می خرم ناز تو را با همه هستی خویش
ای که نبود احدی چون تو ز سر تا پا ناز
دل به تو بسته و از غیر تو ببریدم دل
شکرالله که بود سوی توام روی نیاز
در هر خانه به روی همه نبود مفتوح
جز در خانه لطف تو که می باشد باز
آن که واقف بود از جود تو - ای منبع جود -
نماید به کسی حاجت خود را ابراز
تا که فردای قیامت به تو گردم ملحق
دست خود را نکنم پیش کسی جز تو دراز*

*. عده‌ای از انصار (مسلمانان مدینه) به حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسیدند و سلام کردند. پیامبر خدا سلام آن‌ها را جواب دادند. عرض کردند: یا رسول الله، برای حاجتی نزد شما آمدیم. فرمود: «حاجت خود را بگوئید». گفتند: حاجت ما بسیار بزرگ است فرمود: «بگوئید بدانم چیست؟» گفتند: حاجت ما این است که در پیشگاه پروردگارت بهشت را برای ما ضمانت کنی.

در این هنگام پیامبر اکرم (ص) سر مبارک را به پائین افکند و سپس چوب‌دستی‌اش را چند بار به زمین زد. آنگاه سر برداشت و فرمود: «با یک شرط چنین ضمانتی را برای شما می‌کنم و آن این که: از هیچ کس، جز خدا، چیزی را تقاضا نکنید.»

کی وصال تو مقدر شود ای همدم دل؟
تاکی از آتش هجران تو در سوز و گداز؟
«ملتجی» در قفس هجر بود زندانی
کی به سوی تو کند مرغ وجودش پرواز؟

←
آنها چنین تعهدی دادند که در زندگی از احدی تقاضا نکنند تا آنجا که اگر یکی از آنها در سفر بود و سواره حرکت می کرد و تازیانه اش به زمین می افتاد، خوش نداشت به کسی بگوید: تازیانه را به من بده بلکه خودش پیاده می شد و تازیانه اش را برمی داشت یا وقتی کنار سفره می نشست و دستش به آب نمی رسید، به کسی نمی گفت: ظرف آب را به من بده بلکه خود برمی خواست و ظرف آب را برمی داشت و استفاده می کرد.

(فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱)

تا بکی آن منجی دین، مصلح دنیا نیاید؟
آن معزّ الأُولیا و قالع اعدا نیاید؟
منعقد گردیده بزم ماتم جدّ غریبش
می شود صاحب عزا آن نوگل زهرا (س) نیاید؟!

آمد آن مه که دهد نور، به ماه و خورشید
بلکه بر هرچه که آورد خداوند، پدید
مژده- ای امت والای محمّد (ص)- کامشب
آخرین اختر تابان امامت تابید!

رو کرده ام به سوی تو؛ ای قبله امید
نومیدی از تو هیچ پناهنده ای ندید
هادی تویی و منحصرأ راه راه تست
تنها ازین طریق به حق می توان رسید

ای منتظران، منتظر از راه رسید
آن صاحب عزّ و شرف و جاه رسید
همنام محمّد (ص) است و هم کُنیة او
محبوب خدا، بقیة الله (عج) رسید

بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِّلسَّائِلِينَ

۸۰

تا دست ما به جانب لطفت بود دراز

نبود به سوی غیر تو هرگز سر نیاز

باب عطای غیر گهی بسته می شود

اما همیشه باب عنایات توست باز

وقتی که کار خلق به بن بست می رسد

دست گره گشای تو تنهاست چاره ساز

بیگانه با تو را چه سرافرازی است و فخر!؟

سود آن که سر به درگه تو، گشت سرفراز

چشم دلم به دست تو باشد گه نیاز

روی دلم به سوی تو باشد گه نماز

هرگه که از فراق تو کردم شکایتی

گفتی: بسوز ز آتش هجر من و بساز

کی از پل صراط تواند عبور کرد

آن کس که نیست در کفش از عشق تو جواز؟

يك دم ز «ملتجی» نظر لطف خود میپوش

نبود کسی به غیر تو اش یار و دلنواز

سایهٔ ارباب

۸۱

ای خوش به حال آنکه بود یار دربرش!
یا آن که سر نهاده به صد عجز بر درش!

نوکر بود اسیر هزاران هزار غم
نبود اگر که سایهٔ ارباب بر سرش

مولای من - که رشکِ جنان است گلرخش -
تا بنده تر ز مهر بود روی انورش

بالا تر از تمام سلاطین روزگار
در پیشگاه خالق هستی است نوکرش

تنها مطیع امر مُطاعش بود به حق
در روزگار سلطنتش یار و یاورش

اذن قیام حضرت او را رقم بزن
- یا رب - به سوز سینه پُر درد مادرش

خوش تر بود ز دولت کون و مکان اگر
یک لحظه «ملتجی» بنشیند برابرش

فرمانده هستی

۸۲

به کجا رفته؟ که چون سایه روم دنبالش

از کجا آمده؟ تا آیم و پرسم حالش

من ندانم که چه خاکی به سر خود ریزم؟!

عمر طی گشت و ندارم خبر از احوالش

ای خدا! دوره هجران و جدایی تاکی؟

خسته‌ام کرده دگر هفته و ماه و سالش

ای صبا! گر گذری از سرکوبش روزی

جای من، لطف کن و بوسه بگیر از خالش

کی سلیمان سخن از حشمت خود می‌گوید
گر ببیند که چه‌ها می‌کند آن اجلالش؟

هاتف غیب در اوصاف کمالش می‌گفت:
صُحُفِ نازله از جانب حق، اجمالش

اوست فرماندهٔ فعال جهان هستی
همهٔ کون و مکان پُر بود از افعالش

آرزوی دل عاشق نبود غیر وصال
به خدا در دو جهان نیست جز این آمالش

دم به دم «ملتجی» از حضرت او می‌خواهد
که به او بیشتر از پیش بود اقبالش

قدرة الله

۸۳

خلق را او بود امام به حق

او بود وجه قادر مطلق

قدرة الله باشد و هستی

شده زان قدرت خدا مشتق

فیض بخشد به هر چه می باشد

زیر این هفت طارم آرزق

برفراز سپهر نیلی فام

نزند غیر او کسی بندق

طبق فرموده خدا نبود
عروه‌ای همچو عشق او اوثق

بزم عشاق عرشی و فرشی
گیرد از نام نامیش رونق

مهر او را خدای لم‌یزلی
کرده با جسم و جان ما ملصق

«ملتجی»، از تجلیش در طور
موسی افتاد و صخره شد منشق

بیت فدا

۸۴

آن که شد حجّت خدا بر خلق
ز امر حق هست مقتدا بر خلق

غیر او هیچ کس نمی باشد
مقتدای حق آشنا بر خلق

حجج کردگار می باشند
لطف مخصوص کبریا بر خلق

بهترین نعمت خداوند است
عترت پاک مصطفی (ص) بر خلق

در مقام یداللهی چون هست
دست او شد گره گشا بر خلق

همه از دست با کفایت اوست
هر چه حق می کند عطا بر خلق

چون که چشم خداست در مخلوق
دارد اشراف هر کجا بر خلق

خلق گیرد ره فنا در پیش
ننماید گراعتنا بر خلق

دوری از اوست عین نابودی
عشق او می دهد بقا بر خلق

حجة ابن الحسن (عج) - که می باشد
آخرین حجت خدا بر خلق -

چاره کار هر گرفتاری است
دردها را بود دوا بر خلق

«ملتجی» جز به یوسف زهرا (س)
نبرد هیچ التجا بر خلق

هادی سبیل

۸۵

نالۀ بلبل بی دل بود از دوری گل
گل بود بی خبر از حالت زار بلبل

عشق و شور دل عاشق همه از جانب تست

شوق بلبل ز تو و از تو بود جلوۀ گل

سنبل غالیه بیز تو به تن جان بخشد

گر نسیمی به مشامم برسد زان کاکل

تا کی از وصل تو محروم توان زیست؟ مگر

نیست جز مرگ میان من و دیدار تو پل؟

قیدها باز کن از من که بیایم سویت
من بیچاره مقید شده در صدها غل
ای امید دل غمدیده، بگو تا چه کنم
که رسد دست به دامان تو هادی سُبُل؟

يك نگاهی کن و از «ملتجی» ات جان بستان
جزئی از خویش ببخشا و بگیر از او کلّ

اشك شوق

۸۶

خارم که در کنار تو گل جا گرفته‌ام
خاکم که زیر پای تو ماوا گرفته‌ام
قدری اگر مراست ز یمن ولای توست
صفرم که در یمین عدد، جا گرفته‌ام
دستی به ریسمان تو لا فکنده‌ام
دست دگر به حبل تبرا گرفته‌ام
من عندلیب گلشن قرآن و عترتم
زان رو مکان به شاخه طوبی گرفته‌ام

فانی شدم چو در تو بقایم نصیب شد

جا همچو قطره در دل دریا گرفته‌ام

شکر خدا که بر سر بازار آخرت

از مایه ولای تو سودا گرفته‌ام

هرگز نشد به سوی کسی دست من دراز

تا دامن عطای تو مولا گرفته‌ام

عشق تو را - که روح عبادات من بود -

روز ازل ز قادر یکتا گرفته‌ام

من این فضای روشن دل را به لطف حق

از سوز ناله در غم زهرا (س) گرفته‌ام

از آن زمان که «ملتجی» درگهت شدم

من - هر چه دارم - از تو دل آرا گرفته‌ام

عارض جانانه

۸۷

ای عاشقان! ای عاشقان! من عاشقی دیوانه‌ام

دل داده‌ام از کف به عشق دلبر جانانه‌ام

تا جان نیفشانم به پای او نمی‌گیرم قرار

چون گرد شمع عارض جانانه‌ام، پروانه‌ام

من عاشق هر عاشقی هستم که خاک پای اوست

با هر که شد بیگانه از دلدار، من بیگانه‌ام

من عاجزم از شکر حق از آن که او بنهاده است

گنج ولای حضرتش را در دل ویرانه‌ام

خوشبو مشام جان من از عطر روح افزای اوست
روشن بود از پرتو مهر رخس کاشانه‌ام

پرسی گر از مرغ دل زندانیم، گوید به تو:
دامم سر زلفش شد و خال رخس هم دانه‌ام

من «ملتجی» گشتم به دربار مَلِك دربان او
کی می‌کشم منت ز کس تا سایل این خانه‌ام؟



درکوب این فانه

۸۸

پای تا سر چه اگر معیوبم
سخت غفلت زده و محجوبم

با همه زشتی و شرمندگیم
فخرم این بس که به تو منسوبم

گرچه محبوب زیاد است به خلق
مثل تو کس نبود محبوبم

در ستیزی که بود با نفسم
گر تو یارم نشوی - مغلوبم

آن چه خواهی تو، همان می خواهم

چون رضای تو بود مطلوبم

جزو اصحاب وفادار به خویش

چه شود گر بکنی محسوبم؟

طاقتم طاق شد از دوری تو

من کم صبر، مگر ایوبم

به در خانه تو «ملتجی» ام

در این خانه فقط می گویم

مُحَرَّمِ عَشَقِ

۸۹

لحظه‌ای روی تو را دیدم و عمری ماتم
مات بر روی تو - ای لم یزلی مرآت - ام

گر رخت را بنمایی که تو را بشناسم
چشم پوشم - به خدا - از همه حاجاتم

حرم و کعبه و حجر و حَجَرَم هستی تو
مُحَرَّمِ عَشَقِمْ و کوی تو بود میقاتم

چه ضررها به من از پیروی نفس رسید!
جز تولای تو جبران نکند مافاتم

تومگر دفع کنی فتنه دوران از من
ورنه در هر نفسی دستخوش آفاتم

تو برایم طلب مغفرت - ای دوست - بکن
تا خدا درگذرد از سر تقصیراتم

تا به تو «ملتجی» ام زنده جاویدم من
ورنه چون مرده‌ام و هم نفس امواتم



نور خداوند

۹۰

هر کار که خود کردم، آخر ضررش دیدم
هر راه که خود رفتم، خوف و خطرش دیدم

در کار من بی دل هر گه گرهی افتاد
چون نام ترا بردم، در دم اثرش دیدم

چون مرغ دلم پرزد گرد بام بیگانه
آثار خدنگ کین بر بال و پرش دیدم

هر بندر که دور از تو در خاک فرو بردم
آفات فراوانی در برگ و برش دیدم

چون خوب نظر کردم در روشنی انجم
انوار رخت را در شمس و قمرش دیدم

در سینه عشاقّت - ای نور خداوندی -
من سینه سینا را با آن شجرش دیدم

هر کس که خدا تاجی بگذاشت به سر او را
از خاک کف پایت در تاج سرش دیدم

هر کس که نگردیده از «ملتجی» ان تو
والله که او را در قعر سقرش دیدم



اقتنار گدایی

۹۱

منی که در همه عالم فقط ترا دارم
کجا به غیر تو - ای دوست - التجا دارم؟

از آن جهت که تو الحق بقیة اللّهی
خوشم از این که ترا دارم و خدا دارم

حواله‌ام مده بر غیرِ خویشتن؛ ای دوست
که افتخار گدایت سال‌ها دارم

اگر به قهر برانی مرا، نخواهم رفت
من آن سگم که به این آستان وفا دارم

همیشه نقش جمال تو هست در نظرم
دعا به جان تو هر صبح و هر مسا دارم

بیا و نعمت دیدار رایگانم ده
که من بهای لقای ترا کجا دارم؟

مزن به سینه من دست رد که من از تو
امید مغفرت و بخشش و عطا دارم

به «ملتجی» - که صدا می زند تو را از دل -
مگو: ز دادن پاسخ به تو ابا دارم

سینه سوخته*

۹۲

سینه‌ای سوخته از آتش هجران دارم
سال‌ها از غم تو سر به‌گریبان دارم
یا که جانم بستان یا به وصالت برسان
بیش از این‌ها نه دگر طاقت هجران دارم
نبرد لذتی از دوری گل بلبل زار
بی‌تو کی آرزوی روضه رضوان دارم؟

۲۴۸

* شعر موشح است.

هست از توشه تهی دست من بی مقدار

هرچه دارم همه از لطف تو جانان دارم

سر خود را - که به پای تو فشاندم ای دوست -

برندارم ز قدمهای تو تا جان دارم

وای بر من که تو را با عملم آزرده!

حالیا مسألت بخشش عصیان دارم

خوشی و شادی من در گرو دیدن توست

از تو دورم که چنین دیده گریان دارم

تا که در کشتی امن تو مرا جا دادند

چه غم از موج خروشنده طوفان دارم؟

هر که شد «ملتجی» در گه تو، می گوید:

من به دست تو فقط دیده احسان دارم

فروزان‌ترین اختر

۹۳

شکرالله جز تو - یا ابن العسکری (عج) - دلبر ندارم

تا که جان دارم ز خاک مقدمت سر بر ندارم

با وجود آن که از سر تا به پا فقر و نیازم

من تو را می‌خواهم از حق؛ حاجت دیگر ندارم

من که عمری با غم جانسوز هجران سر نمودم

جز هوای وصل تو - یا ابن الحسن (عج) - در سر ندارم

در گلستان محبت، چون تو گل پیدا نکردم

در سپهر دل، فروزان‌تر ز تو اختر ندارم

تا شوم آسوده از خوف و خطرهای قیامت
غیر عشق آل حیدر (ع)، توشه در محشر ندارم

از برای ارتباط با خداوند تعالی
عروة الوثقی از عشق تو محکم تر ندارم

«ملتجی» از عمق دل گوید که: با هجران رویت
رغبتی حتی به حُور و جنّت و کوثر ندارم



سامان

۹۴

تا تویی در نظرم، از همه کس بی خبرم
نکند جلوه به غیر از تو کسی در نظرم

چشم بر راه تو از صبح نشینم تا شب
گوش بر صوت تو از اول شب تا سحرم

تا نگاهی کنی از لطف به این سوخته دل
چون گدایان، سر راه تو به هر رهگذرم

مددی کن که درین مابقی دوره عمر
نگذارد غم هجر تو دگر سربه سرم

حسرت وصل تو عمری ست که در دل دارم

ترسم این حسرت دیدار تو در گور برم

دوست دارم به سر کوی تو پرواز کنم

چه کنم؟ در قفسم؛ طایر بشکسته برم

تو نجاتم بده و بال و پرم اعطا کن

تا زخم پر سویت؛ ای خسرو والا گهرم

یا مرا، از کرم و لطف، کنارت بنشان

یا که بگذار قدم روی دو چشمان ترم

من کیم تا به تو منسوب نمایم خود را؟

گر قبولم بکنی، بر در تو، خاک درم

دست خود را نکنم پیش کسی جز تو دراز

به گدایی تو در هر دو جهان مفتخرم

عین سامان من این بی سر و سامانی هاست

منعم - ای عقل - مکن؛ عاشقم و در بدرم

فخرم این بس که به تو «ملتجی» ام در همه عمر

شکر الله که نه در کوب کسان دگرم

سگ و قافله

۹۵

گر چه يك عمر من از دلبر خود بی خبرم
لحظه‌ای نیست که یادش برود از نظرم

نظر مرحمت دوست اگر قطع شود
آنی و کمتر از آن، طعمه صدها خنجرم

عمر بگذشت ولیکن به خدا خشنودم
که از این عمر بود مهر و ولایش ثمرم

ای خوش آن دیده که بر چهره جانان وا شد
من که از حسرت او مانده به ره چشم ترم

نه که امروز بود دیده من بر راهش

از همان روز ازل منتظر منتظرم

نه مرا قدرت پرواز سرکوبش بود

داده او، از کرم و لطف، چنین بال و پر

روز محشر - که بپرسند: که هستی؟ - گویم:

من سگ قافله مهدی ثانی عشم (ع)

«ملتجی» را همه وابسته به او می دانند

شکرالله که به وابستگی اش مشتهرم

صاحب اختیار

۹۶

اگر يك همت والا و توفیقی دهی و امم
بود پیوسته سوی کوی تو هر لحظه هر گامم

اگر دل دائماً طوف حریمت آرزو دارد
مطوّف بسته در میقات دیدار تو احرامم

نیفتادم به دام هیچ کس در عمر خود؛ زیرا
که خالت دانه را هم شد و زلفت بود دامم*

*. در دام عشق و محبت هر کس دیگر غیر از امام زمان- روحی له الفدا - افتادن

ز احسان بارها دستی بر آوردی بر امدادم شدم شرمنده لطفت ز بس بنمودی اکرامم

←

عین نابودی و در خواسته‌های نفسانی و شیطانی او فانی شدن است؛ مگر آن کس که انسان را به آن حضرت سوق دهد. کسی که در دام مهر و ولایت آن حضرت قرار گیرد - با توجه به خواسته‌های آن بزرگوار از او و عمل به آنچه که مرضی اوست، هرگز سر تسلیم و عجز به درگاه دیگری خم نمی‌کند و از هیچ کس جز آن حضرت تقاضای مدد و یاری ندارد؛ اخلاص در تمام حرکات و سکنات او مشهود است و دل به هیچ چیزی نمی‌بندد؛ چرا که دل خود را به عشق و محبت آن عزیز عالم وجود اختصاص داده است.

هر که با امام زمان - علیه‌السلام - کار ندارد در واقع با تمام ائمه و پیامبر گرامی اسلام و تمامی انبیای عظام بیگانه است. حضرت امام حسن عسکری - علیه‌السلام - می‌فرمایند:

« آگاه باشید! آن کسی که به همه امامان بعد از رسول اکرم (ص) معتقد باشد ولی منکر فرزند من باشد، مانند کسی است که به رسالت همه پیامبران معتقد باشد ولی نبوت رسول اکرم (ص) را انکار کند. کسی که نبوت رسول اکرم (ص) را انکار کند همانند کسی است که همه پیامبران الهی را انکار کند؛ زیرا طاعت آخرین ما چون طاعت نخستین ماست و کسی که منکر آخرین ما (یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد اولین ما را انکار کرده است. » (إثبات الهداة / ج ۶ / ص ۴۲۷ / ح ۱۸۸)

در حدیث دیگر مولا امام حسن عسکری - علیه‌السلام - به فرزند دلبندهشان حجة بن الحسن العسکری (عج) فرمودند:

« پسر، دل‌های مردم دین‌دار و با اخلاص مانند پرندگانی که شیفته آشیانه خویش باشند مشتاق لقای تو هستند. آنان در میان مردم با خواری زندگی می‌کنند ولی در پیشگاه خداوند عزیز و محبوب‌اند؛ خود را بیچاره و بی‌نقش نشان می‌دهند ولی اهل قناعت و خویشتن‌داری‌اند. آنها دین خود را به وسیله مبارزه با ضد دین کامل نگه می‌دارند. خداوند ایشان را با پیکار در برابر بی‌عدالتی امتیاز داده تا سرای جاودان مشمول عزت بی‌کران خود سازند و در مقابل ناملایمات شکیبا آفریده تا حسن عاقبت در جهان سرمدی از ایشان باشد. » (بحار الأنوار / ج ۵۲ / ص ۳۵)

خوشا آنها که نسبت به امام زمان خود چنین‌اند!

منم لب تشنه دیدار روی ماه تو؛ لطفی
که تا لبریز گردد از شراب وصل تو جامم
دل پر اضطرابی داشتم چون بسمله مرغی
بنازم نام جانبخشت! عجب بخشید آرامم!

اگر از روی نادانی کنم کاری، مکن عیبم
هنوز - ای رهرو دل‌ها، به جان حضرتت - خامم

تو صاحب اختیارم در امور زندگی هستی
که من تسلیم فرمان تو و در دست تو رامم
به کامم هیچ شهد و شگری شیرین نمی‌آید
ولی نام تو را چون می‌برم شیرین شود کامم

از آن روزی که بر درگاه لطفت «ملتجی» گشتم
عنایات تو این طبع روان را کرده الهامم

ای دوست، مرا به خویشتن وامگذار
با این همه اضطراب، تنها مگذار
در ساحل دریای وصالم تشنه
لب تشنه مرا کنار دریا مگذار

دل در گرو عشق تو بستن بهتر
از هر کس و ناکسی گسستن بهتر
از عمرِ تمام دهر و لذت‌هایش
یک لحظه کنار تو نشستن بهتر

ای عزیز جان و دل، در بزم ما هم جا بگیر
جان زهرا مادرت، جا روی چشم ما بگیر
از خدا اذن ظهورت را تقاضا کن؛ بیا
انتقام خون مظلومان عالم را بگیر

از عاشقان شیفته خود خبر بگیر
ما را همیشه در همه جا در نظر بگیر
ما مرغگان خسته دل پر شکسته را
- ای شاهباز سدره مکان - زیر پر بگیر

بفشش لطف

۹۷

ای درد و بلای تو به جسم و جانم

نبود احدی به غیر تو جانانم

ترسم به وصال تو نگردم نائل

ای داغ فراق تو بلای جانم

آن عهد که با تو بسته‌ام روز ازل

کوشم همه تا که نگسلد پیمانم

زان لحظه که دل داده‌ام - ای دوست - به تو

در دایره عشق تو سرگردانم

نزدیک تر از رگ حیاتی تو به من
بیچاره منم که این چنین حیرانم
بیمار ترا به غیر تو کیست طبیب؟
هم درد من است از تو؛ هم درمانم
بیمی نبود مرا ز گرداب فتن
جایی که بود لطف تو پشتیبانم
خوان کرم تو باز و من هم - ای دوست -
یک عمر نشسته بر سر این خوانم
در روز جزا هم به تو دارم امید
تا لطف تو بخشد همه عصیانم
از درد و بلای هجر بیمار شدم
با داروی وصل خویش کن درمانم
بر درگه تو نشسته با صد امید
تا کی رسد از سوی تو، استیدانم
من «ملتجی» ام به تو، ولی مهجورم
در دام فراق، سالها زندانم

در کنار کعبه

۹۸

آمدم اینجا که یار خویش را پیدا کنم

دیده را از نور روی ماه او بینا کنم

آمدم اینجا که رد پای مولا را مگر

در کنار زمزم و زُکن و حَجَر پیدا کنم

آمدم اینجا که، دور از هر کس و ناکس، دمی

پیش او بنشینم و با حضرتش نجوا کنم

آمدم اینجا که شاید از عنایات خدا

گفتگو با یوسف گم‌گشته زهرا (س) کنم

۲۶۲

آمدم اینجا که تا شاید به ماء عذب وصل
آتش سوزنده هجران او اطفای کنم

آمدم اینجا که تا شاید به هنگام طواف
او طواف کعبه و من طوف آن مولا کنم

آمدم اینجا که با دیدار روی ماه او
عقده‌های قلب پُر اندوه خود را وا کنم

آمدم اینجا که از هر ظلمتی گردم رها
و ز فروغ شمس رویش سینه را سینا کنم

آمدم اینجا که گر بیرون شود از گتم غیب
همچو عیسی (ع) اقتدا بر آن شه والا کنم

آمدم اینجا به امیدی که چون اصحاب او
بعد از این دیگر به زیر خیمه‌اش مأوا کنم

بعد از این می‌سند - یا رب - با دو صد اندوه و غم
باز هم از دوری او دیده را دریا کنم

در قبال نعمت عشقش نظیر «ملتجی»
عاجزم از آن که شکر ایزد یکتا کنم*

* اگر عاشقی عازم خانه خدا باشد و بخواهد در شهر و دیار خود این غزل را با
مولایش حضرت بقیه الله الاعظم - روحی له الفدا - زمزمه کند، لازم است کلمات «آمدم اینجا»
را به «می‌روم آنجا» و کلمه «این» را در دو بیت ماقبل آخر به «آن» تبدیل کند.

خاكِ قدوم

۹۹

کی می‌شود به صورت ماهت نظر کنم؟

دل را ز نور روی تو رشك قمر کنم؟

عمری در انتظار نشستم؛ چه می‌شود

از کوچه وصال تو روزی گذر کنم؟

روزی به جای پای تو گر چشمم اوفتد

خاكِ قدوم پاكِ تو گُحلِ بصر کنم

خود را به خاکساری درگاه قدس تو

در پیشگاه خالق خود مفتخر کنم

در حسرت وصال تو جانم به لب رسید
کی می‌شود به جانب کویت سفر کنم؟
تا چند ز آتش غم هجر تو همچو شمع
دامن ز اشک چشم به رهمانده تر کنم؟
این بوده آرزوی من اندر تمام عمر
در خدمت تو روز و شبم را به سر کنم*

*. انسان باید همت خود را همیشه بالا برد و اگر در مقام تقاضا و تمنا از اولیای خود برمی‌آید به طلب حوائج کوچک دنیوی اکتفا نکند. حضرات معصومین-علیهم‌السلام- دوست دارند که دوستانشان با همت عالی و در رسیدن به کمالات و مقامات معنوی بلند پرواز باشند و از ایشان طلب یاری کنند. چه مانعی دارد که ما از امام عصر-روحی‌الفداه- مُصِرّاً بخواهیم ما را در ردیف یاوران خود در دنیا و آخرت قرار دهند و اگر این لیاقت را نداریم آن را هم تفضلاً مرحمت فرمایند؟!
مرحوم کلینی در کتاب «الروضه» حکایتی را از قول حضرت باقر-علیه‌السلام- نقل می‌کند که خلاصه آن این است:

پیش از آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت مبعوث شود در طائف مهمان شخصی شد که از آن حضرت پذیرایی شایانی نمود. بعد از آن که پیامبر خدا به رسالت مبعوث شد آن شخص طائفی به خدمت پیامبر خدا-صلی‌الله‌علیه‌وآله- آمد. بعد از آن که مسلمان شد عرض کرد یا رسول الله، من میزبان طائف شما هستم. حضرت فرمود: «حاجت تو چیست؟» عرض کرد: دوپست رأس گوسفند با چوپان‌هایی برای آنها. آن حضرت دستور داد تا به او دادند.

بعد از آن که مرد طائفی رفت، آن حضرت فرمود: «چه می‌شد این مرد همان چیزی را از من می‌خواست که آن عجزه بنی‌اسرائیلی از حضرت موسی-علیه‌السلام- خواست.» عرض کردند یا رسول الله، داستان چیست؟ فرمود: «وقتی حضرت موسی می‌خواست از مصر به شام برود خدای تعالی به او فرمان داد استخوان‌های حضرت یوسف را نیز همراه خود به شام منتقل کند. وقتی جویای قبر یوسف پیغمبر شد به او گفتند: تنها

هر لحظه‌ای که با خطری روبرو شوم
با نام دلربای تو دفع خطر کنم

زان رو به آستانهٔ تو «ملتجی» شدم
تا کسب اعتبار از این خاک در کنم

←
فلان پیرزن جای قبر یوسف را می‌داند. سراغش را گرفت تا او را پیدا کرد و تقاضای خود را اظهار داشت و فرمود: در عوض، بهشت را برای تو ضمانت می‌کنم. عرض کرد آنچه خودم می‌خواهم باید برای من ضامن شوی. خدای تعالی به حضرت موسی وحی کرد: خواستهٔ او بر تو گران نباشد. او را در تقاضای خود آزاد بگذار. حضرت موسی فرمود: چه چیزی را برای تو ضمانت کنم؟ عرض کرد: تقاضای من این است فردای قیامت با تو در بهشت هم‌درجه باشم.»

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود: «چه می‌شد که خواست این مرد طائفی از من همان خواهش آن زن پیرزن بنی اسرائیلی بود از حضرت موسی؛
علیه السلام؟!»

ای دوست، به یک نگاه ما را بنواز
و ز لطف عمیم خود گدا را بنواز
در راه وصال تو ز پا افتادم
این عاشق افتاده ز پا را بنواز

بود مهر تو بر دیوار دل حک
نمی‌گردد از آن یک لحظه منفک
بود مردود حق آن کس که دارد
در اوصاف کمال ذره‌ای شک

هر که جز راه ترا پوید هلک
یا سخن از غیر تو گوید هلک
ای که محبوب خدایی، گر کسی
دیگری را جای تو جوید هلک

ای که در حُسن و کمالاتی تک
مثل تو دیده کجا چشم فلک؟
ورد عشاق تو دائم این است:
عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فِرَجَكَ

کشتی امید

۱۰۰

ماند اگر آرزوی وصل تو بر دل، چه کنم؟

گر نشد نعمت دیدار تو حاصل، چه کنم؟

سال‌ها عاشق دیدار توام؛ گر در گور

ببرم حسرت آن شکل و شمایل چه کنم؟

گر مرا با همه عصیان و خطا در محشر

نشود مرحمت و لطف تو شامل، چه کنم؟

مشکلات من بیچاره ز حد افزون شد

گر مرا حل نشود این همه مشکل، چه کنم؟

سغیم این است قدم در ره تو بگذارم
گر بود سعی من دلشده باطل چه کنم؟

نشود نکبت غفلت اگر از دل زائل
من بیچاره در مانده غافل چه کنم؟

تو اگر وا نکنی سلسله جهل مرا
من و نادانی و این بند سلاسل چه کنم؟

با هوی و هوس آمیخته شد آب و گلم
مانده پای من و امانده درین گل؛ چه کنم؟

گر در این بحر حوادث که بسی پر خطر است
نرسد کشتی امید به ساحل، چه کنم؟

من به تو «ملتجی» ام؛ روی دلم جانب تست
گر نباشد سوی من قلب تو مایل چه کنم؟

طیب دردها

۱۰۱

مادرا، می‌آیم و حق تو احیا می‌کنم
دشمنانت را یکایک خوار و رسوا می‌کنم

از خدا اذن ظهورم را تقاضا کن که من
عقده‌های قلب پُر خون تو را وا می‌کنم

بهر عشاقی که مرغ روحشان پر می‌زند
قبر مخفی تو را، البته، پیدا می‌کنم

روضه‌ای جان‌سوز می‌خوانم کنار قبر تو
چشم عشاق ترا از گریه، دریا می‌کنم

چون که آیم در کنار قبر پیغمبر (ص)، ز خاک
قاتلت را می کشم بیرون و غوغا می کنم

پیکر آن سنگدل را می برم بالای دار
پس عذابی سخت بهر او مهیا می کنم

زنده می سازم هواداران آن نامرد را
پشته‌ها از کشته‌های خصم برپا می کنم

بهر خونخواهی تو با ذوالفقار حیدری
سیل خون روی زمین جاری ز اعدا می کنم

هر که با اعدای تو طرح رفاقت ریخته
بی تأمل، ملحق او را هم، به آنها می کنم

من مطیع امر و فرمان توأم تا زنده‌ام
هر چه - ای مادر - دهی دستور، اجرا می کنم

«ملتجی»، بهر ظهورم هر که بنماید دعا
من هم از بهر اجابت، دست بالا می کنم

سفینه ناجی

۱۰۲

تا سر به پای عترت طاها سپرده‌ایم
خود را به لطف خالق یکتا سپرده‌ایم

از پیروان واقعی آل احمد (ع) ایم
تا گوش دل به گفته آن‌ها سپرده‌ایم

خود را به یک سینه ناجی ز لطف حق
در موج پرتلاطم دریا سپرده‌ایم

از گردباد حادثه‌ها ایمنیم از آنک
خود را به حصن امنی تو لا سپرده‌ایم

تا جلوه‌گاه نور خدا قلب ما شود
خود را به قلب نخله سینا سپرده‌ایم
تا موت را برای ابد چاره‌ای کنیم
خود را به نفحه‌های مسیحا سپرده‌ایم
کی وحشتی ز برزخ و حشر و قیامت است
ما را که دل به سید بطحا سپرده‌ایم؟
آن سان که داده دل ز کف از عشق، مرتضی (ع)
دل را به مهر امّ ابیها (س) سپرده‌ایم
اشک سرور و ماتمشان را، به دست حق
امروز بهر حاجت فردا سپرده‌ایم
تا از گزند گریح حوادث مصون شویم
خود را به دست یوسف زهرا (س) سپرده‌ایم
یا ابن الحسن (عج)، همیشه سرافراز بوده‌ایم
تا سر بر آستان تو مولا سپرده‌ایم
چون «ملتجی» - که هست به دام غمت اسیر -
دل را کجا به نکبت دنیا سپرده‌ایم؟

مونس شکسته دلان

۱۰۳

کی می شود به رهبر خود اقتدا کنیم؟
در راه یاریش سر و جان را فدا کنیم؟

از بهر رونمای جمال منیر او
این جان بی لیاقت خود را عطا کنیم

از لطف حق همیشه و هر جا علی الدوام
با سوز دل برای ظهورش دعا کنیم

درمانده هر کجا که شویم، از صمیم دل
آن مونس شکسته دلان را صدا کنیم

ما ریزه‌خوارِ خوانِ عنایات آن شهیم
کی حقّ شکرِ نعمت او را ادا کنیم؟

ای مهربانِ طبیب، بگو دردِ هجر را
باید کجا و از چه طریقی دوا کنیم؟

چشمِ طمع به دست تو یک عمر دوختیم
دامانِ لطف و جود تو را کی رها کنیم؟

در جمعِ عاشقان و محبتانِ مخلصت
با یادِ جانفزای تو هر دم صفا کنیم

یا صاحب‌الزّمان (عج)، به تو تا «ملتجی» شدیم
کی رو به سوی درگه غیر شما کنیم؟

رونمای تو

۱۰۴

تاچند در فراق تو آه و فغان کنیم؟
باید مگر ز غصه تو ترك جان کنیم؟
ما از میان خلق تو را برگزیده‌ایم
بیهوده نیست ناز به هفت آسمان کنیم
این جان بی‌لیاقت ما رونمای توست
با دیدن جمال تو تقدیم آن کنیم
کی حاضریم عشق خدادادی تو را
تعویض با حکومت کل جهان کنیم؟

ما هم در آرزوی وصال تو سوختیم
لطفی که در جزیره خضرا مکان کنیم

آیا شود قبول کنی تا شبی تو را
در کلبه محقر خود میهمان کنیم؟

ما - چون به حصن امن تو هستیم «ملتجی» -
خود را ز هر چه فتنه بود در امان کنیم

دام غم عشق

۱۰۵

گر تو ما را ز در خویش برانی، چه کنیم؟
سوی خود از کرم و لطف نخوانی، چه کنیم؟

فقر محضیم و به سوی کَرَمَت رو کردیم
گر تو ما را سر خوانت ننشانی، چه کنیم؟

ما به دام غم عشق تو گرفتار شدیم
گر از این دام تو ما را برهانی چه کنیم؟

سعی ما در طلب کوی تو بی حاصل بود
ندهی گرز خود - ای دوست - نشانی، چه کنیم؟

خود تو باید به لقاییت برسانی ما را
گر تو ما را به لقاییت نرسانی، چه کنیم؟
گر به ما - تشنه دیدار جمالت ای دوست -
جرعه‌ای از می وصلت نچشانی چه کنیم؟

گر نیایی سر بالین گرفتارانت
موقع رفتن از این عالم فانی، چه کنیم؟

تا مصون از غضب و قهر خداوند شویم
ندهی گر تو به ما خطّ امانی، چه کنیم؟

همچنان «ملتجی» ات بیم بود؛ گر ما را
واگذاری تو به خود، کمتر از آنی، چه کنیم؟

شمیم زلف

۱۰۶

می‌میرم از فِراقَت؛ تا کی رخ تو پنهان؟

تنها بود وصالِ داروی درد هجران

ای برق چشم مستت سوزانده تار و پودم

از آتش جدایی دیگر مرا مسوزان

در کوچه‌های هجران تا چند در تکاپو؟

کی عاشق تو یابد در کوی وصل سامان؟

از آن شمیم زلفت جان را طراواتی بخش

چون بوی گل که بخشد رونق به باغ و بوستان

من جرعه‌نوش جام عشق تو از قدیمم

تا زنده‌ام ز لطفت زان باده‌ام بنوشان

از شائق جمالت، دیوانه وصال

سرزنده با خیالت، رخسارِ خود می‌پوشان

غیر از تو «ملتجی» را نبود پناهگاهی

در این جهان و برزخ، در حشر و نشر و میزان

سلیمان زمان

۱۰۷

عید ما روز ظهور تو بود؛ مهدی (عج) جان
شوق ما فیض حضور تو بود؛ مهدی (عج) جان

دیده‌ام گر چه ز هجران تو خون است ولی
روشن از پر تو نور تو بود؛ مهدی (عج) جان

تا ظهور تو مقرر نشود محزونی
عید ما روز سرور تو بود؛ مهدی (عج) جان

طور اگر جلوه‌گه نور خدا بر موسی است
دل عشاق تو طور تو بود؛ مهدی (عج) جان

کلبه ام می شکنند رونق کاخ شاهان
از کنارش چو عبور تو بود؛ مهدی (عج) جان
ای سلیمان زمان، پادشه مَلک وجود،
خلق عالم همه مور تو بود؛ مهدی (عج) جان

نبرد این همه الطاف ترا از یادش
«ملتجی» عبد شکور تو بود؛ مهدی (عج) جان

یا صاحب الزّمان...

۱۰۸

سر می‌نهم به پای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)

جان می‌کنم فدای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)

تقدیم می‌کنم سر و جان را ز فرط شوق

گر بشنوم صدای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)

صد مرحبا بر آن که گرفته است توشه‌ای

از روی دلربای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)

آری؛ صفای مجمع سوتهدلان همه

می‌باشد از صفای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)

و الله بر تمام سلاطین روزگار
دارد شرف گدای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)
بیگانه است با همه بیگانگان تو
شد هر که آشنای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)
مشمول لطف حق نشود آن کسی که نیست
مشمول او دعای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)
از ارتکاب هر عملی قصد عاشقان
اوّل بود رضای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)
شکر خدا که با همه بی لیاقتی
دل های ماست جای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)
ما را برای روز جزا زاد و توشه ای
نبود مگر ولای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)
کی می شود به دیده ما جلوه گر شود
رخسار حق نمای تو؟ یا صاحب الزّمان (عج)
کی از کنار بیت خدا می شود بلند
آن صوت جانفزای تو؟ یا صاحب الزّمان (عج)
بر این مریض جان به لب از درد افتراق
کی می رسد دوائ تو؟ یا صاحب الزّمان (عج)
خود واقفی که «ملتجی» ات در تمام عمر
دارد به سر، هوای تو؛ یا صاحب الزّمان (عج)

صفای زندگی

۱۰۹

ای عزیز جان و دل، يك گوشهٔ چشمی به ما کن

دردهای بی‌دوای دوستانت را دوا کن

یا لیاقت ده که تا باشیم جزو یاورانت

یا که ما را از کرم، با یاورانت آشنا کن

عمر ما بگذشت اما با فراق روی ماهت

ای ولی نعمت، به ما توفیق دیدارت عطا کن

تا به کی باید به زندان فراق ناله کردن؟

دست ما را گیر و از زندان هجرانت رها کن

یا که این درماندگان را در کنار خویش بنشان
یا برای غربت آنها ز سوز دل، دعا کن

زندگی را کو صفائی بی وجود حضرت تو؟
پس قدم بر چشم ما نه؛ زندگی را با صفا کن

غیر تو از کس نخواهم خواست حاجت‌های خود را
مبتلا در دام عشق خویش را حاجت روا کن

دست و پایی نیست دیگر تا زخم در جستجویت
رحمی آخر بر من افتاده بی دست و پا کن

ناتوان شد «ملتجی»؛ خواند ترا، او را مدد کن
خود نفرمودی مگر: «ای ناتوان، ما را صدا کن»؟

سپیده صبح

۱۱۰

باب رحمت به روی ما واکن

درد ما را - بیا - مداوا کن

ای که دست گره گشا داری،

گره از کارهای ما واکن

از عنایات خویشتن امشب

دل ما بزم ما مصفا کن

بزم ما را به یک قدم رنجه

وادی ذی طوی و رضوی کن

چشم ما را - که مانده بر ره تو -

بر رخ ماه خویش بینا کن

جلوه‌ای! ای حقیقت انوار

سینه را رشك طور سینا کن

از افق سر زن؛ ای سپیده صبح

روشن این تیره‌شام یلدا کن

قسمت عاشقان بی دل خویش

سفری هم به سوی خضرا کن

ای امام جماعت شیعه

تو دگر روی بر مصلا کن

ای که کانون عشق تو دل ماست

لحظه‌ای روی چشم ما جا کن

ای سلیل قداست و تقوی

همه را جزو اهل تقوی کن

ای امیر تمام موجودات

حکم قرآن - بیا و - اجرا کن

صِلَةُ شَعْر «ملتجی» را هم

در خورشان خویش اعطا کن

نگاه کریمانه

۱۱۱

بیا؛ ای گلبن امید، دل‌ها را مصفا کن
جهان پیر را از عطر و بوی خویش برنا کن
بیا از پشت ابر غیب - ای شمس هدی - بیرون
تجلی کن؛ ز نور خود جهان را رشک سینا کن

ندارد اعتنایی خلق بر آئین یزدانی
بیا حکم خدا را بین مخلوقات اجرا کن
نشسته داغ قبر مادر مظلومه‌ات بر دل
بیا و قبر زهرا (س) را برای شیعه پیدا کن

برای آن که داد عترت مظلوم راگیری
قیامت با قیام خویشتن - ای دوست - برپاکن

به درگاه تو عمری التجا بردم به امیدی
مراهم در ردیف یاوران خویش احصاکن

الا ای آن که گیری دست هر افتاده از پا را،
نگاهی هم کریمانه به این افتاده از پاکن

برای آن که گیری بهره‌ها از عمر ناقابل
فقط - ای «ملتجی» - با آل پیغمبر (ص) تو سوداکن

تمنای نگاه

۱۱۲

به جان مادرت - شاهها - نگاهی جانب ما کن
دل پُر درد ما را با نگاه خود مداوا کن

قدم نه روی چشم عاشقان چشم بر راهت
فضای بزمشان را با قدوم خود مصفا کن

تو - ای گل - کی شکوفا می شوی در گلشن هستی؟
بیا و بلبلان بی دلت را مست و شیدا کن

تو را ذات الاهی پنجه مشکل گشا داده
عنایت کن؛ گرهها را ز کار عاشقان وا کن

گرهها و اشود اما به دیدار جمال تو
به ما توفیق دیدار جمال خویش اعطا کن

بیا و دیده ما را به رخسارت منور کن
جهان را هم ز لوٹ شرک و ناپاکی مبرا کن
الا ای محیی قرآن و دین، با قلب بشکسته
ز درگاه خدا امشب ظهور خود تمنا کن

دلش خواهد که در کوی تو گیرد منزل و مأوا
نصیب «ملتجی» - یا ابن الحسن (عج) - وادی خضرا کن

گل امید

۱۱۳

پرده از روی ماه خود واکن

مهر و ماه و نجوم رسواکن

تا قبول خدا شود فردا

دین ما را بیا و امضاکن

ریشه نخل یأس را برکن

گل امید را شکوفاکن

ای که خواندی به سوی خود ما را

دعوت خویش آشکاراکن

دست بر ذوالفقار حیدر زن
دفع دشمن تو بی محابا کن

ریشه ظلم را بکن از بیخ
عدل را استوار و بر پا کن

با همان قدرت خداوندی
دادخواهی ز خیل اعدا کن

ذلت دشمنان دین برسان
عزت اولیا هویدا کن

بار غم از دل علی (ع) بردار
قلب زهرا (س) ی او تسلا کن

قبر مخفی مادر خود را
بهر عشاق خویش پیدا کن

جان زهرا (س) دگر ظهورت را
از خداوند خود تقاضا کن

حکم حق را چنان که خود دانی
در تمام نقاط اجرا کن

حرف بسیار و مختصر گویم:
رفع هر ظلم و جور از ما کن

«ملتجی» را کنار خود بنشان
قطره را متصل به دریا کن

اسیر دام هجر

۱۱۴

در نماز شب مرا - ای دوست - گاهی یاد کن
با دعای خویش این درمانده را امداد کن

سال‌ها صید تو و گشتم اسیر دام هجر
صید خود را دیگر از زندان غم آزاد کن

ای که آبادی دل‌ها از عنایت‌های تست
قلب ویران مراهم از کرم آباد کن

راه ما را سد کن - ای جان جهان - از غیر خویش
در عوض هر لحظه ما را سوی خود ارشاد کن

این دل طغیانگرم را، با نگاهی، رام کن
نفس سرکش را به امر خویشتن مُنقاد کن

دارم از لطف تو امید آن که روز رستخیز
دست من گیر و رها از وادی مرصاد کن

قلب عشاق تو می‌گردد ز دیدار تو شاد
«ملتجی» را هم گهی با جلوه خود شاد کن

آشنایی مستقیم

۱۱۵

گوشه چشمی به سوی این گدای خویش کن

این گدا را از کرم غرق عطای خویش کن

ای که باشد دید تو بر عالم امکان محیط،

یک نگاه مرحمت هم زیر پای خویش کن

ای که دارد کعبه حتی از صفای تو صفا

با صفا هم بزم ما را از صفای خویش کن

تشنه اما تشنه آن باده عشق توایم

مست ما را دائم از جام ولای خویش کن

ای که می‌گویند در رضوایی و در ذی طوی
کلبه تاریک ما را ذی طوای خویش کن
یا بیا یک شب قدم بگذار بر چشمان ما
یا که ما را میهمان اندر سرای خویش کن
هر که مشمول دعاهاى تو شد از غم برست
جمع ما را نیز مشمول دعای خویش کن
آشنایی با غلامانت اگر چه نعمتی است
«ملتجی» را مستقیماً آشنای خویش کن



امواجِ فتن

۱۱۶

درد جانسوز مرا از کَرمت درمان کن
مشکلات منِ ماتمزده را آسان کن

عمر من طی شده در حسرت دوران وصال
آنچه باقی است از این عمر در آن دوران کن

چه خطرها که ز دریای فتن موجزن است!
در امانم تو از این مهلکه طوفان کن

تیشه عدل در آن دست خداوندی گیر
کاخ کفر و ستم از پایه و بن ویران کن

ای عزیزی که نهان از نظری، ظاهر شو

جلوه‌گر عزت آل‌علی (ع) و قرآن کن

من ندانم که چه خواهم ز تو؛ ای معدن حُسن

در خور مرحمت خویش به من احسان کن

تا که در چهره نورانی تو محو شود

«ملتجی» را به سراپرده خود مهمان کن

کنبینهٔ اکرام

۱۱۷

گهی يك گوشهٔ چشمی به سوی این غریبان کن
غریبان جدا از آشنا را شاد و خندان کن
تو - که بیگانگان را هم ز درگاہت نمی رانی -
نگاهی هم به این دلدادۀ سر در غریبان کن*

* در سیرۀ حضرات معصومین - علیهم السّلام - می بینیم اگر بیگانه‌ای هم برای طلب حاجتی به ایشان مراجعه می کرد، نا امید بر نمی گشت. از عنایات امام عصر - روحی له الفداء - هم شواهد زیادی در دست داریم که به نقل مختصر یکی از آن ها اکتفا

شرار هجر تو سوزاند جان عاشقانت را
بیا با وصل خود این شعله را بر ما گلستان کن

به خلوتخانه قربت نباشد گر مرا راهی
به مهمانخانه مخصوص خود يك لحظه مهمان کن

مریض عشق را نبود طبیبی غیر تو هرگز
طیبیا! رحمتی! بیمار درد خویش درمان کن

به لب جانم رسیده در شب تاریک هجرانت
قدم بر چشم من بگذار و بزمم را چراغان کن

بیا از پشت ابر غیبت - ای تابنده مه - بیرون
ز نور روی خود کون و مکان را نور باران کن

تو - ای دست خدا - با ذوالفقار جدّ خود، حیدر
بیا و کاخهای ظلم را از پایه ویران کن

تو - که گنجینه اکرام و احسان و عنایاتی -
به قدر شأن خود با «ملتجی» همواره احسان کن

←

نجات دهم». پس از نظرم غائب شد.

اندکی راه رفتیم. به قریه مذکور رسیدیم. رفقای من روز بعد به آنجا وارد شدند. چون به حله رسیدیم نزد سید فقها، سیدمهدی قزوینی رفته قصه خود را نقل نمودم. ایشان معالم دین را به من آموخت. از ایشان خواستم دستوری دهند تا مجدداً خدمت آن حضرت مشرف شوم. دستوری مرحمت فرمودند که بعد از عمل به آن، دم دروازه کربلا صاحب خود را به هیأت طلاب عجم دیدم که عمامه سفیدی بر سر داشت. دست مرا گرفت و از دروازه رد کرد. دیگر او را ندیدم.

ای حجت کردگار سرمد، عَجَل
موعود خدا و آل احمد، عَجَل
هر عاشق تو ز سوز دل می گوید:
ای منتقم آل محمد (ص)، عَجَل

گرچه یک عمری بود در خواب غفلت خفته‌ام
شکرلله هر چه گفتم در ثنایت گفته‌ام
می برم چون نام دلجویت، دلم روشن شود
چون شوم غافل ز تو، بیچاره و آشفته‌ام

ای گلبن گل‌های جهان، خار تو هستم
آن خار که رونیده به گلزار تو هستم
بر درگاه شاهان و سلاطین شعرایند
صد شکر که من شاعر دربار تو هستم!

الا ای روشنی‌بخش ضمیرم،
بگو از کجاست سرراغت را بگیرم؟
از آن ترسم که بعد از این همه هجر
نندیده روی ماهت را بمیرم

مایهٔ افتخار

۱۱۸

ای گل روی ماه تو شکوفهٔ بهار من
غنچهٔ ناز لعل تو صفای لاله‌زار من

خلق اگر چه می‌کنند سرزنش من به عشق تو
عشق تو تا ابد بود مایهٔ افتخار من

چگونه شکر آن همه عنایت ترا کنم
از آن که هست لطف تو همیشه غمگسار من

از آن زمان که بسته‌ام دل به کمند موی تو
حسرت دیدن زُخت مانده به قلب زار من

عزیز روح جان من! نگار مهربان من!
چه می‌شود که بنگرم نشسته‌ای کنار من؟

عمر اگر به سر رسد، پیک اجل ز در رسد
بیا کنار بستم، لحظه احتضار من

بیا که جان خسته را به پای تو بیفکنم
اگر فُتد به روی تو دیده اشکبار من

«ملتجی» ام به درگهت، ترا به جان مادرت
ز کف رها مکن دمی زمام اختیار من

فارس البزاز*

۱۱۹

فکر دیدار تو بیرون نرود از سر من
همه جا صورت ماه تو بود منظر من

از غم دوری تو خون دلم بود که ریخت
اشک سرخی که شب و روز ز چشم تر من

راه باریک و خطر گرچه بسی نزدیک است
چه غم از آنکه تویی در همه جا رهبر من؟!*

ساغر دل ز می عشق تو لبریز نشد
پر کن از باده مخصوص و لا ساغر من
آمدم بر در شاهنشاه عالم، که ز لطف
اختیار همه را داده به او داور من

لطف فرما و مرانم دگر از درگه خویش
ای تو تنها همه امید دل مضطر من

حسن غیر تو دگر جا نگرفته است به دل
نیست جز شخص تو دیگر احدی دلبر من

جسم بی جان مرا با نفست امدادی
ای دم عیسویت نفعه جان پرور من

ایمن از موج بلا و خطرم زیرا هست
عشق تو کشتی من، حلم تو هم لنگر من

زهد هر «ملتجی» ات دوری از اغیار است
زهد ممدوح جز این نیست، به حق باور، من

چیزی کم ندارم

۱۲۰

تو را از لطف حق دارم که چیزی کم ندارم من

تمنای مدد از عالم و آدم ندارم من

همیشه از خدا خواهم که باشم جزو یارانت

تقاضای مقام و رتبه و درهم ندارم من

در آن حدی که می باشد هوای وصل تو در سر

هوای بیت و رکن و مشعر و زمزم ندارم من

نشاط قلب من در دیدن روی تو می باشد

تویی تا مخفی از چشمم دل خرم ندارم من

شفابخشی به غیر از انس با یاد تو و عشقت
برای غصه‌های قلب پر دردم ندارم من

به قربان تو! ای تنها انیس قلب پرخونم،
به خلوت خانه دل، غیر تو، همدم ندارم من

خیال وصل تو عمری پریشان کرده این دل را
جدا از تو هوای باغ رضوان هم ندارم من

برای گفتن راز دل پر درد و سوزانم
- خدا داند - کسی را غیر تو محرم ندارم من

به دریای حوادث «ملتجی» بر فلك ایمانم
تویی تا ناخدا باکی ز موج غم ندارم من



بنده زندانی

۱۲۱

می‌کشد کار مرا عشق تو آخر به جنون
بس که سرگشته مرا کرده به دشت و هامون

همه جا در نظرم هستی و اما افسوس!
خبرم نیست که بر من نظرت باشد چون؟

سیل خون دائماً از چشمه چشمم جاریست
گوئیا دیده من برده سبق از جیحون

بس که دل خون شده از درد فراق - ای دوست -
بهتر آن است که نامش بنهم: لُجّة خون

رحم کن؛ رحم بر این بنده دلخسته خویش

گشته زندانی بحر غم تو چون ذوالنون

وای بر من! اگر از خویش مرا دور کنی

آن که شد رانده ز درگاه تو باشد ملعون

تا بود شامل او لطف تو در هر حالی

«ملتجی» را چه غم از جور و جفای گردون؟

پدر مشفق

۱۲۲

ساحت دل‌های ما روشن بود از یاد تو
مشکل لاینحل ما حل شود با «ناد»^{*} تو

ساقط از هستی شود خلق دو عالم بی دریغ
گر نباشد کمتر از یک لحظه‌ای امداد تو

می‌کنم در پرتگاه جهل و نادانی سقوط
گر نگردد شامل من نعمت ارشاد تو

۳۱۴

*. اشاره به « نَادٍ عَلِيًّا مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ ... ».

مسألت دارم ز درگاه الاهی روز و شب

درک دوران ظهور و رجعت اجداد تو

یا ابا المَشْفِق، یتیمان برده در سر جیب غم

کی بیفتند سایه تو بر سر اولاد تو؟

ظلم و جور و کفر عالم را فرا بگرفته است

کی شکوفا می شود دوران عدل و داد تو؟

«ملتجی»، از قلعه عشقش اگر خارج شوی

می کند سیل خروشان فتن، بنیاد تو

کحل بصر

۱۲۳

جانم فدای آن که کند جان فدای تو!

هستم غلام حلقه به گوش گدای تو

بیهوده خاک پای تو کحل بصر نشد

دارد شرف، چو عرش خدا، خاک پای تو

مأمور کرده حضرت حق جلّ قذرة

هر روز کعبه را به طواف سرای تو

تنها نه ما ز خوان تو هستیم بهره‌مند

ای ریزه‌خوار سفره تو ماسوای تو

هر کس برای امر - تو مولا - دعا کند
مشمول او شود به حقیقت دعای تو*

* یکی از بزرگترین توفیقاتی که خداوند تعالی به بنده مؤمن خود عنایت می‌کند، توفیق دعا برای سلامتی و تعجیل در امر فرج مولا صاحب‌العصر و الزمان - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - می‌باشد.

آن که دعاگوی حجت زمان خود باشد، دعای آن حضرت و طلب مغفرتی که آن بزرگوار برای دوستان خود می‌نمایند شامل او خواهد شد. اگر انسان بخواهد به امام زمان خود التماس دعا گوید راه آن این است که برای آن حضرت دعا کند.

داستان عبدالرحمان اصفهانی معروف است. این داستان را قطب‌الدین راوندی در جزء اول کتاب «الخراج و الجرائح» صفحه ۳۹۲ ضمن بیان معجزات حضرت امام علی بن محمد النقی - علیهما السلام - آورده است. خلاصه داستان این است:

عبدالرحمان شیعه بود. او در پاسخ به علت شیعه شدن خود گفت: به جهت معجزه‌ای که از امام هادی - علیه السلام - مشاهده کردم. حکایت این بود که من مردی فقیر بودم ولی با جرأت و زبان آور. در یکی از سال‌ها مردم اصفهان مرا با جماعتی به جهت تظلم نزد متوکل فرستادند. روزی در خانه او بودیم که به احضار علی بن محمد بن الرضا علیه السلام فرمان داد. از شخصی پرسیدم: این مرد کیست که متوکل به احضار او امر کرده است؟ جواب داد: مردی است از علویین که رافضه او را امام می‌دانند. ممکن است متوکل او را برای کشتن احضار کرده باشد. با خود گفتم: از جا حرکت نمی‌کنم تا بیاید و او را مشاهده کنم. ناگهان شخصی سوار بر اسب نمایان شد. مردم در طرف چپ و راست او به احترام صف کشیده بود. تا او را دیدم محبتش در قلبم جای گرفت. شروع کردم برای او دعا کردن و از خدا خواستم شر متوکل را از او دفع کند. مشغول دعا برای او بودم که آن جناب در حالی که نگاهش به یال اسب بود و از میان جمعیت می‌آمد به محاذات من رسید. روی مبارك به من کرد و فرمود: «خداوند دعایت را مستجاب کند و عمرت را طولانی گرداند و مال و اولادت را زیاد کند».

از هیبت او مرا لرزه گرفت: در میان رفقایم افتادم. پرسیدند تو را چه می‌شود؟ گفتم: خیر است. مطلب را به کسی نگفتم. وقتی به اصفهان برگشتم، خداوند در مال و اولاد و عمرم برکت داد و من به امامت کسی از دل من خبر داده است معتقد شدم.

و الله می زند به سر و سینه سنگ کفر

جز آنکه جاگرفته به زیر لوای تو

دنیا در انتظار ظهورت نشسته است

تا کی کند قیام تو امضا خدای تو؟

جان های عاشقان تو بر لب رسیده است

کی می رسد به گوش عوالم صدای تو؟

گر چشم «ملتجی» به زُخت وا شود شبی

یکباره جان خویش کند رونمای تو

←

امام زمان - علیه السلام - از نظر مقامات و کمالات همان امام هادی - علیه السلام - است. همه این ذوات مقدس نور واحدند. خوشا بر احوال کسانی که برای آن حضرت، نه تنها بعد از نمازهای یومیه یا هنگام انجام نوافل، که در هر حالی دعا می کنند! یکی از بهترین اوقات دعا برای تعجیل در امر ظهور و فرج آن بزرگوار، بعد از گریه در مصائب جانسوز جد گرامی او حضرت اباعبدالله الحسین - علیه السلام - است. مرحوم میرزا محمدتقی موسوی اصفهانی در صفحه ۴۶ جلد دوم کتاب مکیال المکارم می نویسد:

« إِنِّي لِأَدْعُو لِمُؤْمِنٍ يَذْكُرُ مُصِيبَةَ جَدِّي الشَّهِيدِ، ثُمَّ يَدْعُو لِي بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ وَ التَّأْيِيدِ ». « من برای مؤمنی که مصیبت جد شهیدم را یاد کند سپس برای تعجیل فرج و تأیید (امر من) دعا کند، دعا می کنم ».

اللَّهُمَّ، وَفَّقْنَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَام.

روشن شده از فروغ مهدی عالم
از مقدم او قلوب ما شد خرم
یارب! به گل وجود او کن امشب
عید فرج و ولادتش را توأم

لله الحمد که بر عشق تو شد بسته دلم
رشته مهر ز اغیار تو بگسسته دلم
مرغ دل گرد حریم تو پرو بال زند
نرسد تا به وصالت، نشود خسته دلم

ما که در سینه خود مهر تو اندوخته‌ایم
ز آتش عشق تو پروانه صفت سوخته‌ایم
به گدایی به در خانه تو بنشستیم
چشم امید به دست کرمت دوخته‌ایم

ما دل به غیر آل محمد (ص) نبسته‌ایم
از هر که دل نبسته به ایشان گسسته‌ایم
از بهر درک دوره نورانی فرج
در انتظار حضرت مهدی (عج) نشسته‌ایم

نعمت دیدار

۱۲۴

در انتظار دیدن روی دل‌آرای تو
مانده به ره دیده‌ این عاشق شیدای تو

ای به سفر رفته که چشمم به رخت شد سپید
کی ز در آیی که شوم محو تماشای تو؟

اگر شود قسمت من نعمت دیدار تو
به دیدگان خود کشم خاک کف پای تو

بهره ور از سفره احسان تو تنها نه من
خلق جهان ریزه خور خوان عطایای تو

روزی اگر دست برون آوری از آستین

جهان منور شود از آن یدِ بیضای تو

به حقّ حق، عقاید و صفات و اعمال کس

قبول حق نمی‌شود؛ مگر به امضای تو

طیب دردهای این «ملتجی»ات جز تو کیست؟

نیاز بیمار تو باشد به مداوای تو

تسلائی فاطمه (سج)

۱۲۵

شجر باغ «هل اُتا»یی تو

ثمر گلشن ولایی تو

آمری بر عوالم ملکوت

حاکم کل مایوایی تو

حجر و رکن و کعبه و زمزم

مشعر و مروه و صفایی تو

کی شناسد تو و مقامت را

آن که گوید ز حق جدایی تو؟

از جمال تو حق نمایان است

چون که مرآت حق نمایی تو

چه شود در کنار ما آبی؟

حجة ابن الحسن (عج) اکجایی تو؟

به تو چشم امید دوخته‌ایم

ای که امید انبیایی تو

منجی پیروان قرآنی

مُحیی دین مصطفایی (ص) تو

داد خواهی فاطمه (س) با تست

حامی حق مرتضایی (ع) تو

تو ولیّ الدّم شهیدانی

طالب خون اولیایی تو

در عزای حسین (ع) و آل الله

صاحب مجلس عزایی تو

تا تسلای فاطمه (س) باشی

شب جمعه به کربلایی تو

خلق اگر دردمند و بیمارند

درد مخلوق را دوائی تو

گر گره‌ها فتاده در کارش

«ملتجی» را گره‌گشایی تو

عین رضوان

۱۲۶

خدا را شکر! جانانم تویی تو
صفابخش دل و جانم تویی تو

سپهر دل بود روشن ز نورت
که خورشید درخشانم تویی تو

شفابخش دل و آرام جانی
دوای درد و درمانم تویی تو

نخوانم بی تو لایت خدا را
که اصل دین و قرآنم تویی تو

دل از عشق تو گلزاری است خرم

گل این باغ و بستانم تویی تو

نخواهم بی تو فرودس برین را

که عین باغ و رضوانم تویی تو

فدای نرگس مستت، که ناظر

بر احوال پریشانم تویی تو

دلَم بی عشق تو جز بیت غم نیست

نشاط بیت الاحزانم تویی تو

به راحت مانده چشم اشکبارم

فروغ چشم گریانم تویی تو

نشسته بر سر راحت به صد عجز

منم مور و سلیمانم تویی تو

دلَم راگر جفای خلق سوزاند

امید قلب سوزانم تویی تو

ز شرّ حادثات شوم دوران

یقین دارم نگهبانم تویی تو*

* در نامه‌ای از حضرت بقیةالله ارواحنا فداه - به مرحوم شیخ مفید - اعلی‌الله

مقامه الشریف - آمده است:

« إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ

اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ »

« ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر

نبرده‌ایم که اگر جز این بود، دشواری‌ها و مصیبت‌ها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان شما را

←

یقین دارم که با این رو سیاهی
شفیع جرم و عصیانم تویی تو

شدم تا «ملتجی» بر درگه عشق
یگانه حصن ایمانم تویی تو

←

ریشه کن می نمودند.»

در فقره بعد از این عبارات حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - به عامل اصلی مدد
خود به دوستانشان اشاره می فرمایند:

« فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَظَاهِرُونَا عَلَىٰ اتِّبَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنَاثَتْ عَلَيْكُمْ ... »

« تقوای خدا پیشه کنید و ما را یاری دهید تا از فتنه‌هایی که به شما روی آورده

شما را نجات بخشیم. » (احتجاج طبرسی، چاپ نجف / ج ۲ / ص ۳۱۸ به بعد)

تا معتصم به حبل خداوند سرمدیم
با دست پُرتوان الاهی مؤیدیم
شکر خدا که در همه گیرودارها
ما متکی به مهدی آل محمدیم

ای مقیم سر کوی تو مسیحا و کلیم
لله الحمد که هستم سر این کوی مقیم
هر کسی معتکف کوی تو شد، می باشد
دائماً بهره‌ور از جود و عطای تو کریم

ای دلبر عاشقان، تو را می خوانیم
ما، با همه توان، تو را می خوانیم
پیوسته، چه در سرور یا در ماتم
با جان و دل و زبان، تو را می خوانیم

تا محورخ نگار شیرین سخنیم
فارغ ز تعینات و از خویشتنیم
ما دل به کسی نداده الا یک عمر
دیوانه عشق حجة ابن الحسنیم (عج)

راه عشق تو

۱۲۷

به دام عشق توام صید بال و پر بسته

دل از علایق دنیا و خلق بگسسته

در انتظار نگاهی که بر وی اندازی

گدای راه تو عمری به راه بنشسته

طیب من، دل بشکسته را مداوا کن

که سخت قلب من از درد هجر بشکسته

کسی که عاشق صادق بود تو را - ای دوست -

بریده از همه خلق و با تو پیوسته

همیشه از در لطف تو خواهشم این است
کنی حسابم از آن عاشقان وارسته

به رحمت و کرمت این گدا بود محتاج
ترحمی بنما برگدای دلخسته

برای آن که شود «ملتجی» به حق نائل
کجا به غیر ره عشق تو رهی جُسته؟

گلشن مینو

۱۲۸

دل از هرکس سراغ او گرفته

سراغ آن گل مینو گرفته

گل من؛ آن که گلهای بهشتی

ز عطر دلکش او بو گرفته

مه من؛ آن که هر ماه فروزان

فروغ از آن رخ نیکو گرفته

اگر بوی خدا آید ز چیزی

اثر زان نفحة خوشبو گرفته

اگر تسخیر کرده ملک دل را
نه او با قدرت بازو گرفته؛

که با يك عشوه هر صاحب‌دلی را
به دامش آن کمان ابرو گرفته

خدا را شکر! مرغ وحشی دل
به خلق و خوی گرمش خو گرفته!

یقیناً صحت خود باز یابد
چو بیماری از او دارو گرفته

خوش آن آشفته آسوده خاطر
که آرامش از آن دلجو گرفته!

اگر چشمم به کوی اوست، این چشم
ضیاء از تربت آن کو گرفته

بود این رو سیاهی از من زار
اگر آن گلرخ از من رو گرفته

الا ای «ملتجی»! در سیر تکوین
عوالم خط مشی از او گرفته

گره بر پیشانی دلدار

۱۲۹

سخت افتاده به کار من افکار گره
چه کسی مثل تو و او می‌کند از کار گره؟
دیگری خواست ز کارم گرهی بگشاید
دیدم افتاد به آن کار دگر بار گره
زلف ما - پیش تر از آن که به دنیا آئیم -
خورده با زلف چلیپای تو - ای یار - گره
رشته عشق تو - ای سرگل گلزار وجود -
زده بر پای دل بلبل گلزار گره

مرغ دل را هوس وصل تو افکنده به دام
زده بر باد مگر مرغ گرفتار گره*؟

چون تو هم چشم خداوندی و هم دست خدای
يك نگاه تو کند باز چه بسیار گره!

«ملتجی»، از عمل زشت و صفات و بد ما
مگر افتاده به پیشانی دلدار گره؟!*

*. گره بر بادزدن یعنی کار عبث و بیهوده انجام دادن.



عنقای قدسی آشیان

۱۳۰

تو در اعماق دل‌ها جاگرفتی

چه جایی رفتی و ماواگرفتی!

به میدان صفا و حُسن، سبقت

ز هر محبوب روح افزاگرفتی

تو - ای دنیایی از زیبایی و عشق -

نه جا در دل که دل از ماگرفتی

نه تنها دل ز ما دلدادگانت

که از هر عاشق شیداگرفتی

تو آن عنقای قدسی آشیانی
که جا بر شاخه طوبی گرفتی

خطا گفتم؛ که بر طوبی مقیمی
تو جا در قرب «أو أدنی» گرفتی

به زیر سایه لطف عمیمت
تمام ماسوی الله را گرفتی!

خوشا بر آن که تا بیند جمالت
برایش پرده از سیما گرفتی

مرا در ساحل عشقت کشاندی
ولی از چشم من دریا گرفتی

برای فیض وصلت، «ملتجی» را
دعا کن، هر شبی احیا گرفتی

اکسیر نظر

۱۳۱

ای بهین خسرو با شوکت و فر؛ یا مهدی (عج)

وی منور ز رخت شمس و قمر؛ یا مهدی (عج)

اصل خیری تو ولی تا که نهان از خلقی

بر نیاید به جز از شر ز بشر؛ یا مهدی (عج)

لحظاتی که دل از یاد تو غافل بوده

رفته این عمر گرانمایه هدر؛ یا مهدی (عج)

این دل تیره و بی ارزش و ناقابل را

منقلب کن تو به اکسیر نظر؛ یا مهدی (عج)

آنکه سودا نکند با تو به بازار عمل
نبرد در دو جهان غیر ضرر؛ یا مهدی (عج)

اندر این موج خطرناکِ بلاها، از ما
که به غیر از تو کند دفع خطر؟ یا مهدی (عج)

رحم کن - ای پسر فاطمه (س) - بر ایتمت
کیست ایتمت تو را جز تو پدر؟ یا مهدی (عج)

حق چنین خواسته تا روز قیامت باشد:
حَبِّ تو جَنَّت و بغض تو سقر؛ یا مهدی (عج)

کوشش «ملتجی»ات در همه حالی این است
نرود جز ره تو راه دگر؛ یا مهدی (عج)

کوچهٔ امید

۱۳۲

دلَم از هجر تو شد زیر و زَبَر؛ یا مهدی (عج)
شوق دیدار تو عمری است به سر؛ یا مهدی (عج)

گر ملاقات جمال تو میسر نشود
شجر عمر کجا داده ثمر؟ یا مهدی (عج)

سر راه تو نشستیم؛ به امیدی که تو را
افتد از کوچهٔ امید گذر؛ یا مهدی (عج)

گرچه ناقابلیم - ای دوست - مرا امدادی!
تاکنم جانب کوی تو سفر؛ یا مهدی (عج)

مگر - ای ماه فروزان سپهر دل‌ها -

شب هجران تو را نیست سحر؟! یا مهدی (عج)

دائماً گوش به زنگم که مگر پیک وصال

آورد از تو به این خسته خبر؛ یا مهدی (عج)

نه که امروز شدم عاشق دیوانه تو

داده‌ام دل به تو از عالم ذر؛ یا مهدی (عج)

«ملتجی» هر که به لطف تو نشد، خواهد شد

هدف ناوک انواع خطر؛ یا مهدی (عج)

معیار اعمال

۱۳۳

مثل تو تاجوری، راهبری، سالاری

نبود در همه کون مکان دیاری

تو چه ماهی؟! که بود محو جمالت یوسف

چه نگاری تو؟! که هر دلشده را دلداری

به سلامت برسد عاقبتش ختم به خیر

گر که با نام تو آغاز شود هر کاری

اولین شرط قبولی عبادات تویی

زان که بر هر عملی روز جزا معیاری

دل غمگین مرا هم به پیامی بنواز
ای که خود بر دل سودازدگان غمخواری

حبّذا آن که تویی همدم او در هر حال!
وای بر آن که به غیر از توگزیند یاری!

نیستی گر چه عیان در نظر خلق ولی
«ملتجی» از تو به هر جا نگرد آثاری

چشم امید

۱۳۴

ما نپوئیم به جز راه تو راه دگری
یا نجوئیم به غیر از تو پناه دگری
سر راه تو نشستیم به صد عجز و نیاز
نشستیم ولی بر سر راه دگری
نزد حق، روز جزا - ای شه افلاک سریر -
نیست جز نوکری کوی تو جاه دگری
نبود عاشق مسکین تو را در بر خصم
غیر دل بستگی اش با تو، گناه دگری

شکر الله که به جز پر تو نور تو نیافت

بر سپهر دل ما پر تو ماه دگری

آن که از غیر طریق تو خدا را خواند

کافر است او که گزیده است إله دگری*

«ملتجی» - تا به نگاه تو برد چشم امید -

چه نیازی بود او را به نگاه دگری؟

* در زیارت جامعه کبیره می خوانیم:

« مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبْلَ عَنَّاكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ »

« هر که آهنگ خدا کند از شما (باید) شروع کند و آن کس خدا را به یکتایی

شناسد که طریقه‌اش را از شما پذیرد و هر که قصد حق داشته باشد به شما رو کند.»

حضرت صادق - علیه السلام - می فرمایند:

« ... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ

وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُوقَى مِنْهُ. فَمَنْ عَدَلَ عَنَّا وَ لَائِنَا، أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ

الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ... »

(اصول کافی / ج ۱ / ص ۲۶۱)

« اگر خدای تبارک و تعالی می خواست خود را به بندگانش بدون واسطه

می شناسانید ولیکن (این کار را نکرد و) ما را درها، جاده، راه و طریق معرفت خود قرار داد.

پس هر کس که از ولایت ما رو برگرداند یا دیگری را برتر از ما بداند از راه مستقیم و هدایت

منحرف است...»

ذره‌پرور

۱۳۵

ای دلبری که بر همه دلبران سری

کو در تمام دهر نظیر تو دلبری؟

هر ذره‌ای است ریزه خور خوان جود تو

مانند تو ندیده کسی ذره‌پروری

گویم به خاک زیر قدم تو: ای نگار

شکر خدای کن: که تو از عرش برتری

قدر تو را کسی نشناسد مگر خدای

حسن تو را، به غیر خدا، کیست مشتری؟

بنگر که در غیاب تو از شرق تا به غرب
طغیان نموده است ز هر سو ستمگری

از بهر ریشه کن شدن ظلم، عالمی
در انتظار، تا که تو دستی برآوری

خون جگر غذای محبّ تو تا به چند؟
تا کی به دوستان تو دشمن بود جری؟

بشنو صدای ناله دلدادگان خویش
گویند یکصدا همگی: «یا ابن العسکری (عج)»

غیر از تو «ملتجی» به کسی رو نیاورد
در کوب خانهات نزند باب دیگری

آیا شود که...

۱۳۶

خواهی ز خود امام زمان (عج) را رضا کنی
باید برای کار ظهورش دعا کنی

یا ابن الحسن، امام زمان، ای عزیز جان
«آیا شود که گوشه چشمی به ما کنی؟»

از قدر و جاهِ همچو تویی کم نمی شود
ما را اگر به ساحت خود آشنا کنی

این کار کار تست که ما را در این جهان
از چنگ نفس و سلطه شیطان رها کنی

تنها تویی طبیبم و تنها تو قادری

با يك نگاه، درد دلم را دوا کنی

کی مهلت ستمگر خونخوار سر رسد؟

پس کی تو دادگاه عدالت به پا کنی؟

گیری چو ذوالفقار علی (ع) را به دست خویش

احیای حق قاطبه اولیا کنی

این «ملتجی» - که هست سراپای او نیاز -

خواهد ز تو حوائج او را روا کنی

ای مسیحاتفس

۱۳۷

یادی از حال من خسته شیدا نکنی؟

درد جانسوز مرا از چه مداوا نکنی؟

گل گلزار بقا هستی و اما افسوس

اعتنایی تو به این بلبل شیدا نکنی

مردم از بی کسی و خوش به تو دل بستم من

پس چرا هم نفسی با من تنها نکنی؟

در وجود من بیچاره مگر خیری نیست

که به این بی سر و پا بنده تماشا نکنی؟

مردم از درد فراق تو؛ ندانم ز چه رو
- ای مسیحانفس - این مرده دل احیا نکنی؟

دل من شد هدف تیر بلاها، دستی

از چه رو بهر من غمزده بالا نکنی؟

گره افتاده به کار من دل خسته؛ چرا

عقده از کار فرو بسته من وا نکنی؟

طالب وصل توام؛ خواهش بی جاست مگر؛

که اجابت ز من این خواهش بیجا نکنی؟

طالب روی توام؛ از چه سبب بر رخ خویش

دیده را باز به بیداری و رؤیا نکنی؟

تشنه جام وصال توام و جان به لبم

از چه سیرابم از این آب گوارا نکنی؟

سوختم ز آتش حرمان تو اما افسوس

آتش شعله‌ور قلب من اظفا نکنی

تو همانی که «وَلَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»

چه توان کرد اگر حاجتم اعطا نکنی؟

لحن گفتارم اگر بی ادبی بود، ببخش

ای که با بی خوردان غیر مدارا نکنی

عاجز از وسوسه نفس بود در همه عمر

«ملتجی» را اگر از عیب، مبرا نکنی

به احترام او چرا...

۱۳۸

چرا - تو، ای شکسته دل - شور به پا نمی کنی؟

با دل غرق خون خود، خدا خدا نمی کنی؟

مگر نه آن که خسته ای ز درد جانگداز خود؟

درد و بلای خویش را چرا دوا نمی کنی؟

نشسته در کمین تو هزار خصم و خویش را

ز شر دشمنان خود چرا رها نمی کنی؟

دشمن راستین تو نیست به غیر نفس تو

چرا عدوی خویش را ز خود جدا نمی کنی؟

تو چون ز راه مانده‌ای، چنین ز پا فتاده‌ای
غیاثِ مستغیث را چرا صدا نمی‌کنی؟

برای آن که با صفا شود فضای قلب تو
چرا تو خویش را به آن گل آشنا نمی‌کنی؟

اگر امید داری از تو حق رضا شود، چرا
امام عصر خویش را ز خود رضا نمی‌کنی؟

خلاف می‌کنی و او ناظر کارهای تست!
تو از امام خویشتن چرا حیا نمی‌کنی؟

چه انتظاری داری از او که تو را مدد دهد
تویی که هیچ حاجت کسی روا نمی‌کنی؟

مگر نه عهد بسته‌ای روز آلت با خدا
به عهد خود - که بسته‌ای - چرا وفا نمی‌کنی؟

چرا زمام خویش را به حضرتش نمی‌دهی؟
به احترام او چرا ترك خطا نمی‌کنی؟

اگر خلاف امر او - «ملتجیا» - عمل کنی
بدان که، جز به خویشتن، به کس جفا نمی‌کنی؟

پشیمه حیوان

۱۳۹

شکر لله! همه جا هم نفس جان منی

ای که امید دل و دیده گریان منی

مدعی خواست مرا از تو جدا بنماید

غافل از این که تو آمیخته با جان منی!

لحظه ای از تو جدایی - به خدا - هست مُحال

چون تو روح من و دین من و ایمان منی

سنجش یوسف و حسن تو خطایی است بزرگ

کیست یوسف؟! که تو خود یوسف کنعان منی

به ولای تو، ندارم هوس باغ بهشت
هوس روی تو دارم که تو رضوان منی
دل و دین را به یکی جلوه ربودی از من
نسپردم به کسی دل؛ که تو جانان منی
طالع صبح امید من حرمان زده‌ای
شمع نورانی دل در شب هجران منی
گرچه گفتند نماز است تقرب به خدا
تو نماز منی و مایه قربان منی
گر که از درد فراق تو بمیرم، هرگز
نروم پیش طبیبی که تو درمان منی
تو دعاکن که خدا بگذرد از کرده من
غیر این نیست که تو عامل غفران منی
تشنه آب حیاتم؛ بچشانم - ای دوست -
جرعه‌ای؛ زان که تو خود چشمه حیوان منی
«ملتجی» فخر کند بر همه کون و مکان
گر بگویی تو به او: در صف یاران منی

تنها وجه الله

۱۴۰

ای که در نزد خدا صاحب عزّ و جاهی،
وی که در مملکت حُسن، تو شاهنشاهی،

مگر از سوی کسی، جز تو، به حق راهی هست؟!
یا که امروز بود، غیر تو، وجه‌اللهی؟!

آسمان گرچه پُر از اختر تابنده بود
نیست تابنده‌تر از روی مُنیرت، ماهی

چاره‌ای کن که دل غمزده مسرور شود
ای که از حال دل غمزندگان آگاهی

مگر از بحر عطای تو کم آید - ای دوست -

جرعه‌ای آب به لب تشنه‌رسانی‌گاهی؟

رحم کن رحم! که سرمایه‌ عمر از کف رفت

نیست دیگر به بساط من مسکین، آهی

«ملتجی» جان به لبش آمده از دوری تو

هست آیا به سرکوی وصال راهی؟

روح هستی

۱۴۱

از ابتدای هستی تا خلقت نهایی
پیدا نمی‌توان کرد همچون تو دلربایی
هرکس که روی ماهت از روی معرفت دید
دیگر کجا نماید بر غیر اعتنایی؟

روزی که می‌نشینی بر کرسی عدالت
اجرای حکم حق را تنها تو می‌نمایی

حق را - بیا - قسم ده بر فاطمه (س)؛ که شاید
از پشت ابر غیبت دیگر برون بیایی

حین تهجد خویش در ثلث آخر شب
بهر ظهور خود کن از سوز دل دعایی

ما دردمند و از غم بر لب رسیده جان‌ها
ما را از این مصائب کی می‌دهی رهایی؟

درد جدایی از تو سنگین‌ترین بلاهاست
إِنِّي بِكَ اسْتَعَدْتُ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلَاءِ

مسکین بینوا را اکرام از تو زیبد
مثل علی (ع) تو - ای دوست - مصداق «هل أتا»یی

ای روح هرچه هستی، وی رمز حق پرستی،
از ما مگر گسستی؟ کاینگونه بی‌وفایی

یک لحظه «ملتجی» را از خود جدا مفرما
یا سیدی و مولای، ثم استجب دعائی

دست کره‌گشا

۱۴۲

ای مونس دل و جان، دوران این جدایی
کی می‌رسد به پایان؟ آخر تو در کجایی؟

روزی ز دوری گل بر روی شاخه، بلبل
با سوز سینه می‌گفت: ای مرگ بر جدایی!

بیمارم از غم هجر؛ جانم به لب رسیده
بیمار جان به لب را کی می‌دهی دوايي؟

بر آستانت - ای یار - عمری در انتظارم
آخر چرا به رویم در را نمی‌گشایی؟

يك دم نظر بيفكن - جانا - به زير پايت

بنگر كه در ره تو افتاده بينوايي

در دام دورى از تو - يا ابن الحسن (عج) - اسيرم

مرغ اسير خود را كى مى دهى رهائى؟

آيا سزاست عمرى از هجر تو بسوزم

كى مى رسد به درمان اين آفت جدائى؟

عقده زكارم - اى دوست - با يك اشاره واكن

غير از تو كس ندارد دست گره گشائى

دانى كه «ملتجى» را در طول زندگانى

هرگز نبوده و نيست غير از تو ملتجائى

رحمت رحمان

۱۴۳

به قربان تو - ای مولا - که نبود چون تو مولایی

ز خلق اولین و آخرین - ای دوست - اولایی

تویی تا ناخدای فُلك ایمان، سرنشینت را

دگر از موجهای بحر طوفانی چه پروایی؟

تو آن دست توانای خداوندی که در عالم

- به هر کاری که می خواهی - چو ذات حق توانایی

به هنگام کرم ابری؛ به وقت حلم چون کوهی

اگر علم خلائق قطره‌ای باشد، تو دریایی

فتد آن لحظه از رونق دگر بازار مهرویان
که تو - ای ماه نورانی - نقاب از چهره بگشایی
ز یمن مقدمت - ای پاشاه کشور هستی -
چه کم گردد ز تو گر مجلس ما را بیارایی؟

اگر با عاشقان مُفلس خود هم‌نوا گردی
عجب نبود مرا - ای مونس جان - بس که آقای

به مهمانی طلب کردی پذیرایی کن از مهمان
که مهمان را بود بر میزبان حق پذیرایی

برای میهمانان بزم لطف خویش گستردی
تو خود آیا در این بزمی که گستردی نمی‌آیی؟

الا! ای رحمت رحمان! به این افتاده از پایت
نگاهی، التفاتی، رحمتی، لطفی، تسلایی

گرفته پرده‌های جهل و غفلت دیدگانم را
من کور از تو محجوبم؛ تو در هر جا هویدایی

تو بر این «ملتجی» خسته غمگین بیمارت
پناهی، همدمی، آرامش جانی، مداوایی

یا منتهی رجائی

۱۴۴

می‌نالَم از فِراقَت: محبوب من! کجایی؟
نفرین بر این غریبی! ای مرگ بر جدایی!
یک شب به فکر بودم در کنج خلوت دل
کآمد به گوش جانم یک صوت جانفزایی

می‌گفت: منتظر باش: کآید امید دل‌ها
چشمم به راه مانده: تاکی ز در آیی

رفتم به کعبه: شاید آنجا تو را بیابم
اما ندیدم از تو - افسوس! - ردّ پایی

در ذی طوی و رضوی گشتم؛ تو را ندیدم

اندر مدینه‌ای یا در خاک کربلایی؟

از هر کسی گرفتم - جانا - نشانی از تو

اما در آنچه گفتند دیدم بسی خطایی

قلب جریحه دارم خون شد ز درد هجران

آیا نمی‌گذاری بر زخم دل دوايي؟

غیر از تو کس ندارم؛ فریاد رس ندارم

جز تو هوس ندارم؛ یا منتهی رجائی!

افتاده‌گر به کارم بر روی هم‌گره‌ها

تنها تو داری - ای دوست - دست‌گره‌گشایی

شد «ملتجی» گدایت؛ هر دم زند صدایت

کای معدن عنایت، لطفی نمی‌نمایی؟

ولیی کریم

۱۴۵

تویی مشیت حق بر عوالم امکان*
تویی قرار و قوام مشیت سبحان

*. چهار بیت اول این قصیده ترجمه ابیات زیر است که از مرحوم بدیع الزمان

هندی است:

وَاللّٰهُ اَنْتَ قَرَارُهَا وَ قَوَامُهَا
بِاللّٰهِ - اَنْتَ مَحَلُّهَا وَ مَقَامُهَا
اَنْتَ الْوَلِيُّ لِصَرْفِهَا وَ هَامِهَا
لَوْلَاكَ مَا مَطَرَ الرِّیَاضُ غَمَامُهَا

اَنْتَ الْمَشِيَّةُ لِاِلٰهِ بِخَلْقِهِ
وَ اِذَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ نَزَلَتْ
اَنْتَ الْمَقْسَمُ لِلْاُمُورِ مُدَبِّرًا
لَوْلَاكَ مَا زَهَرَ الرَّبِيعُ بِجَنَّةِ

فرشتگان سما - چون فرود می آیند -

تویی محلّ هبوط تمامی آنان

تویی مقسم رزق و مدبر هر امر

تویی ولی و تویی پادشاه والاشان

بدون اذن تو هرگز گلی نمی روید

نمی چکد به زمین بی تو قطره‌ای باران

ندیده دیده گیتی، نظیر تو، دلبر

نزاده مادر هستی، شبیه تو، جانان

کجا به گلشن هستی است چون تو زیبا گل؟

که هست غیر تو طاووس روضه رضوان؟

کسی که بی تو بود، با خداست بیگانه

کسی که با تو بود، آشناست با یزدان

اسیر دام ولای تو هست آزاده

رها ز دام تو، زندانی است سرگردان

زمان اثر نگذارد به روی تو؛ زیرا

نیفتد از تو جلو، چون تویی امام بر آن

تو آن فرید زمانی که از پی ارشاد

روانه کرده به سوی تو، خلق را، قرآن

تو آن حبیب خداوندگار بیچونی

که هست مهر تو چون روح در تن ایمان

تو آن یگانه ولی نعمتی که مخلوق است

تمام بر سر خوان عطای تو، مهمان

تو آن ولی کریمی که تا کنون هرگز
نشد ز درگه تو، قسمت کسی، حرمان
تو آن طبیب رؤوفی که با یکی لبخند
مریض جان به لب خویش را کنی درمان
در انتظار قیام و ظهور تو - ای دوست -
نهاده بر سر زانوی صبر، سر، دوران

بیا بیا که نمانده است طاقتی در تن
رسانده درد فراق به لعل لبها، جان

چه روزها گذراندم به یاد تو با اشک!
چه شامها که سحر گشت با غم هجران!

اگر بهای وصال تو جان بود، این جان
جمال خود بنمایان و جان ز من بستان

اگر خدا به تو بخشد مرا، زهی اقبال
چه غافلم که سخن با «اگر» کنم عنوان!

چگونه از تو تشکر کنم؟ که می باشی
مرا به موج حوادث یگانه پشتیبان

به قعر فقر و فلاکت سقوط می کردم
اگر عنایت تو، شاملم نشد هر آن

چگونه حق سخن را توان ادا کردن
که آن هم از تو عطا شد به این شکسته بیان

به جان مادر پهلو شکسته ات، دائم
مرا به خویش بخوان و زغیر خویش بران

کسی که شد به تو پیوسته «ملتجی»، آنی
کجا نهی که بیفتد به محبس شیطان؟

ما سوز دل و حال دعا می خواهیم
توفیق اطاعت از خدا می خواهیم
یک تذکره مدینه و کربلا
از یوسف آل مصطفی (ص) می خواهیم

ما دل به کسی جز به تو دلبر ندهیم
در راه کسی به غیر تو سر ندهیم
یک گوشه آن نرگس جادوی تو را
هرگز به بهشت و حوض کوثر ندهیم

ما دیده به راه یوسف زهرا (س) ییم
هر لحظه در انتظار آن مولاییم
ممنون خداییم که از بدو وجود
در سایه لطف آن گل رعنا ییم

ما را به سر کوی وصالش بکشان
یک لحظه کنار آن گرامی بنشان
طعم فرج امام عصر ما را
- یارب - تو به کام جان ما هم بچشان

ترجیع بند ولادت

۱۴۶

مرغ جانم گشوده پر امشب

میل دارد کند سفر امشب

محو دلدار و سخت مشتاق است

کند از کوی او گذر امشب

می فشاند، به صد کرشمه و ناز،

طوطی طبع من شکر امشب

داده از لطف ایزد منان

نخل امید ما ثمر امشب

بِنِگَر؛ قَدَسِیَانِ هَمَّه دَارِنْد

جَانِبِ سَامِرَا نَظَرِ اَمَشَب

دَسْت، اَمَشَب، پِی دَعَا بَر دَار

مِی نَمَایِد دَعَا اَثَرِ اَمَشَب

گُوشِ جَانِ بَاز کُن؛ عِیَانِ بَشَنُو

هَاتَفِی مِی دَهْد خَبَرِ اَمَشَب:

فِیضُ بَخْشِ جِهَانِیَانِ اَمَد

مَهْدِی صَاحِبِ الزَّمَانِ (عِج) اَمَد

مژده - ای دل! - جهان منور شد

و ز شمیمش فضا معطر شد

نه زمین و زمان که از شادی

عالم قدس غرق زیور شد

دلبری پا در این جهان بگذاشت

که اسیرش هر آنچه دلبر شد

ارمغانها برای عشاقش

از سوی کبریا مقرر شد

بیت پر نور عسکری (ع) امشب

نوربخش هر آنچه اختر شد

از هجوم فرشتگان، گفتی

در این بیت سدّ معبر شد

این سخن باطنین زیبایی

ورد روح الامین مکرر شد:

فیض بخش جهانیان آمد

مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

آیت اعظم و دود آمد

مصلح عالم وجود آمد

آن که او را خدای - عز و جل -

در کتاب مبین ستود آمد

سر دین و حقیقت ایمان

عین لطف و سخا و جود آمد

جانب اهل آسمان و زمین

رحمت از هر طرف فرود آمد

وہ! چه زیبا سرود آن که سرود

« در پس پرده هر چه بود آمد »!

به من الہام شد کہ تا گویم:

ہمہ غیب در شہود آمد

عقل پیوستہ «مرحبا!» گوید

بر لب عشق این سرود آمد:

فیض بخش جهانیان آمد

مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

دلبر عاشقان رسید از راه

مونس عارفان رسید از راه

رہروانِ رہ ہدی را گو:

مرشد رہروان رسید از راه

هله! ای کاروان عشق و کمال!

رهبر کاروان رسید از راه

ریشه کن ساز پایه های ستم

یار مستضعفان رسید از راه

گفت با يك جهان سرور و شرف

هر کسی کف زنان: رسید از راه

فیض بخش جهانیان آمد

مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

آمد آن کس که ذات یزدانش

خلق را برده تحت فرمانش

آمد آن کس که انبیا بودند

همه از جان و دل ثنا خوانش

آمد آن کس که جبرئیل امین

از ازل بوده است دربانش

آمد آن کس که عشقبازانش

نگسلانند عهد و پیمانیش

آمد آن کس که عالم ایجاد

ریزه خوار است بر سرخوانش

آمد آن کس که غیر او نبؤد

خلف صالح نیاکانش

آمد آن کس که این سخن همه جاست

دم به دم ورد دوستدارانش:

فیض بخش جهانیان آمد
مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

به به از این جمال نورانی!
مظهر جلوه‌های ربّانی
دیده آسمان ندیده به خود
این چنین اختر فروزانی
دین حق را - که مانده پابرجا -
تا ابد او کند نگهبانی
ناخدای سفینه ایمان
در بحر مخوف و ظلمانی
با چنین ناخدا و این کشتی
غم نباشد ز بحر طوفانی
هر که او را بخواند از دل و جان
حل شود مشکلش به آسانی
همصدا با دگر محبتان گو
- ای که در انتظار آن جانی -:

فیض بخش جهانیان آمد
مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

تا که خورشید روی او تابید
شرمگین شد ز نور او خورشید
از دل ظلمت شب یلدا
سر زد امشب سپیده امید

اهل توحيد را بده مژده
که عيان شد ودیعه توحيد
زنده شد، همچو خضر، تشنه لیبی
کز می عشق او کمی نوشید
به گنه کارها بگو: امشب
جرمتان را خدا به او بخشید
مطمئنم که از محبتانش
نشود هیچ کس از او نومید
مترنم بود به این تک بیت
آن که از گلشن شرف گل چید:

فیض بخش جهانیان آمد
مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

این گل فاطمه (س) - که بس زیباست -
مرتضی (ع) خو و مصطفی (ص) سیماست
فاطمه (س) عصمت و حسن (ع) حلم است
قدرت و صولتش حسین (ع) آساست
سید الساجدین (ع) عبادات است
باقرالعلم و صادق الفتوی است
کاظمی کظم غیظ و در منطق
وارث ثامن الائمه (ع) رضا است
تقوی جود و هادوی شوکت
عسکری سطوتست و بی همتاست

طرف دامان حضرت نرجس
- «ملتجی»! رشك نخله سیناست

نه که تنها ز جمع ما باشد
این ندا از تمام مافیهاست:

فیض بخش جهانیان آمد
مهدی صاحب الزمان (عج) آمد

گُلِ ماگر شود روزی نمایان
شود دنیا و مافیها گلستان
به دوران شکوفائی این گل
ز شوقش می شود هستی غزل خوان

کنار مهدی زهرا (س) نشستن
نسازد با منیتها نشستن
بجز خارج شدن از قید الفاظ
میسر نیست با معنی نشستن

تا چند اسیر غم هجران بودن؟
در حسرت درک وصل جانان بودن؟
یا رب! نظری که بعد از این پیوسته
در خدمت او مطیع فرمان بودن

دلبر، گاهی به این دلدادۀ خود سر بزن
کلبۀ ویرانه و تاریک او را در بزن
تا بود روز قیامت بر سر من تاج فخر
از تراب مقدم خود بر سرم افسر بزن

سرود ولادت ۱

۱۴۷

باد صبا آهسته گفته امشب:

زیبا گل نرجس شکفته امشب

پیدا شد آن گنج نهفته امشب

حبیب کردگار سرمد آمد خوش آمد! خوش آمد!

منتقم آل محمد (ص) آمد خوش آمد! خوش آمد!

ز هر طرف بانگ «خوش آمد» آید

کامشب زره رحمت بی حد آید

نور خدا عبد مؤید آید

آیت حق فیض مؤبّد آمد
خوش آمد! خوش آمد!
منتقم آل محمد (ص) آمد
خوش آمد! خوش آمد!

بسمله مصحف آفرینش

فروغ دیدگان اهل بینش

فدای آن جمال نازنینش!

خاتم اوصیاء امجد آمد
خوش آمد! خوش آمد!
منتقم آل محمد (ص) آمد
خوش آمد! خوش آمد!

فرشتگان کرده ز حق تمنا

بهر لقای آن جمال زیبا

قنداقه اش رود به عرش اعلا

مرآت قدنمای احمد آمد
خوش آمد! خوش آمد!
منتقم آل محمد (ص) آمد
خوش آمد! خوش آمد!

آن که بود عرش خدا سریرش

آن که بود شاه و گدا فقیرش

آن که تمام انبیا اسیرش

دام دل آن جُعد مُجَعَّد آمد
خوش آمد! خوش آمد!
منتقم آل محمد (ص) آمد
خوش آمد! خوش آمد!

منتظران! منتظر آمد از راه

انیس جان و دلبر آمد از راه

مهدی اثناعشر آمد از راه

«ملتجی»! آن عقل مجرّد آمد
خوش آمد! خوش آمد!
منتقم آل محمد (ص) آمد
خوش آمد! خوش آمد!

سرود ولادت ۲

۱۴۸

مژده مژده خانه نر جس شد امشب نور باران

شد جمال پُرفروغ شاهد قد سی نمایان

مقتدای انس و جان آ مد خوش آمد!

مهدی صا حب زمان آ مد خوش آمد!

آمد امشب یوسف زه رای (س) مرضیه بیه به بازار

انبیا و اوصیا از جان و دل او را خریدار

مقتدای انس و جان آ مد خوش آمد!

مهدی صا حب زمان آ مد خوش آمد!

شد جهان از جلوه این وج ۴ رب ام شب منور

عرش یزدان شد به یمن مقدم او غرق زیور

مقتدای انس و جان آ مد خوش آمد!

مهدی صا حب زمان آ مد خوش آمد!

تا ملائک توشه گیرند دزان جمال عالم آرا

می رود قند داقه پُر نور او تا عرش اعلا

مقتدای انس و جان آ مد خوش آمد!

مهدی صا حب زمان آ مد خوش آمد!

شکرالله! شد دل نا قابل ما خانه او

کف بزن بر روی کف؛ ای عاشق دیه وانه او،

مقتدای انس و جان آ مد خوش آمد!

مهدی صا حب زمان آ مد خوش آمد!

سرود ولادت ۱۱

۱۴۸

مژده مژده مژده!

کعبه مقصود آمد مهدی (عج) موعود آمد مهدی (عج) موعود آمد

مصلح دنیا مصلح دنیا مصلح دنیا

آمد؛ خوش آمد آمد؛ خوش آمد

مژده مژده مژده

آمد گل ثارالله، منتقم آل الله منتقم آل الله

مصلح دنیا مصلح دنیا مصلح دنیا

آمد؛ خوش آمد آمد؛ خوش آمد

مژده مژده مژده

چون نور رخس تابيد، شرمنده شده خورشيد شرمنده شده خورشيد

مصلح دنيا مصلح دنيا مهدى زهرا (س)

آمد؛ خوش آمد آمد؛ خوش آمد

مژده مژده مژده

دنيا همه گلشن شد، چشم همه روشن شد چشم همه روشن شد

مصلح دنيا مصلح دنيا مهدى زهرا (س)

آمد؛ خوش آمد آمد؛ خوش آمد

مژده مژده مژده

درياي گرم آمد؛ موعود امم آمد موعود امم آمد

مصلح دنيا مصلح دنيا مهدى زهرا (س)

آمد؛ خوش آمد آمد؛ خوش آمد

سرود ولادت ۱۴

۱۵۰

نیمه شعبان آمد چشم همه منتظران روشن شد
بوی بهاران آمد فضای هستی همه جاگلشن شد

امید انبیا آمده به دنیا عیدش مبارک! عیدش مبارک!

شور و شغف را هر دم به بزم اهل آسمانها بنگر
برای خیر مقدم نزول افواج ملک را بنگر

حاکم مایسوا آمده به دنیا عیدش مبارک! عیدش مبارک!

قنډاځه نازنين رود به مهماني پروردگار

به روضه عليين خاتم انبيا بود مهماندار

سمي مصطفي (ص) آمده به دنيا عيدش مبارك! عيدش مبارك!

آمده تا بخشد جان به پيکر بي رمق دين حق

بود به نص قرآن حجت بر حق و ولي مطلق

خاتم الاوصيا آمده به دنيا عيدش مبارك! عيدش مبارك!

گوهر یکدانه

۱۵۱

آن که را از لطف حق يك همت مردانه باشد

سعی او در راه وصل روی تو جانانه باشد

بزم اهل معرفت با یاد تو شاهانه باشد

ای که لطف شامل هر کس ولو بیگانه* باشد

گرد شمع روی تو جانها همه پروانه باشد

*. محبت عام وجود مقدس امام عصر-روحي فدا- آن قدر گسترده و واسع است

که شامل همه آشنایان و بیگانگان می‌گردد.

محور چرخ وجود و لنگر هستی تویی تو
از سوی حق پادشاه کشور هستی تویی تو
در حقیقت نیر روشنگر هستی تویی تو
همچو آباء گرامت گوهر هستی تویی تو

چون تو کی در بحر هستی گوهری یکدانه باشد؟

ای که عشقت را خدایت ریسمانی خوانده محکم
چنگ بر این ریسمان افکنده ز آدم تا به خاتم
مزرع دل‌هایشان از بذر عشقت شاد و خرم
بهره‌گی از معنویت می‌برد در هر دو عالم

آن که با عشق تو ای آرام‌جان بیگانه باشد؟

آن که از غیر شما گیرد علوم دین حق را
یا بگیرد در مکانی، غیر حصن امن، مأوا
خود نمی‌داند که شیطان کرده او را سخت اغوا
علم حق را باید از درگاهتان بگرفت؛ زیرا

هر چه علم از دیگری ظاهر شود افسانه باشد

آرزویم دیدن روی دل‌آرام تو باشد
این دل آشفته‌ام محبوس در دام تو باشد
هر کجا درمانده مانم ناجیم نام تو باشد
خوش به حال آن که مست از ساغر و جام تو باشد!

آرزوی عاشقان يك جرعه زان پیمانہ باشد

بخت ما از حیث فیض درك وصلت سخت خفته
چشم ما بس گوهر غلطان ز هجران تو سفته

حَبَّذَا بر آن که رویت دیده و صوتت شنفته!
خوب حرفی بر زبانش گشته جاری آن که گفته:

«عاقل آن باشد که از عشق رخت دیوانه باشد

آن که قلب نازنینت را ز کردارش شکسته
یا که با دلدادگانت رشته اُفت گسسته

راه خیر از هر طرف بر دوستداران تو بسته
با وجود این گمان دارد که در عشقت نشسته!

کی برای قرب تو او را به کف پروانه باشد؟

یاد روی تو به قلب عاشقت بخشد طراوت
نام دلجوی تو در کام دلش ریزد حلاوت
چون برد نام تو، گویا می کند قرآن تلاوت
در حقیقت با تو دارد کینه و بغض و عداوت

آن که با عشاق تو برخورد او خصمانه باشد

ای شهنشاهی که از سر تا به پا مرآت ذاتی
در صفات فعل با ذات الاهی هم صفاتی
ای که مجرای فیوضات خدا بر کائناتی
جان زهرا (س)، برگدایان درت کن التفاتی

زان که چشم ما به اَطفاف تو صاحب خانه باشد

با نگاه لطف خود دلخستگان را شاد بنما
مرغ جان را از کمند درد و غم آزاد بنما
ریشه کن کاخ نفاق و کینه و بیداد بنما
خانه ویران دل را از کرم آباد بنما

کز غم هجرت دل ما خانه‌ای ویرانه باشد

ای که هستی مظهر الطاف بی پایان یزدان
جان فدای خاک پایت! ای عزیز بهتر از جان،
تا به کی در پشت ابر غیبتی - ای ماه - پنهان؟
تا به کی در انتظار مقدمت چشم انتظاران

چشم بر راه تو هر صاحب‌دل فرزانه باشد؟

خوش بود آن دم که بینم بر سر بالینم آیی!
درد بی درمان این بیمار را درمان نمایی
با یدِ مشکل‌گشایت عقده دل را گشایی
موقع تسلیم جان - ای چشم بینای خدایی -

«ملتجی» را دیده بر الطاف تو جانانه باشد

حجّة ابن الحسن (عج)

۱۵۲

ای عیان از تو وجه خدایت*
ای فدای رخ دلربایت
محو رخسار تو ماسوایت
فخرم این بس که هستم گدایت

حجّة ابن الحسن (عج) جان فدایت

بنده‌ای هستم از بندگانت
در صف ریزه‌خواران خوانت
خار و خاشاکی از گلستانت
کمترم از سگ آستانت

بوده‌ام از ازل جبهه سایت

* به صریح روایات، پیامبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین «وجه الله» اند.

من که در دام عشقت اسیرم
مستمندی ضعیف و حقیرم
در برت بنده‌ای سربه زیرم
هرچه فرمان دهی می‌پذیرم

در سرم نیست غیر از هوایت

ذکر صبح و مسایم تویی تو
بهبترین آشنایم تویی تو
در جهان مُلتجایم تویی تو
دردمندم دوایم تویی تو

توتیایم بود خاک پایت

یاد روی تو آرام دل شد
بلکه تسکین آلام دل شد
زنده از عشق تو نام دل شد
حلقه زلف تو دام دل شد

ای همه عاشقان مبنلایت

ای تو لای تو افتخارم،
وی قرار دل بی‌قرارم،
من که یاری به جز تو ندارم
عقده‌ای گر بیفتد به کارم

وا کند دست مشکل‌گشایت*

* حدود سال ۱۳۵۶ ش بود. می‌بایست بیماری برای معالجه به اصفهان برده می‌شد. یکی از دوستان هم که عامل خیر این معالجه بود و به امام عصر- روحی‌له‌الفدا- علاقه مفروطی داشت با ما بود. سه نفری با یک سواری از تهران عازم قم شدیم. نیمه‌های شب بود که در هفتاد کیلومتری قم اتومبیل خراب شد و ما وسط بیابان ماندیم. آنچه از ما بر می‌آمد انجام دادیم و کار مثبتی صورت نگرفت. خواستیم اتومبیل را کنار جاده رها کنیم و بیمار را هر چه زودتر به مقصد برسانیم. چون اتومبیل امانت بود، این کار خالی از اشکال شرعی به نظر نمی‌رسید. وسط جاده! نیمه‌های شب! متحیر مانده بودیم چه کنیم؟! ناگهان دیدم اشک در چشم دوست عزیزمان حلقه زد. رو به قبله ایستاد و چند بار امام زمان- علیه‌السلام- را صدا زد و گفت: مولا جان! خودت ما را از وسط این بیابان در این وقت و ساعت نجات بده... با حالتی سخن می‌گفت که ما را هم منقلب کرد.

ای ظهور جلال الاهی،
خود ز حال خلائق گواهی
وی که بر ماسوی الله پناهی
سیر خلق است سوی تباهی

جلوه کن: ای دلیل هدایت

دیده عاشقان گشته پُر خون
بی تو - ای حجت حی بی چون -
بختشان از فِراقت دگرگون
تیره گردیده اوضاع گردون

کی برآید ز کعبه صدایت؟

کی شود عاشق بی قرار
فاطمه (س) هم کشد انتظارت
شاهد عینی روزگارت؟
تا که بیرون کنی ذوالفقارت

ای ید پُر توان خدایت

آن که از غیر تو دل بریده
ای خدا را بهین آفریده
در سرکوی تو آرمیده
«ملتجی» هم تو را برگزیده

رحمتی! تا رسد بر لقایت

←

ناگهان دیدیم يك اتومبیل البالوئی رنگ از سوی قم می آید. به ما که رسید دور زد. دو جوان - که یکی از آنها لباس کار یکسره به تن داشت - از آن پیاده شدند. بعد از سلام، گفتند: ماشینتان خراب شده؟ گفتیم: آری. با مختصر کاری که روی موتور کرد، اتومبیل روشن شد. گفت: حرکت کنید، شما را تا قم می رساند. در آنجا خاموش می شود؛ منتظر باشید تا هوا روشن شود. فلان وسیله را از فلان مغازه تهیه کنید و روی موتور بگذارید. دیگر راحت باشید. هیچ مشکلی هم تا آخر سفر برایتان پیش نمی آید. از آن دو تشکر کردیم. آنها هم خداحافظی کردند و رفتند. همانطور که گفته بودند شد و دیگر مشکلی پیش نیامد!

از هوی و هوس نجاتم ده
در ره خویشتن ثباتم ده
و من الماء کلّ شینی حی
ای تو ماء معین حیاتم ده

شیعیان تحت فشارند همه
به غم و غصه دچارند همه
کاری از هیچ کسی ساخته نیست
چشم بر راه تو دارند همه

ای گل از بوی دلاویز تو مستیم همه
رشته مهر ز غیر تو گسستیم همه
سعی ما بردن فرمان تو می باشد و بس
چون که پابند به آن عهد الستیم همه

جان دو جهان فدای جان مهدی
بل جان به فدای عاشقان مهدی
یا رب سنن پیامبران را دیگر
کن زنده بدست پرتوان مهدی

تمام هستی ما

۱۵۳

دلم امشب هوای یار کند

یاد آن مهربان نگار کند

مرغ جان پرگشوده تا شاید

از سر کوی او گذار کند

یار من آن که هر گلی از او

کسب هر گونه اعتبار کند

گر صفای رخس عیان گردد

شرم از روی او بهار کند

من کیم تا به او نمایم فخر؟
حق به آن دلبر افتخار کند

او بود دست قدرت ازلی

پای تا سر محمد (ص) است و علی (ع)

نام او را که می برم، از دل
غم ایام می شود زایل

به خدا، با ولایتش نبود
در دو عالم مرا دگر مشکل

دل هر عاشق گرفتارش
آنی از او نمی شود غافل

از بهائم فروتر است بسی
آن که نبود به عشق او مایل

او عیان است لیک عصیان‌ها
شده ما بین ما و او حایل

آخرین جانشین یزدان است
فیض بخش تمام ماکان است

کیست او؟ آن که عالم ایجاد
شده از یمن هستیش بنیاد

کیست او؟ آن که انبیاء عظام
شده از نور طلعتش ارشاد

کیست او؟ آن که بسته زلفش
شده از هر چه قید و بند آزاد

کیست او؟ آن که از گل رویش

شده گلزار عشق و دین آباد

کیست او؟ آن که با ید قدرت

می‌کند ریشه‌های استبداد

کیست او؟ آن که مهر او رضوان

کیست او؟ آن که قهر او نیران

به گل روی ماه او سوگند،

به صفای نگاه او سوگند،

آن که جایش به اوج «أو أدنی» است

به بلندای جاه او سوگند،

نه به آن شأن دور از ادراک

بلکه بر خاک راه او سوگند،

نه به آن‌ها که عقل می‌گویند

به هر آن دلبخواه او سوگند،

جان فدای دل پُر از دردش

به دل غرق آه او سوگند،

که بود او تمام هستی ما

همه از اوست عشق و مستی ما

تا به دام غمش اسیر شدیم

در برش عبد سر به زیر شدیم

بی‌نیازیم از همه؛ زان رو

که سر کوی او فقیر شدیم

چون که او تکیه‌گاه ما باشد
در بر دشمنان دلیر شدیم
با غم و غصه‌های هجرانش
زود طی شد شباب و پیر شدیم
بس که درد فراق او سخت است
دیگر از عمر خویش سیر شدیم

باز دارد امید دیدارش
این دل خسته گرفتارش

مهدیا! ای مفتّح الأبواب
بازکن در به روی ما احباب
به هر آن کس که رو کند سویت
می‌دهی - ای گل مراد - جواب
کی شود تشنه زلال وصال
شود از جام وصل تو سیراب؟
همه جا در تمامی احوال
پی یاری «ملتجی» بشتاب
این گدا را - که سالیان دراز
بنشسته به راه تو - دریاب

جان به قربان تاری از مویت
قسمتش کن یقای دلجویت

حاصل عمر

۱۵۴

حجّت والای داور! الغیاث!

محبی شرع پیمبر! الغیاث!

روح بخش اهل معنی یاد تست

چشم مخلوقات بر امداد تست

حبّذا بر آن که ترک غیر کرد!

دائماً در راه وصلت سیر کرد

آن که سر بر درگه پاک تو سود

شامل او لطف بسیار تو بود

عاشقان بی‌قرارت سر به سر

جمله می‌گویند از سوز جگر:

ما که دائم بر سر خوان تویم

شاکر لطف فراوان تویم

از ازل تنها به تو دل بسته‌ایم

جز تو از خلق دو عالم رسته‌ایم

ای عزیز جان و دل، هجران بس است

چشم‌گریبان، سینه‌سوزان بس است

هجر را تبدیل کن دیگر به وصل

ای تو لای تو اصل هر چه اصل

چهره‌ماه تو را هر کس که دید

تا ابد دل از پری‌رویان برید

هر که در دام سر زلفت افتاد

دل به آب و دانه دیگر نداد

من که را دارم به جز تو دستگیر؟

بنگر افتادم ز پا، دستم بگیر

ای که از احوال من آگه تویی

حاصل عمرم - بحمدالله - تویی

تا بود جان در تن این بینوا

بر در لطف تو می‌باشد گدا

«ملتجی» هر کس که بر احسان توست

شامل او لطف بی‌پایان توست

روحي فِدَاك

۱۵۵

حجّة ابن الحسن العسكري (ع)، روهي فِدَاك

ای همه امید من، مَن لي سِوَاك؟

ای فدای خاطر دلجوی تو

سربلندم من به عشق روی تو

ای تمام مقصد و مقصود من

وی فروغ چشم اشك آلود من

ای رهین منت تو هستی من

وی به دامان عطایت دست من

ای به دام تو دو صد یوسف اسیر
وی گدایت بر همه عالم امیر

ای خم ابروی تو محراب دل
پیچ زلفت رمز پیچ و تاب دل

ای صفای مجمع سوتهدلان،
حاصل عمر همه صاحب‌دلان

من که سرّ خاص حق می دانمت
هر کجا می جویم و می خوانمت

ای غم عشق تو هم آغوش جان،
بار هجرت تا به کی بر دوش جان؟

جلوه کن بر طور دل: دل را ببر
آتشی بفرست و حاصل را ببر

کم به این دلدادگان ناز کن
چشمشان را بر جمالت باز کن

«ملتجی» شد هر که بر درگاه تو
می کشد بر دیده گرد راه تو

طاقت دلسوختگان

۱۵۶

ای پسر فاطمه (س)، روحی فداک
دل ندهم جز به تو؛ مَن لی سِواک؟

مونس من، همدم تنهائیم

یار دلارای تماشائیم

ای به فدای تو همه هست من

دامن الطاف تو در دست من

آمده بر درگهت این بینوا

تا که کنی حاجت او را روا

من که هم از عشق تو دیوانه‌ام
گر بپذیری، سگ این خانه‌ام
خود نه که امروز، ز روز آلت
باده عشق تو مرا کرده مست
ای به همه خلق دو عالم امام،
مست تو لای تو هستم مدام
ای که تو را عرش الاهی سریر،
بنده نوازی کن و دستم بگیر
گرچه مرا درد، ز پا تا سر، است
درد فراق از همه مشکل تر است
ای همه را مونس و آرام جان،
تا به کی از دیده خلقی نهان
طاقت دلسوختگان طاق شد
خون ز فراق دل عشاق شد
خود تو دعا کن دل شب‌های تار
تا که سرآید دگر این انتظار
روز محبان تو شد همچو شب
بس که فتاده همه اندر تعب
ای که تو بر کون و مکان سروری
غیر تو ما را نبود یآوری
«ملتجی»، این شیفته روی تو،
بار فکنده است سرکوی تو

رهن پیروزی

۱۵۷

حجّة ابن الحسن (عج)، نگاهی کن

نظری هم به روسیاهی کن

رو سیاهی که از تو شرمنده است

به امید لقای تو زنده است

زندگی بی تو بدتر از مرگ است

به یقین نخل بی بر و برگ است

متصل با تو اهل ایمان است

منفصل از تو اهل نیران است

ای عزیزی که بهتر از جانی
بهتر از هرکسی تو می دانی

که محبان تو گرفتار اند
بخت برگشته و دل افکارند

هر که را بنگری پریشان است
دیده گریان و سینه سوزان است

شیعیانت به غم دچار همه
به تو تنها امیدوار همه

تو هم از بخشش فراوانت
نظری کن به دوستدارانت

گرچه حاجات شیعیان کم نیست
حاجتی از ظهور، اعظم نیست

چون ظهور تو رمز پیروزی است
خصم را اول سیه روزی است

به به از دوره ظهور و قیام!
دوره حکمرانی اسلام

دوره عزت مسلمانها
عهد خواری و خفت اعدا

«ملتجی» را به دوره دیدار
جزو یاران خویشان بشمار

مقلَّب الأحوال

۱۵۸

کیستی؟ ای تمام ما فیها
سر راحت نشسته همچو گدا،

قبله قدسیان بود کویت
دیده خاکیان بود سویت

چاره دردِ هر چه بیچاره
سر و سامانِ هر چه آواره

دستگیر هر آن چه افتاده
افتخار هر آن چه آزاده

ساقی تشنگان جان بر لب
ناجی غرقه بحار تعب

ظرف دل‌ها ز غصه مالا مال
بِنگر این وخامت احوال

شیعیان تو همدم افغان
گر چه لبخند تلخ بر لبشان

حجة ابن الحسن (عج)، بیا دیگر؛
بنشین در کنار ما دیگر

دل غم‌دیدگان مصفا کن
آتش ظلم و کینه اطفای کن

این همه شعله‌های سر به فلک
خود خبر می‌دهد ز غصب فدک

تو بیا؛ داد مادر خود را
بستان از عدوی بی‌پروا

تو بیا؛ انتقام زهرا (س) گیر
داد آل علی (ع) ز اعدا گیر

«ملتجی» را برای روز وصال
حفظ کن؛ یا مقلَّب الأحوال

به گدایت نظر کن

۱۵۹

به گدایان خود عنایت کن

تشنگان را بیا سقایت کن

همه بنشسته بر سر راهت

ای به قربان صورت ماهت

گل تو هستی و ما همه خارت

زسته‌ایم از ازل به گلزارت

دست خلق خدا به دامانت

چشم امید ما به احسانت

ای زمین و زمان به تو قائم
بارش ابر لطف تو دائم

یا ابن زهرا (س)، زمین به ما تنگ است
در و دیوار را سر جنگ است
تب غم‌های شیعیان بالاست
جان آنها ز غصه بر لب‌هاست
نظری کن که دل شود مسرور
بلکه از نور روی تو پُر نور

ظن ما بر تو غیر احسان نیست
درد ما را به جز تو درمان نیست

راه از هر طرف به ما بسته
سر به زانوی درد بنشسته

کی شود روی ماه تو ظاهر؟
ز قیامت زمین شود طاهر؟

نزند «ملتجی» درِ دیگر
ندهد دل به دلبر دیگر

قربانی فراق

۱۶۰

ای امید تمام موجودات،
فیض بخش تمامی ذرات،

پرده‌دار حریم معبودی
میهماندار سفره جودی

میزبانا، منم سر خوانت
بنشین در کنار مهمانت

سائلی آمده تو را بیند
لحظه‌ای در بر تو بنشیند

تو اگر روی خود کنی پنهان

نبرم بهره ای از این احسان

با تو يك لحظه همنشین بودن

به که در روضه برین بودن

آن که با عشق توست بیگانه

هر چه فهمیده، هست افسانه

لذت از زندگی کجا برده؟

توشه آخرت چه را برده؟

به خدا عشق توست ایمانم

بلکه سر فصل لوح دیوانم

بدتر از درد دوریت کو درد؟

غیر مردان منتظر، گو مرد؟*

* حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - می فرمایند:

« يا ابا خالد، إنَّ أهلَ زمانِ غيبتِهِ وَ القائلينَ بِإمامتِهِ وَ الْمُنتظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهلِ كُلِّ زمانٍ، لِأَنَّ اللهَ تبارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطاهُمْ مِنْ العُقُولِ وَ الأَفْهَامِ وَ المَعْرِفَةِ ما صارَتْ بِهِ الغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمِزَلَةِ المِشاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمانِ بِمِزَلَةِ المُجاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالسَّيفِ. أُولئِكَ المُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ اللهِ سِرًّا وَ جَهْرًا. »
(بحار الانوار / ج ٥٢ / ص ١٢٢ / ح ٤)

« يا ابا خالد، اهل زمان غیبت او - که به امامت او معترف و منتظر ظهور او باشند - برتر از مردمان هر زمان دیگر می باشند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به آن ها آنقدر عقل و فهم و شناخت عطا فرموده که غیبت امام در پیش آن ها چون زمان حضور شده است. خداوند اهل آن زمان را همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - شمشیر بزنند. آنها مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان می باشند. »

بی تو دنیا بود جهنم ما

شاهد ما دل پر از غم ما

کو دگر طاقت بلای فراق؟

عمر قربان شده به پای فراق

کی زمان فراق طی گردد؟

صبح روز وصال کی گردد؟

«ملتجی» - تا بود به تو مربوط -

فِعْلُهُ عِنْدَ رَبِّهِ مُضْبُوطٌ

ای خدا داده ترا وجه حسن
دیده از دیدن رویت روشن
ظلمت از نور تو گردد زایل
نیست غیر از تو کسی سایه‌شکن

ای که از لطف قادر ذوالمن
کرده مهر تو سینه را گلشن
دست خود را بکش به چشمانم
تا شود چشم من به تو روشن

نگاهی - ای عزیز جان - به ما کن
دل ما را ز قید غم رها کن
نظیر محرمان خلوت وصل
به ما هم اذن دیدارت عطا کن

گاهی نظر ز عنایت به این گدایت کن
ترحمی به گدای در سرایت کن
اگر شود ز ترحم ملول، خاطر تو
فقط جواب سلام مرا عنایت کن

اتکای شیعیان*

۱۶۱

پدر مهربان ما، باز آ
بهتر از روح و جان ما، باز آ
شیعه را جز تو اتکایی نیست
جز تو دست‌گره‌گشایی نیست
بِنگر دوستان مظلومت
دوستداران زار و مغمومت

*. این ابیات در بحبوحهٔ حملات هوایی بعثیان به شهرهای مختلف میهن
اسلامی مان سروده شد.

کز جنایات جانیان زمان
جان آن‌ها رسیده بر لبشان
همه در محبس بلا محبوس
بلکه از زندگی همه مأیوس
می‌کشند آهِ سینه سوز از دل
بس که از هر طرف بلا نازل
همه با درد و غم هم‌آغوشند
همه از داغ‌ها سیه‌پوشند
رفته حال دعا هم از دل‌ها
مشکلات است روی مشکل‌ها
دیگر - ای دست قدرت بیچون -
ذوالفقار از نیام کن بیرون
از پی قلع و قمع هر خونخوار
وز پی دفع فتنه‌اشرار
چون بیایی تو، کشف راز شود
همه جا شیعه سرفراز شود
تو بیا تا جهان شود آباد
بشر از قید غم شود آزاد
تو بیا تا شود همه دل‌ها
از دم روحبخش تو احیا
ای جگرگوشه رسول‌الله،
«ملتجی» را بده به کویت راه

تنها علاج

۱۶۲

کیست غیر از تو کسی دلبر من

سر من، افسر من، سرور من؟

غم تو مونس دیرینه دل

نور عشقت قبس سینه دل

ندهم مهر و تولای تو را

به همه سلطنت ارض و سما

ای گدای در تو اسرافیل

سائل درگه تو میکائیل

عبد فرمان بر تو عزرائیل
ریزه خوار سرخوانت جبریل

به خدا در بر ارباب و لا
زندگی بی تو ندارد معنا

هرکسی با غم تو خو کرده
به تو در شادی و غم رو کرده

شکر الله که ز مردم بری ام
در همه حال به تو متکی ام

ای گدایت بشر و جن و ملک
عجل الله تعالی فرجک

تا نیایی دل تو محزون است
دل عشاق تو هم پُر خون است

مبتلا هر که به نوعی درد است
چهره‌ها از غم و غصه زرد است

نیست غیر از فرجت هیچ علاج
به ظهور تو خلائق محتاج

تو بیا تا که شود صفحه خاك
دیگر از ننگ پلیدی‌ها پاك

«ملتجی» عاشق دیوانه توست

بپذیرش که سگ خانه توست

شهد ولایت

۱۶۳

من که بر خلق خوشت خو کردم

دردمندم که به تو رو کردم

نبود جز تو دوایم؛ ای دوست

سر راه تو گدایم؛ ای دوست

کام جان و دل این خاک نشین

گشته از شهد ولایت شیرین

همه هستی این مشتاق

باد قربان تو و عشاق!

به سر کوی تو يك عمر مقیم

گشته این عبد سراپا تسلیم

رشته عشق تو دستاویزش

عشق تو شافع رستاخیزش

خرّم آن بنده که دائم با توست!

دل سپرده است به عشقت ز نخست!

لحظه‌ای از تو نگردید جدا

هر کجا بود صدا کرد تو را

قصدم از هر عملی هست رضات

ای سر و جان من خسته فدات!

خاک پاک قدمت اکسیرم

طرّه موی تو خود زنجیرم

وه! چه زنجیرا که در دامم کرد

ددمنش بودم و او رامم کرد

شده‌ام سخت به دام تو اسیر

دیگر از زندگی دنیا سیر

تا به تو «ملتجی» ام از خطرات

یابم - ای دوست - به لطف تو نجات*

*. مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدتقی بافقی - که در پاورقی شعر ۶۷ داستانی

از او آوردیم - قبل از اقامت در قم، زمستانی با پای پیاده از عراق به مشهد مقدّس راه می‌افتد. موقع غروب در حوالی ایلام به يك قهوه‌خانه می‌رسد؛ در حالی که به شدت برف

←

می‌بارید. به خود می‌گویند: با وجود مشکلات راه خصوصاً در شب، بهتر است شب را در این قهوه‌خانه بمانم و صبح به راهم ادامه دهم. وقتی نزدیک قهوه‌خانه می‌رسد، می‌بیند عده‌ای در آنجا به لهو و لعب مشغول‌اند. توقف خود را مشکل و مواجه با خطر احساس می‌کند. متحیر می‌ماند چه کند؟! در این حال صدایی از پشت سر خود می‌شنود: محمد تقی! نزد ما بیا؛ آنجا جای تو نیست. به سوی صدا می‌رود. می‌بیند در آن نزدیکی درخت سبز و خرمی است در زیر آن بزرگواری مشغول عبادت است و زیر درخت هیچ اثری از برف و سرما نیست. سلام می‌کند و جواب می‌گیرد. شب را در خدمت آن جناب به صبح رسانده از آن عزیز بهره‌ها می‌برد. بعد از روشن شدن هوا مقداری با هم راه می‌روند. ناگاه شیخ متوجه می‌شود چه سعادت‌ی نصیب او شده و به چه فیض بزرگی نایل گردیده است! آن آقا می‌فرمایند: محمد تقی، حالا ما را شناختی. اکنون وقت رفتن من است. عرض می‌کند: مولا جان! دیگر کجا شما را زیارت می‌کنم؟ می‌فرمایند: در این سفر دوبار دیگر نزد تو می‌آیم. یکی در قم و دیگر نزدیک سبزوار. آنگاه از نظرش پنهان می‌شود.

دلبرای، دل‌های ما را با نگاهی شاد کن
رحمتی فرما و این ویران‌سرا آباد کن
طالب وصلیم و راه وصل را گم کرده‌ایم
لطف کن، ما را به راه وصل خود ارشاد کن

قلب همه را به سوی خود مایل کن
با آمدنت عقول ما کامل کن
خون شد دل ما ز طول هجران؛ دیگر
ما را به وصال خویشتن نایل کن

نام تو دائم است بر لب من
یاد تو کرده سینه‌ام گلشن
دست خود را بکش به چشمانم
تا شود چشم من به تو روشن

با آنکه ز درد هجر دل خونم من
شادم که ز عشق دوست مجنونم من
از مـرحمت مداوم مولایم
تا آخر عمر خویش ممنونم من

گل باغ عشق

۱۶۴

به لب دارم از عشق تو زمزمه

فدای تو ای یوسف فاطمه

مرا شوق دیدار تو دلبر است

هوای ملاقات تو در سر است

شود با تو گردم دمی رو برو؟

کنم با تو بی واسطه گفتگو

شود بار یابم به درگاه تو؟

شوم محو آن چهره ماه تو

بیا - ای سفرکرده سوی دیار -
که جان‌ها به لب آمد از انتظار

بیا - ای گل باغ عشق و امید -
که شد دیده عاشقانت سپید

بیا - ای امیر عوالم - ز راه
بده عشقبازان خود را پناه

بیا - ای ید پرتوان خدا -
بکن نخل ظلم و ستم را ز جا

بیا و بکش ذوالفقار از نیام
بگیر از عدوی علی (ع) انتقام

فدای مقیمان درگاه تو!
که چون خاک افتاده در راه تو

به آداب خود کن مؤدب مرا
به درگاه خود کن مقرب مرا

امید عطا و عنایت ز غیر
کجا منتهی گردد آخر به خیر؟

من از مردمان دور و خسته‌ام
فقط دیده بر لطف تو بسته‌ام

به تو «ملتجی» هستم؛ ای دستگیر،

تو دست مرا در دو عالم بگیر

پناهندهٔ درگاه

۱۶۵

امام زمان! ای ولی کرام!
ولی نعمت ما، علیک السلام!

بہین حجت داور ما تویی
بہ ہر عالمی یاور ما تویی

نہ در این جہان و نہ در آن جہان
بہ جز عشق تو نیست حصن امان

اگر چہ من آن عبد شرمندہام
بہ درگاہ لطف پناہندہام

چه در شادمانی، چه اندر محن
مدد از تو جوئیم؛ یا ابن الحسن (عج)

اگر طوف بیت خدا خواستم
به زهرا (س)، لقای تو را خواستم

به وقت طواف و گه استلام
و یا در نمازم به پشت مقام،

تو را حین تقصیر و سعی و وقوف
طلب کردم از کردگار رؤوف

به هر جا که حال دعا داشتم
تمنا تو را از خدا داشتم

دعا از برای ظهورت کنم
تقاضای فیض حضورت کنم

مرا راحت از خوف و تشویش کن
گرم کن؛ مقیم در خویش کن

بود در دو عالم امیدم به تو
به نزد خدا روسپیدم به تو

کم از آنی از خود جدایم مکن
به صحرای هجران رهایم مکن

منم «ملتجی»؛ درگهت ملتجا

مران - جان زهرا(س) - از این در مرا

صحبّت یار

۱۶۶

باز هم صحبت یارم خوش تر

سخن از زلف نگارم خوش تر

زلف؟ یا دام دل عشاقش؟

عشق هم سخت بود مشتاقش

شوق او در دل هر صاحب‌دل

دل او عرش خدا را منزل

عرش هم گوشه‌ای از خانه اوست

فرش کی خانه و کاشانه اوست؟

جای او بزمگه « او ادنی »

حرمش خلوت دربار خدا

حادث اما همه مقرون قدم

با قدم هستی آن شه توأم

داده حق قدرت خود در دستش

همه ما خلق الله مستش

عاشق بیدل او میکائیل

خادم درگه او جبرائیل

عرشیان منتظر فرمانش

فرشیان ریزه خوران خوانش

سر این خوان عطا و احسان

بشر و جن و ملائک مهمان

حیف کاین پادشه کون و مکان

هست در پرده غیبت پنهان!

گر شود آن رخ پُر نور عیان

می رود یکسره ظلمت ز میان

«ملتجی»، - تا که تو را هست قرار -

سر به خاک قدم او بگذار

رحمت واسعه

۱۶۷

رحمت واسعه حق* مهدی (عج) است
بعد حق حاکم مطلق مهدی (عج) است

حجّت بالغه حیّ و دود
بحر مواج کرم چشمه جود

منبع علم خدای ازلی
وارث احمد (ص) و زهرا (س) و علی (ع)

* در زیارت آل یاسین خطاب به آن حضرت عرض می‌کنیم:
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا... الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ...

تابع حکم مطاعش ملکوت
جایگاهش به سریر جبروت

واسط بین خلایق و خدا
خلق را سوی خدا راه‌گشا

آگه از راز بقا، سرّ وجود
رهنمای همه سوی معبود

سرّ ذات ازلی را حامل
همه را مرحمت او شامل

علم حق را دل او گنجینه
وجه حق را رخ او آئینه

هسته مرکزی خلق جهان
نقطه دایره کون و مکان

حسن او شهره در آفاق وجود
عشق او رمز بقای موجود

قبله جان و دل هر بیدل

«ملتجی» را سر کویش منزل

غلام طلقه به گوش

۱۶۸

از پرده دل می زنم اکنون صدایت

شاید نگاهی افکنی بر این گدایت

سر تا به پا محتاج الطاف تو هستم

افتاده ام از دست و پا؛ برگیر دستم

هجران تو جان مرا بر لب رسانده

چشم مرا در موج اشک و خون نشانده

شبها به بستر می نهم سر با خیالت

شاید به خوابم آیی و بینم جمالت

زین کو به آن کو می‌روم در جستجویت
شاید بیفتد چشم‌گریانم به رویت
این عاشق دیوانه را بیچاره کردی
او را میان کوچه‌ها آواره کردی
نبود نشانی از تو تا آیم به سویت
زانو زخم، همچون غلامان، روبرویت
کمتر ازین چشمان من سیلِ گهرگیر
از این غلام حلقه در گوشت خبرگیر
ای منتهای آرزوی من، کجایی؟
جانم به لب آمد - طبیباً - کو دواپی؟

من «ملتجی» هستم به درگاه تو؛ ای دوست
يك عمر بنشستم سر راه تو؛ ای دوست

شوق وصال

۱۶۹

ای جان من قربان آن بادام مستت

چشم امید من بود تنها به دستت

دارم امید از حق که همراه تو باشم

فرمان بر فرمان دلخواه تو باشم

گر این لیاقت را ندارم من، عطا کن

این حاجت دیرینه من را روا کن

گنج غمت ویرانه دل را گرفته

شوق وصال تو قرار از ما گرفته

يك گوشه چشمی به این بی دست و پاکن
زندانی دام فراق را رهاکن

تاکی بگویم: ای خدا، کو دلبر من؟
کی آید و دستی گذارد بر سر من؟

تاکی بگویم: الأمان از درد هجران!
کی می پذیرد درد هجران تو پایان؟

شاهنشاه دنیا و دین! رحمی به ماکن
زین بیشتر ما را تو با خود آشناکن

کانون عشق خویش کن دلهای ما را
بیرون کن از دلهای ما غیر خدا را

لطفی! که باشد «ملتجی» با تو ملازم
چون سایهات آید به دنبال تو دائم

مأواى تو

۱۷۰

ای گلبن خوشبوی گلزار امامت
وی ما سوی الله ریزه خوار خوان عامت

آن جا که جای حق بود جای تو باشد
عرش دل عشاق مأواى تو باشد

آری؛ بود عرش خدا دل های عشاق
آن ها که دیدار ترا هستند مشتاق

بالله؛ قسم؛ عشق تو روح دین و شرع است
تو اصلی و احکام دیگر جمله فرع است

هرکس که نبود منتظر، ایمان ندارد

بی‌پرده‌گویم: بهره از قرآن ندارد

آئین هر پیغمبری و آیات قرآن

در تو خلاصه می‌شود؛ ای اصل ایمان

ما سر خوش و مستیم از جام تو؛ ای دوست

ورد زبان ما بود نام تو؛ ای دوست

ما با کسی جز عشق تو سودا نکردیم

خود را به راه غیر تو رسوا نکردیم

لطفی کن و ما را به خود منسوب فرما

از خادمان خویشتن محسوب فرما

يك لحظه از خود «ملتجی» را دور مگذار

او را دگر زین بیشتر مهجور مگذار

اَيْنَ الطَّالِبِ...

۱۷۱

- کجاست طالب خون شهید کرب و بلا؟
- کجاست محیی آئین و سنت طاها (ص)؟
- کجاست شارح آیات و مجری احکام؟
- کجاست واقع دین و حقیقت اسلام؟
- شهی که پادشهان، خاکسار او هستند
- تمام جن و ملک جان نثار او هستند
- شهی که ملک بقا خطه ولایت اوست
- وجود ریزه خور سفره عنایت اوست

شهی که محرم درگاه قرب «أو أذنی» است
شهی که حکمروا بر تمام مافیهاست
شهی که مرضی حق است آنچه را خواهد
نهان ز دیده خلق است تا خدا خواهد
شهی که بر سر احباب چون نهد دستش
عقول کامل و گردند جملگی مستش
عزیز جان و دل، از دوریت پریشانم
فدای خاک قدم‌های حضرتت جانم!
کجا روم؟ چه کنم؟ بی تو زندگی مرگ است
درخت آرزویم بی تو بی بر و برگ است
بیا! بیا! که نمانده قرار در دل‌ها
کجایی؟ ای ید مشکل‌گشای مشکل‌ها
بیا بیا که تویی یار هر چه غمدیده
کجایی؟ ای همه امید هر ستمدیده
بیا! بیا! که تو مقصود اهل معنایی
کجایی؟ ای که تو داروی درد مرضایی
بیا! بیا! که تو موعود انبیا هستی
یگانه منتقم آل مصطفی (ص) هستی
هنوز فاطمه (س) دستش بود به پهلویش
شکسته از ضربات غلاف، بازویش
هنوز دامن محراب کوفه رنگین است
محاسن علی (ع) از تیغ ظلم خونین است

هنوز رفته ز فرق دوتا علی (ع) از هوش
نوای «فُزْتُ و رَبَّ» ش طنین زند در گوش

هنوز تازه بود لخته‌های خون جگر
میان طشت ز سبط عزیز پیغمبر (ص)

هنوز «العطش»! کودکان ثارالله
رسد به گوش دل عاشقانِ ثارالله

هنوز چشمه خون است حنجر اصغر
غریق لُجّه خون است پیکر اکبر

هنوز قاسم گل پیرهن به میدان است
چو توتیا تن او زیر سم اسبان است

هنوز دست ابا الفضل (ع) از تن است جدا
کنار علقمه افتاده پیکر سقا

هنوز زینب (س) مظلومه با دل محزون
نهاده لعل لبان را به خنجر پُر خون

هنوز بر لب خشکیده حسین (ع) چوب است
به زیر سم ستوران تنش لگدکوب است

هنوز سیلی دشمن خورد به صورت و سر
ز خیمه‌های حسینی بجاست خاکستر

هنوز طفل سه ساله به کنج ویرانه
به گرد شمع رخ بابِ خویش پروانه

هنوز حضرت سجاد می‌رود از حال
چراکه دیده چه شد با حسین (ع) در گودال

هنوز باقر(ع) و صادق(ع) چو شمع سوزانند

رضا(ع) و موسی جعفر(ع) اسیر عدوانند

هنوز تشنه جواد(ع) است با تن مسموم

امام هادی(ع) و پور عزیز او مظلوم

هنوز هم ز سفر از چه بر نمی‌گرددی؟

چه می‌شد - ای گل زهرا(س) - سفر نمی‌کردی؟

تمام خسته دلان طالب قیام تواند

مدام منتظر روز انتقام تواند

بگیری ار به کف آن ذوالفقار حیدر را

جدا ز پیکر هر ظالمی کنی سر را

برون کشی ز دل خاک خصم زهرا(س) را

کنی محاکمه آن رذل بی‌سر و پا را

پرسی: «از چه سبب مادر مرا کشتی؟»

چه جرم داشت که ششماهه و را کشتی؟

چرا به مادر مظلومه‌ام زدی سیلی؟

که گشت صورت او همچو بازویش نیلی»

بیا که روی زمین پُر ز عدل و داد شود

قلوب غمزده اهل بیت شاد شود

بیا! بیا که تو موعود انبیا هستی

ولی خون شهیدان کربلا هستی

بیا و کاخ ستم را ز پایه ویران کن

بنای عدل و مساوات را تو بنیان کن

بیا و عزّت آل رسول افشاکن
بیا و دشمن این خانواده رسواکن
بیا و ظلمت شرك و نفاق را بزدای
به روی خلق خدا باب معرفت بگشای

همیشه «ملتجی» ات جان نثار تو باشد
بدان امید که دائم کنار تو باشد

برون از خود شو و با دوست بنشین
مبین خود را؛ جمال ماه او بین
اگر سودا کنی تنها تو با دوست
شود دنیا و عقبای تو تأمین

تنها نبود کسی که باشد با تو
کافی است برای یآوری، تنها تو
ای مهدی صاحب الزمان (عج)، در هر حال
ما را نبود پناه جان، إلا تو

یا ابن الحسن (عج)، فدای دل داغدار تو!
قربان اشک دیده شبزنده دار تو!
مولا، بیا که مادر مظلومهات هنوز
با پهلوی شکسته کشد انتظار تو

گرچه دارد غم و اندوه بسی عاشق تو
نکشد بی غم عشقت نفسی عاشق تو
چون عنایات تو هر لحظه بود شامل او
چشم امید ندارد به کسی عاشق تو

آب زلال

۱۷۲

تو امام زمین و زمانی در تن آفرینش روانی
در میان تمام خلایق چون خداوند هستی عیانی*

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

* یکی از القاب امام علیه السلام - عین الله الناظرة است. او چشم بینای خداست در خلق. گذشته از این، چون آثار قدرت قادر متعال در همه جا مشهود است ظهور مؤثر نیز برای دیده بینا محقق است و چون امام علیه السلام - قدرة الله است و دست پُر توان الهی و با توجه به اینکه خداوند قدرت خود را به دست امام علیه السلام - ظاهر می‌کند، صاحب معرفت همه جا آثار امام علیه السلام - را مشاهده می‌نماید و مؤثر را در اثر می‌بیند.

کیست یوسف؟ غلام سیاهت چون سلیمان بسی مورِ راهت
مست و مدهوش در طور قربت صد چو موسی ز برق نگاهت

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

آن که نبود به عشقت گرفتار در حقیقت بود کمتر از خار
هر که بویی نبرده ز عشقت با خدا نبود او را سر و کار

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

ای که بر خاتم دین نگینی شمع دل‌های اهل یقینی
بهر اجرای احکام قرآن دست حقی و در آستینی

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

ذوالفقار علی (ع) را برون کن جاری از دشمنان سیل خون کن
اهل حق را بده سرفرازی خیل گردنکشان را زبون کن

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

شیعیان بی تو در اضطرابند عاشقان تو بی صبر و تابند
تشنگان را تو آب زلالی دیگران در حقیقت سرابند

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

در کمند تو عمری اسیرم زین جهان، بی وجود تو، سیرم
گر برندم به فرودس اعلی دلبری جز تو هرگز نگیرم

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

«ملتجی» را تو تنها امیدی اقرب او را ز حبل وریدی
بعد از این شام تاریک هجران طالع سعد و فجر سپیدی

یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)! یا ابن زهرا(س)!

دلیل ہدایت

۱۷۲

السلام! ای گل باغ سرمد مہدی قائم آل احمد (ع)
بی تو لطفی نباشد بہ دنیا هَلْ إِلَيْكَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى؟*

یا ابن طاہا! یا ابن طاہا! یا ابن طاہا!

السلام! ای دلیل ہدایت نیر پُرفروغ ولایت
صادر اول آفرینش مرکز حلقہ اہل بینش

یا ابن طاہا! یا ابن طاہا! یا ابن طاہا!

* «هَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى؟» دعای ندبہ.

بزم ما را بیا با صفاکن

حاجت عاشقان را رواکن

لحظه‌ای هم نشین در بر ما

دست خود را بکش بر سر ما*

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!

سوختم همچو شمعی سرا پا

ز آتش هجر تو بی‌محابا

از تو - ای شه - ندارم نشانی

تا به پایت کنم جانفشانی

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!

*. مقدّس اردبیلی از کتاب «کشف الغمّه و [ال]فصول المهمّة» احمد بن حارث

قروینی نقل می‌کند که گفت:

مستعین عباسی پدرم را متصدّی آخور اسبان خود نموده بود. روزی پدرم گفت:

استری به عنوان هدیه برای خلیفه آوردند که در بزرگی و خوش‌راهی و تناسب اعضا

بی‌نظیر بود. ایرادی که داشت این بود که کسی نبود که بتواند لجام بر دهان و زین بر پشت

او بگذارد. هر که می‌آمد دست و سینه و پایی برای او نمی‌ماند. روزی ندیمی به مستعین

گفت: عجب است با این دشمنی که با حسن بن علی بن محمد (علیهم السّلام) داری، چرا

دستور نمی‌دهی این استر را او زین کند تا از دست او راحت شوی؟ مستعین حرف او را

پسندید. فرستاد تا امام عسکری (ع) را آوردند و از او خواست تا چنین کند.

امام عسکری به پدرم فرمان داد استر را لجام زده زین کند. مستعین گفت: همه خود را

آزموده‌اند؛ حال نوبت شماست. امام علیه‌السّلام - ردای مبارک را به زمین گذاشت. جلو

رفت و دست پُر مهر و عطوفت خود را بر پیشانی استر نهاد. حیوان سر به پیش افکند تا

خود حضرت بردهان او لجام زد. امام علیه‌السّلام - خواست بنشینند. باز مستعین گفت:

می‌خواهم زین بر پشتش نهی. امام به پدرم اشاره نمود. مستعین گفت: این کار را هم

خودتان انجام دهید. آن حضرت دوباره جلو آمد و دست بر پشت استر نهاد و آن را زین کرد

تا بنشیند.

خلیفه تقاضا کرد: بر پشت او سوار شوید. حضرت سوار شد. حیوان در صحن خانه

به آرامی و آهستگی راه می‌رفت. چون امام علیه‌السّلام - پیاده شد، مستعین آن را به آن

حضرت بخشید. بعد از آن به هیچ غلام و خدمتگزار امام عسکری - علیه‌السّلام - اگر

می‌خواست او را لجام زند و زین بگذارد - صدمه‌ای وارد نمی‌آورد. (حدیقة الشیعه، صص

۶۹۹-۷۰۱)

ماندم از راه و بیچاره گشتم

در ره وصلت آواره گشتم

یاریم کن دگر؛ یا اباالنصرا

العجل! العجل! صاحب العصر!

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!

بعد تغییر و تحریف آثار

بعد ظلم و ستم‌های بسیار

مُحیی جمله احکام دینی

قاصم شوکت مُعتدینی

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!

گیرد عشق خدا و تو، منزل

يك دلی ده که تنها در آن دل

نامیدم مکن، یا ابن زهرا (س)

من ترا از تو دارم تمنا

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!

دیده بر راه تو انبیایند

شایق عهد تو اولیایند

حقشان را تو باید ستانی

طالب حق پیغمبرانی

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!

«ملتجی» را بده اذن دیدار

ای جمال حق از تو پدیدار

یعنی از وصل تو توشه گیرد

خواهد از خرمنت خوشه گیرد

یا ابن طاها! یا ابن طاها! یا ابن طاها!



ای مایه آرامش و تسکینم تو
در بستر عشق شمع بالینم تو
در پاسخ آن دو تا ملک می‌گویم :
دنیای من و آخرت و دینم تو

مائیم و گدایی در خانه تو
شمعی تو و ما تمام پروانه تو
کامل نشود عقل کسی در عالم
الا که شود به صدق، دیوانه تو

ای آنکه امیر ماسوی‌اللهی تو
از راز درون خالق آگاهی تو
تا زود به وادی وصالت برسم
بگذار به پیش پای من راهی تو

ای آنکه رام عشق تو شیر فلک شده،
سر در خط تو جن و پری و ملک شده
یا ابن الحسن (عج)، سپاس! که از لطف حضرتت
در شوره‌زار عشق تو این سنگ نمک شده

جانم به قربانت

۱۷۴

جانم به قربانت! یا حجّة ابن العسکری (ع)! دستم به دامت!
جانم به قربانت! تنها بود چشم امید من به احسانت

روى نیاز عارفان تنها به سوى توست
تنها امید عاشقان دیدار روى توست
خوشبو مشام جان و دل از عطر و بوى توست
جانم به قربانت! ای ذکر خیرت نقل بزم دوستدارانت

حصن امانی، غیر درگاهت، به عالم نیست
ما را کسی، مانند تو، پیوسته همدم نیست
بر زخم دل جز داروی وصل تو مرهم نیست
این عاشق زارت بود محتاج درمانت

جانم به قربانت!

تاکی تو - ای مه - پشت ابر غیب پنهانی؟
تاکی نهان از عاشقان سینه سوزانی؟

جانم به قربانت!

کی می شود ما را کنار خویش بنشانی؟
ای خلق عالم سر به سر ریزه خور خوانت

ای آن که نبود عاشقان را جز تو جانانه
یاد تو شمع و گرد آن دل ها چو پروانه

جانم به قربانت!

هر عاقلی آخر شد از عشق تو دیوانه
ای زنده جان اهل دل از آب حیوانت

ای انبیا و اولیا دیوانه رویت
من کیستم تا خویش را خوانم سگ کویت؟

جانم به قربانت!

یا بر زبان جاری نمایم نام نیکویت
ای نام نیکوی تو زیب عرش یزدانت

مرغ وجود «ملتجی» افتاده در دامت
این طایر وحشی شد - از لطف خدا - رامت

جانم به قربانت!

هر جا شوم درمانده تنها می برم نامت
اما چه سازم از غم جانکاه هجرانت؟

منجی جهان

۱۷۵

دستم به دامت! بیا؛ ای مهدی (عج) زهرا(س)!

جانم به قربانت! بیا؛ ای مونس دلها!

امید قلب عاشقان! کجایی؟

مهدی (عج) صاحب الزمان! کجایی؟

در انتظار دیدن رخسار نیکویت

عمری تحصن کرده‌ام - جانا - سرکویت

ای منجی اهل جهان! کجایی؟

مهدی (عج) صاحب الزمان! کجایی؟

از باده اندوه و غم، شد جام دل لبریز
از جا پی دفع بلا - یا ابن الحسن (عج) - برخیز

ای یاور مستضعفان! کجائی؟
مهدی (عج) صاحب الزمان کجائی؟

زهرای هجده ساله (س) آن محبوبه یزدان
بعد از پیامبر (ص) دائماً با دیده گریان

گوید که: ای آرام جان! کجائی؟
مهدی (عج) صاحب الزمان! کجائی؟

مولای کریم

۱۷۶

عمری هوای مهدی (عج)

افتاده در سر من

غرق عطای مهدی (عج)

شکر خدا که هستم

مولای من کریم است

بخشنده و رحیم است

رخسار دلربایش

روزی اگر ببینم

از خاک زیر پایش

از بهر سرمه گیرم

مولای من کریم است

بخشنده و رحیم است

دارم امید بسیار
تنها نه هر که خوب است؛ بد را هم او پذیرد
دست مرا بگیرد

مولای من کریم است
بخشنده و رحیم است

آن مهربان گدا را
در برزخ و قیامت
کنار خود نشاند
از خویش هم نراند

مولای من کریم است
بخشنده و رحیم است

جز ناله از فراقش
جز مرهم وصالش
در آه سرد من نیست
درمان درد من نیست

مولای من کریم است
بخشنده و رحیم است

من «ملتجی» به اویم؛
درگیر و دار دنیا
کهِف امان من اوست
آرام جان من اوست

مولای من کریم است
بخشنده و رحیم است

کشتی نجات

۱۷۷

مهدی جان؛ دل بستم به تو

افتاده از پایم؛ بگیر

عاشقت هستم

از کرم، دستم

مولا مولا مولا مولا - مولا یا مهدی (عج)

أدرِکْنی؛ مولا!

تُهْلِکْنی؛ مَولَا!

یا ابن الزهراء (س) و المصطفی (ص)

المُسْتَعَاثُ بِکَ لَا

مولا مولا مولا مولا - مولا یا مهدی (عج)

بر سر کویت

روی نیکویت

عمری تحصن کرده ام

شاید بگیرم توشه از

مولا مولا مولا مولا - مولا یا مهدی (عج)

يَا بَنَ الْأَنْوَارِ الزَّاهِرَةِ!

دل را روشن کن

وَ ابْنَ الْعَتَرَةِ الطَّاهِرَةِ!

جان را گلشن کن

مولا مولا مولا مولا - مولا یا مهدی (عج)

ما را عینِ هلاکت است

بریدن از تو

مشکل تر از جان دادن است

دل کندن از تو

مولا مولا مولا مولا - مولا یا مهدی (عج)

ای کشتی نجات ما،

تا کی پنهانی؟

بنگر دریای فتنه را

گشته طوفانی

مولا مولا مولا مولا - مولا یا مهدی (عج)

در انتظار دادخواهی

۱۷۸

یا ابن العسکری (ع) ! مظلومان در انتظارند

در انتظار مقدم تو بقرارند

کی می‌کشی از نیام
مولا مولا یا مولا!

تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!

ملعون دومی که قاتل زهرا(س) بود
بنیانگذار خونریزی عاشورا بود

کی می‌کشی از نیام
مولا مولا یا مولا!

تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!

لعنت اولین و آخرین مخلوقات
بادا بر این خبیث ملعون تا عرصات

کی می‌کشی از نیام
تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!
مولا مولا یا مولا!

اگر سیلی از کین نمی‌زد بر امّ اب
نمی‌زد سیلی کس به عقيلة العرب

کی می‌کشی از نیام
تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!
مولا مولا یا مولا!

گفتا با علی (ع): سوی مسجد شو روانه
و گرنه می‌زنم آتش بر اهل خانه!

کی می‌کشی از نیام
تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!
مولا مولا یا مولا!

بذر کینه او در کربلا ثمر داد
وقتی آتش به خيام اهل بیت افتاد

کی می‌کشی از نیام
تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!
مولا مولا یا مولا!

یاد تو - یا مهدی (عج) - بر قلب ما تسکین است
ذکر هر «ملتجی» به درگاه تو این است:

کی می‌کشی از نیام
تیغ قهر و انتقام؟
مولا مولا یا مولا!
مولا مولا یا مولا!

عزیز اولیاء

۱۷۹

مهدی جان (عج) مهدی جان (عج)

ای عزیز اولیا،*
وی امید انبیا،
رحمی به ما کن؛
رحمی به ما کن

پر می زند مرغ دل های ما سوی تو
کی می شود چشم ما، افتد بر روی تو؟

*. حضرت بقیة الله الاعظم رُوحی له الفداء نه تنها نگار عزیز و امید دل های ما
شیعیان است بلکه عزیز تمام اولیا و انبیاء عظام علیهم صلوات الله می باشد.

مهدی جان (عج) مهدی جان (عج)

ای مونس غم دل،
رحمی به ما کن؛

حلال هر چه مشکل،
رحمی به ما کن

دست توانای تو مشکل‌گشای ماست
زیرا دست پُرتوان تو دست خداست

مهدی جان (عج) مهدی جان (عج)

جان علیّ (ع) و زهرا (س)، بیا در مجمع ما؛
رحمی به ما کن؛

بزم ما بی حضور تو صفا ندارد
درد ما جز وصال تو دوا ندارد

مهدی جان (عج) مهدی جان (عج)

امر ظهور خود را،
رحمی به ما کن؛

از حق نما تقاضا؛
رحمی به ما کن

«ملتجی» دارد آرزوی دیدار تو
هم باشد از یاوران وفادار تو

عسرت وصال

۱۸۰

یا ابن الحسن (عج)! جانم به لب رسیده*

چشمم رخ ماه ترا ندیده

عمری نمودم جستجو

گشتم پی تو کو به کو

مولا! کجایی؟ مولا! کجایی؟

*. این گونه عرض ارادت زبان حال عاشق دلسوخته‌ای است که در تمام لحظات زندگی چه در سفر و چه در حضر دائماً به فکر ارباب رؤوف و مهربان خویش است و در هر کجا به دنبال گمشده خود می‌گردد.

یکدم نشد از دل برون خیالت

مردم اندر حسرت وصال

وردم تویی؛ ذکرم تویی

هر لحظه در فکرم تویی

مولا کجایی؟ مولا کجایی؟

ای منتهای آرزوی عشاق،

یا ابن الحسن (عج)؛ از روز عهد و میثاق،

دیوانه رویت شدم

پروانه کویت شدم

مولا کجایی؟ مولا کجایی؟

نبود، به جز تو، قبله و مطافم

عمری سر کویت در اعتکافم

شاید تو - ای جانانم -

گویی: بیا در خانام

مولا کجایی؟ مولا کجایی؟

ای چشمه انوار حق - تعالی -

ظلمت گرفته صفحه زمین را

روزی که بنمایی ظهور

گردد زمین دریای نور

مولا کجایی؟ مولا کجایی؟

هرکس که گردد «ملتجی» کویت

در سر ندارد غیر آرزویت

گوید: تو - ای مولا! - بیا

ای یوسف زهرا(س)! بیا

مولا کجایی؟ مولا کجایی؟

مولا! کجایی؟

۱۸۱

عمری سر راهت نشستم؛ ای دوست*

تا آیی وگیری تو دستم؛ ای دوست

دستم به دامت؛ بیا

جانم بقربانت؛ بیا

مولا! کجایی؟ مولا! کجایی؟

* یکی از گذرگاههای آن حضرت، مجالس ذکر مناقب و مصائب خاندان رسالت علیهم السلام است. سید مجالس مجلسی است که دوستان اهل بیت تشکیل دهند و آن را به ذکر کمالات، و سخنان اخلاقی و اعتقادی ایشان و همچنین ذکر مصائبشان نورانی کنند.

چون نامه اعمال ما در این شب
افتد به دست تو، به جان زینب،

ای مظهر عفو خدا

بگذر ز فعل زشت ما

مولا! کجایی؟ مولا! کجایی؟

طغیان ظلم از حد خود برون است

قلب محبان تو غرق خون است

تاکی بود دشمن جری؟

یا حجة ابن العسکری (عج)

مولا! کجایی؟ مولا! کجایی؟

گفتی: «مرا، از سوز دل، دعا کن»

مولا! تو هم دعا به حال ما کن

ای صاحب دنیا و دین

احوال زار ما ببین

مولا! کجایی؟ مولا! کجایی؟

ای عالم هستی طفیل بودت

من «ملتجی» هستم به لطف و جودت

افتاده‌ام از پا؛ بیا

مولا! بیا؛ مولا! بیا

مولا! کجایی؟ مولا! کجایی؟

إشفع لنا عند الله

۱۸۲

صلى الله عليك يا صاحب الزمان

السلام عليك يا شريك القرآن

يا وحيهاً عند الله! إشفع لنا عند الله يا وحيهاً عند الله! إشفع لنا عند الله

بی تو گلزار دین لطف و صفا ندارد

بی ولای تو دل قدر و بها ندارد

یا وحيهاً عند الله! إشفع لنا عند الله يا وحيهاً عند الله! إشفع لنا عند الله

۴۶۲

چشم ما مانده به راه تو - ای منتظر -

تا که با عافیت برگردی از این سفر

یا وجیهاً عندالله! اشفع لنا عندالله یا وجیهاً عندالله! اشفع لنا عندالله

مشکل‌گشای شیعیان جهانی تو

منتقم خون پاک شهیدانی تو

یا وجیهاً عندالله! اشفع لنا عندالله یا وجیهاً عندالله! اشفع لنا عندالله

زهرا (س) در انتظار قدمت نشسته

با دل غرق خون و پهلوی شکسته

یا وجیهاً عندالله! اشفع لنا عندالله یا وجیهاً عندالله! اشفع لنا عندالله

روزگار سیاه

۱۸۳

حجة ابن العسکری (عج) جانم فدایت

جان من قربان خاک زیر پایت

یا ابن زهرا (س)! یا ابن زهرا (س)! یا ابن زهرا (س)!

شکرالله با تو عمری آشنایم

همچونی از شور عشقت در نوایم

یا ابن زهرا (س)! یا ابن زهرا (س)! یا ابن زهرا (س)!

دل چو بستم من به عشق چون تو جانان
دل بریدم از تمام دلربایان

یاابن زهرا(س)! یاابن زهرا(س)! یاابن زهرا(س)!

چشم من در انتظار تو بهره ماند
روزگارم با فراق تو سیه ماند

یاابن زهرا(س)! یاابن زهرا(س)! یاابن زهرا(س)!

حسرت دیدار رویت در دل ماست
جان زهرا(س)، دوری از تو مشکل ماست

یاابن زهرا(س)! یاابن زهرا(س)! یاابن زهرا(س)!

گرد نعال

۱۸۴

حجة ابن الحسن (عج) ای مونس دل * من!
از ازل تا ابد حلال مشکل من

عزیز جان و دل من، دستم به دامانت
فدای لطف و کرمت؛ جانم به قربانت

*. عاشق واقعی امام عصر رُوحی له الفداء هیچ انیس و مونسِ جز آن بزرگوار
برای خود نمی‌گزیند چرا که تنها همدم و محرم واقعی او که با کمال میل و بدون هیچ
منتی و در هر موقعیتی او را در می‌یابد آن حضرت است.

طبیبا، چشم بیمارت به تو روشن است

نگاه تو عین علاج درد من است

هجر تو و وصال تو درد من و دوی من

دیدن با معرفت روی تو هم شفای من

منم سر تا به پا فقیر و تو بی نیاز

دست من به سوی کسی نباشد دراز

به جز به سوی تو که خود قبله حاجاتی

حقیقت دعائی و روح مناجاتی

حرز ما نام دلجوی تو در هر بلاست

یاد تو مایه سکینه قلب ماست

غفلت از یاد تو عین غفلت از خداست

کسی که شد از تو جدا ز ذات حق هم جداست

هوای گل مگر از سر بلبل رود؟

کزین شوریده سر خیال تو گل رود

«ملتجی» ات کی رسد، آخر، به وصال تو؟

تا که کند سرمه خود گرد نعال تو

بهترین محبوب

۱۸۵

ای بهترین محبوب من! جانم به قربانت
مردم دگر از آتش سوزان هجرانت*

دیوانه روی توام؛ مهدی زهرا (س)

پروانه کوی توام؛ مهدی زهرا (س)

* یکی از نشانه‌های انتظار، لحظه‌شماری و چشم‌انتظاری و بیقراری است. وقتی شخص منتظر، دیرتر از وقت بخواهد حضور به هم رساند، منتظر به بی‌تابی می‌افتد و تحمل هجران برای محب بسیار سخت است و چون آتشی وجود او را می‌گدازد.

ای قبله گاه اولیا محراب ابرویت،
وی شمع جمع اصفیا رخسار نیکویت،

دیوانه روی توام: مهدی زهرا (س)
پروانه کوی توام: مهدی زهرا (س)

از «ماء عذب» وصل تو کی می شوم سیراب؟
ای چشمه آب حیات، این تشنه را دریاب

دیوانه روی توام: مهدی زهرا (س)
پروانه کوی توام: مهدی زهرا (س)

ای رنگ و بو بگرفته گل از رنگ و بوی تو،
تا چند و تا کی بایدم در جستجوی تو؟

دیوانه روی توام: مهدی زهرا (س)
پروانه کوی توام: مهدی زهرا (س)

طی می شود با یاد تو صبح و مسای من
من «ملتجی» هستم به تو: ای ملتجای من

دیوانه روی توام: مهدی زهرا (س)
پروانه کوی توام: مهدی زهرا (س)

سایهٔ لطف

۱۸۶

یا ابی‌صالح المهدی* (عج) کجایی؟

چه شود یک نظر بر ما نمایی؟

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!

امید دل‌ها! یابم کجایت؟

* خواندن حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به این کنیه و نام، اثرات ویژه‌ای دارد. افراد درمانده‌ای که از همه‌جا و همه‌کس محروم مانده بودند وقتی با این کنیه و نام آن حضرت را خوانده‌اند پاسخ مثبت گرفته‌اند.

ما که غیر از شما یاری نداریم
با کسی غیر تو کاری نداریم

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دل‌ها! یابم کجایت؟

شکر لله که تو دلبر مایی
سایه لطفی و بر سر مایی

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دل‌ها! یابم کجایت؟

روح و ریحان ما، جانان مایی
دین و ایمان ما، قرآن مایی

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دل‌ها! یابم کجایت؟

اذن دیدار رخسارت عطا کن
درد بیمار عشقت را دوا کن

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دل‌ها! یابم کجایت؟

جدّ مظلوم تو با کام عطشان
شد سر او جدا بر خاک سوزان

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دل‌ها! یابم کجایت؟

تشنه لب از قفا رأسش بریدند
پیکرش را به خاک و خون کشیدند

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دلها! یابم کجایت؟

عمّه تو اسیر اشقیاء شد
قامت سرو او از غم دوتا شد

مهدی زهرا (س)! جانم فدایت!
امید دلها! یابم کجایت؟

از لفظ حذر کن که به معنا بررسی
و ز خویش سفر کن که به مولا بررسی
بنشسته کنار جوی و دریا طلبی!
از جوی گذر کن که به دریا بررسی

از می عشق و تولای تو مستم عمری
چون گدایان سر راه تو نشستم عمری
با وجودی که ندیدم رخ تو، در عجبم
که چرا محور رخ ماه تو هستم عمری؟

امروز تو دست قدرت خَلّاقی
بر خلق جهان، مقسم ارزاقی
فردا که همه ز فعل خود نومیدند
آمید دل تمامی عَشّاقی

ای جانِ جهان! جهان بی جان تا کی؟
رخسار تو پشت پرده پنهان تا کی؟
آشفته‌گی قلوب یاران تا چند
در جستجوی تو مات و حیران تا کی؟

زندگی بی مفهوم

۱۸۷

یا صاحب الزمان! حجت ربّ مجید*

أَنْتَ اقْرُبْ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

المستغاث بك! یا مغیث المستعان!

الامان! الامان! من شرّ أهل الزمان

*. اعتقاد به مقام حجّیت امام عصر روحی له الفداء از مهمترین اعتقادات شیعه

است و در زیارت آل یاسین هم خطاب به حضرتش عرض می‌کنیم: وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ.

او حجّت بالغه خدا بر خلق و از رگ گردن هر مخلوقی به او نزدیک تر است.

تا مه روی تو از ما بود پنهانی
کی شود صبح روشن این شب ظلمانی؟

امان از وحشت‌های ظلمت‌سرای دوران!
الامان! الامان! من شرّ أهل الزّمان

اگر چه خالی از وجود تو جایی نیست
زندگی را بی تو مفهوم و معنایی نیست

عجب بلایی شده بر ما بلای هجران!
الامان! الامان! من شرّ أهل الزّمان

تو تنها ملجأ و پناه شیعیانی
عروة الوثقی شیعیان جهانی

بیماران غمت را کی می‌نمایی درمان؟
الامان! الامان! من شرّ أهل الزّمان

ابصالح المهدی (عج)

۱۸۸

مهدی (عج) فاطمه (س)! جان به قربانت!

چشم تمنای ما به احسانت

عشق تو ما را دیوانه کرده

فارغ از خویش و بیگانه کرده*

مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)

مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)

*. وقتی وجود امام عصر کانون توجه انسان شد از خویش و بیگانه فارغ می‌گردد.



دیده ما به راه تو شد سپید
چهره ماه تو را آخر ندید

باز آکه عمر ما پایان شد
درد هجر تو آفت جان شد

مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)
مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)

یا ابا صالح المهدی (عج)! ادرکنی
سیدی! ادرکنی و لا تُهلکنی

من که غیر از تو یاری ندارم
با کسی جز تو کاری ندارم

مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)
مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)

من به درگاه تو «ملتجی» هستم
دل به عشق تو - یا ابن الحسن - بستم

تنها تو هستی چاره ساز من
آرام جان و دلنواز من

مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)
مهدی یا مهدی! مهدی یا مهدی (عج)

أَبْرَكَ اللهُ

۱۸۹

ای امام زمان (عج)! مادر تو شد شهید

نیمه شب در دل خاک سیه آرمید*

با دلی غرق خون داغی از حدّ فزون

بقية الله! آجرك الله!

بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَ يُغْضَى ثَرَاهَا
وَيَلِّ لِمَنْ سَنَّ ظُلْمَهَا وَ أَذَاهَا
ماتم به کدام داغ تو گریه کنم؟

* وَ لِأَيِّ الْأُمُور تُدْفَنُ لَيْلًا؟
بِنْتٌ مَنْ؟ أُمٌّ مَنْ؟ حَلِيلَةٌ مَنْ؟
هر عضو تو از داغ نشانی دارد

ای امام زمان (عج)! رکن علی (ع) شد ز دست
بازویش شد کبود و پهلوی او شکست

شد نهان قبر او همچنان قدر او

بقیة الله! آجرك الله!

ای امام زمان (عج)! خانه نشین شد علی (ع)
بعد زهرای (س) خود، به غم قرین شد علی (ع)

خار در دیده داشت قلب رنجیده داشت

بقیة الله! آجرك الله!

تا نیایی تو - یا ابن العسکری (عج) - متصل
می زند ناله زهرا (س) ز سویدای دل

می کشد انتظار تا شوی آشکار

بقیة الله! آجرك الله!

ای فدای تو و سینه سوزان تو
نکشد «ملتجی» دست ز دامان تو

چاره سازش تویی دلنوازش تویی

بقیة الله! آجرك الله!

سوم عاشورا

۱۹۰

مهدی (عج)! بیا نظر کن

کافتاده در کنار

بر پیکر شهیدان

جسم حسینت عریان

مولا! سرت سلامت!

ای وارث امامت!

مولا! ببین ابا الفضل (ع)

فرق شریف اکبر (ع)

دستش ز تن جدا شد

از تیغ کین دو تا شد

مولا! سرت سلامت!

ای وارث امامت!

مهدی (عج) نظر به مهدی

خون کن؛ ببین که اصغر

آسوده خفته اما

در موج خون شناور

ای وارث امامت!

مولا! سرت سلامت!

پوشیده عمّه تو

رخت عزا ولیکن

کرده کبود، جسمش

از تازیانه، دشمن

ای وارث امامت!

مولا! سرت سلامت!

معرم فانه دل

۱۹۱

حجة ابن الحسن! تویی
غیر از تو نبود محرمی

جانانه دل جانانه دل
در خانه دل در خانه دل

مولا کجایی؟ تا کی جدایی؟

مولا کجایی؟ تا کی جدایی؟

ای جان عالم قربان آن روی ماهت!
چشم عشاق بی دلت مانده به راهت

مولا کجایی؟ تا کی جدایی؟

مولا کجایی؟ تا کی جدایی؟

تا تو هستی پناه ما،

ما را غمی نیست ما را غمی نیست

بی تو به زخم سینه

ما مرهمی نیست ما مرهمی نیست

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

از هر چه باشد غیر تو

دل را بریدیم دل را بریدیم

اما گلی از گلشن

وصلت نچیدیم وصلت نچیدیم

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

کی می شود این دیده

نا قابل ما نا قابل ما

افتد به رویت تا شود

روشن دل ما روشن دل ما

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

یا حجة ابن العسکری (عج)

یا صاحب زمان یا صاحب زمان

دشمن شده بر ما جری

الغوث! الامان! الغوث! الامان!

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

تا کی جدایی؟ مولا کجایی؟

قلب کباب

۱۹۲

از گل وصلت نچیدم از گل وصلت نچیدم
روی ماهت را ندیدم روی ماهت را ندیدم

حجّة ابن العسکری! از دوری تو در عذابم

کن نظر بر قلب خسته کن نظر بر قلب خسته
جان آن پهلو شکسته جان آن پهلو شکسته

مولا! مولا! مولا! بیا
آمد بر لب جانها؛ بیا

درد هجران خسته‌ام کرد درد هجران خسته‌ام کرد
بال و پر بشکسته‌ام کرد بال و پر بشکسته‌ام کرد

يك نظر کن از ره احسان بر این قلب کبابم

کن نظر بر قلب خسته کن نظر بر قلب خسته
جان آن پهلو شکسته جان آن پهلو شکسته

مولا! مولا! مولا! بیا
آمد بر لب جان‌ها! بیا

ای سر و جانم فدایت ای سر و جانم فدایت
می‌زنم هر دم صدایت می‌زنم هر دم صدایت

از چه رو ای مونس دل‌ها نمی‌گویی جوابم؟

کن نظر بر قلب خسته کن نظر بر قلب خسته
جان آن پهلو شکسته جان آن پهلو شکسته

مولا! مولا! مولا! بیا
آمد بر لب جان‌ها! بیا

ای عزیز جان زهرا(س) ای عزیز جان زهرا(س)
از تو دارم این تمنا: از تو دارم این تمنا:

یا عیان گردی به چشمم یا شبی آیی به خوابم

کن نظر بر قلب خسته کن نظر بر قلب خسته
جان آن پهلو شکسته جان آن پهلو شکسته

مولا! مولا! مولا! بیا
آمد بر لب جان‌ها! بیا

پادشاه خوبان

۱۹۳

پنهان ز نظر تاکی؟ ای یوسف فاطمه (س)،
پنهان ز نظر تاکی؟ وی یار سفر رفته،
دوران سفر تاکی؟ دوران سفر تاکی؟

چشم ما مانده به راه تو؛ ای دوست

ای فدای روی ماه تو؛ ای دوست

ما چون به تو دل بستیم از غیر تو بگسستیم
عمری است که روز و شب از غیر تو بگسستیم
در راه تو بنشستیم در راه تو بنشستیم

چشم ما مانده به راه تو؛ ای دوست

ای فدای روی ماه تو؛ ای دوست

ما خسته دلانت را نایل به وصال کن نایل به وصال کن
این دیده و این دل را روشن به جمالت کن روشن به جمالت کن

چشم ما مانده به راه تو؛ ای دوست
ای فدای روی ماه تو؛ ای دوست

« ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی! داد از غم تنهایی!
جان بی تو به لب آمد وقت است که باز آیی وقت است که باز آیی »

چشم ما مانده به راه تو؛ ای دوست
ای فدای روی ماه تو؛ ای دوست

« ای لطف توام درمان در بستر بیماری در بستر بیماری
وی یاد توام غمخوار در وقت گرفتاری در وقت گرفتاری »

چشم ما مانده به راه تو؛ ای دوست
ای فدای روی ماه تو؛ ای دوست

ماه جهان آرا

۱۹۴

مولا مولا مولا

دل‌ها به تعب آمد

جان، بی تو، به لب آمد جان، بی تو، به لب آمد

ما که غیر از تو دلداری نداریم

با کسی غیر تو کاری نداریم*

* حرف دل محب واقعی امام عصر حضرت بقیةالله الاعظم روجی له الفداه که ایشان را مشکل‌گشای واقعی و حجّت بالغه الاهی می‌داند جز این نیست و پناهی جز آن کوه حصین و غیاث المضطرّ المستکین ندارد.

دلها دلها دلها

از حوصله بیرون شد وز دوری تو خون شد وز دوری تو خون شد

ما که غیر از تو دلداری نداریم

با کسی غیر تو کاری نداریم

بی تو بی تو بی تو

ای ماه جهان آرا ظلمتکده شد دنیا ظلمتکده شد دنیا

ما که غیر از تو دلداری نداریم

با کسی غیر تو کاری نداریم

خون شد خون شد خون شد

دل‌های محبّانت از ماتم هجرانت از ماتم هجرانت

ما که غیر از تو دلداری نداریم

با کسی غیر تو کاری نداریم

فدای احسانش

۱۹۵

نمی‌دانم چرا امشب دلم شوری دگر دارد؟
مگر مولای من مهدی (عج) به من امشب نظر دارد؟!

فدای لطف و احسانش! شود جانم به قربانش

الهی! کی شود بینم جمال دلربایش را؟
نمایم توتیای دی سده خود خاک پایش را

فدای لطف و احسانش! شود جانم به قربانش

شود از پشت ابر غیب
دهد با جلوه‌اش پایان

برون آن شمس نورانی
به این دنیای ظلمانی

فدای لطف و احسانش! شود جانم به قربانش

مداوم عاشقان گویند:
بیا و داد زهرا (س) را

بیا؛ مهدی! بیا؛ مهدی (عج)!
بگیر از اشقیای مهدی (عج)!

فدای لطف و احسانش! شود جانم به قربانش

نمی‌باشد دگر ما را
گدائیم و به امیدی

پناهی غیر درگاهش
نشسته بر سر راهش

فدای لطف و احسانش! شود جانم به قربانش

یا صاحب الزمان (عج)

۱۹۶

کی می دهد به ما پیک فرج نوید؟ پیک فرج نوید؟
از طول انتظار جانها به لب رسید جانها به لب رسید

یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

شام فراق تو پس کی سحر شود؟ پس کی سحر شود؟
صبح وصال تو کی جلوه گر شود؟ کی جلوه گر شود؟

یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

چشم امید ماست دائم به سوی تو دائم به سوی تو
کی دیده‌ها شود روشن به روی تو؟ روشن به روی تو؟
یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

در پشت ابر غیب تاکی تویی نهان؟ تاکی تویی نهان؟
ای شمس پر فروغ کی می‌شوی عیان؟ کی می‌شوی عیان؟
یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

تنها مراد ما فیض حضور تست فیض حضور تست
با یک جهان امید درك ظهور تست درك ظهور تست
یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

سوز و گداز توست در آه سرد ما در آه سرد ما
تنها وصال توست درمان درد ما درمان درد ما
یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

تو سرور منی من بنده توام من بنده توام
اما ز فعل خویش شرمنده توام شرمنده توام
یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

هر جا که می‌روم آبی تو در نظر آبی تو در نظر
یکدم نمی‌رود فکرت برون ز سر فکرت برون ز سر
یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع) یا صاحب الزمان (ع)

بینم اگر تو را سر می‌نهم به پات سر می‌نهم به پات
از بهر رو نما جان می‌کنم فدات جان می‌کنم فدات

یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع)

ای جان ما، بیا روزی کنار ما روزی کنار ما
پایان بده دگر بر انتظار ما بر انتظار ما

یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع)

تنها نه شیعه از هجر تو خسته است هجر تو خسته است
در انتظار تو زهرا (س) نشسته است زهرا (س) نشسته است

یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع)

شیعه را بود پیوسته بر زبان پیوسته بر زبان
الغوث و الامان! یا صاحب‌الزَّمان (عج)! یا صاحب‌الزَّمان (عج)!

یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع) یا صاحب‌الزَّمان (ع)

شاد کن قلب ما به پیغامی
یا که بردار سوی ما گامی
ما که مُردیم وز می وصلت
نگرفتیم- واأسف!- گامی

در این شبها- که از غم همچو شمع جمع سوزانی-
یقیناً در کنار قبر سلطان خراسانی
بیا و از قدمت بزم ما را هم منور کن
الا ای آن که نور دیده چشم انتظارانی

ای که در کالبد عالم هستی جانی،
وی که عشاق جهان را همگی جانانی،
بستهام دل به عنایات تو و می دانم
که عنایات توام وانگارد آنی

ای حافظ اسرار خدا، ادرکنی
وی محیی دین مصطفی (ص)، ادرکنی
ای منتقم فاطمه مظلومه (س)
وی طالب حق مرتضی (ع)، ادرکنی

مولا مدد کن

۱۹۷

ما در دو عالم جز تو غمخواری نداریم

با غیر تو هرگز سر و کاری نداریم

ما دوستداران توایم

ریزه خور خون توایم

مولا! مدد کن مولا! مدد کن

ما درد خود را با کسی جز تو نگوئیم

وز غیر تو داروی درد خود نجوئیم

ای پنجه‌ات مشکل‌گشا

۴۹۶

مولا! مدد کن مولا! مدد کن

درحلّ مشکل‌های ما

ای جان ما قربان خاک زیر پایت،
کی می‌شود آید به گوش ما صدایت؟

ای مُلک دل را شهریار،
دنیا بود در انتظار
مولا! مدد کن مولا! مدد کن

مولا! چه عشاقی که از هجر تو مُردند!
در حسرت دیدار رویت جان سپردند!

گفتند تا تسلیم جان:
ای مهدی صاحب‌زمان!
مولا! مدد کن مولا! مدد کن

ای یوسف زهرا (س)، نگاهی هم به ما کن
ما را ز شرّ این همه فتنه رها کن

ای دست ذات کردگار،
دستی پی یاری برآر
مولا! مدد کن مولا! مدد کن

ای مونس جان و دل عشاق بی‌دل،
تنها ز عمر ما بود عشق تو حاصل

ای یاور افتاده‌ها،
در راه خود افتاده را،
مولا! مدد کن مولا! مدد کن

ما «ملتجی» بر درگه قدس تو هستیم
از باده عشق و تولای تو مستیم

در هر غم و رنج و بلا
تنها بود این ذکر ما:
مولا! مدد کن مولا! مدد کن

یا حَبَّةَ اللّٰهِ

۱۹۸

یا ابن الحسن (عج)! مشکل گشای عالمی تو

با عاشقان دلشکسته همدمی تو

دست توانای خدا،

واکن گره از کار ما

یا حَبَّةَ اللّٰهِ یا حَبَّةَ اللّٰهِ

ای چاره کار بشر تنها ظهورت،

کی عالم هستی شود روشن ز نورت؟

دیگر بیا تا عالمی

گردد رها از هر غمی

یا حَبَّةَ اللّٰهِ یا حَبَّةَ اللّٰهِ

دیگر بتاب؛ ای شمس تابان ولایت،
تا از فروغت ماسوا گردد هدایت

تا چند گوئیم: الامان!

ای مهدی صاحب زمان؟
یا حجّة الله! یا حجّة الله!

ای آن که؛ بر سرتاسر خلقت امیری،
باید تو داد آل طاها(ص) را بگیری

دیگر برون کن از نیام

آن تیغ قهر و انتقام
یا حجّة الله! یا حجّة الله!

تنها صفا بخش گلستان وجودی
تنها نه جان بخشی که تو جان وجودی

بی تو ندارد ماسوا

یک لحظه هم حتی بقا
یا حجّة الله! یا حجّة الله!

یا ابن الحسن (عج)؛ من «ملتجی» هستم به کویت

لطفی! که بنشینم دمی هم روبرویت

بینم رخ نیکوی تو

ای قبله ام ابروی تو،
یا حجّة الله! یا حجّة الله!

عاشق فسته‌جان

۱۹۹

حجّة ابن الحسن (عج)! ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن
الامان! الامان!

ای گدای درت
پی خدمت ملک
صد مسیح و کلیم،
بر در تو مقیم
ای که بگرفته‌ای
جا به قلب سلیم
جلوه‌ای کن بر این
دیده خون فشان

حجّة ابن الحسن (عج)! ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن
الامان! الامان!

جز تو ما را کجاست
یا حبیبی! ز هجر

در دو عالم حبیب؟
رفته از دل شکیب

درد ما را کسی
جان فدای تو؛ ای

جز تو نبود طبیب
پدر مهربان،

حجّة ابن الحسن (عج)! ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن
الامان! الامان!

سرمة چشم من

تربت کوی توست

چشم امید من

دائماً سوی توست

دل دیوانه‌ام

شائق روی توست

خود بگو از کجا

از تو جویم نشان؟

حجّة ابن الحسن (عج)! ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن
الامان! الامان!

ای گل فاطمه (س)،

من گدای توام

عاشقم؛ عاشقی

خاک پای توام

به ولای علی (ع)؛

جان فدای توام

نظری کن به این

عاشق خسته‌جان

حجّة ابن الحسن (عج)! ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن
الامان! الامان!

جان به قربان تو	ای گل یاسمن،
دیده بر راه توست	این جهان کهن
ای صفا داده بر	گل و باغ و چمن
می‌کند کسب نور	از رُخت کهکشانشان

حجّة ابن الحسن (عج)!	ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن	الامان! الامان!

کی عیان می‌شوی	یوسف فاطمه (س)؟
تا که یابد غم	هجر تو خاتمه
بین عشاق تو	- ای امید همه -
نبود جز ز تو	سخنی در میان

حجّة ابن الحسن (عج)!	ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن	الامان! الامان!

غافل از یاد تو	شده عمرش تلف
توشه از این جهان	نبرد جز آسف
ندهد «ملتجی»	دامنت را ز کف
تا که او را به تن	هست تاب و توان

حجّة ابن الحسن (عج)!	ای امام زمان! (عج)
از شرور و فتن	الامان! الامان!

ای حجت حق به انس و جان، ادرکنی
مولای زمین و آسمان، ادرکنی
غیر از تو مرا پناهگاهی نبود
ای مهدی صاحب الزمان (عج)، ادرکنی

خواهی که تو هم محرم جانانه شوی
باید که ز فرط عشق دیوانه شوی
گر طالب قرب درگه دلداری
باید که گدای در این خانه شوی

ای آن که تویی حجت کبرای الاهی
از حال همه ما خلق الله گواهی
ای کشف امان، از همه خوف و خطرها
جز لطف تو ما را نبود هیچ پناهی

شمع روشنگر بزم مایی
مایه دلخوشی دل‌هایی
ناامید از تو نگرده احدی
بس که ای مونس جان آقایی

تنها امید

۲۰۰

پرمی زند مرغ دلم	جانب کویت	جانب کویت
دارد امید دیدن	روی نیکویت	روی نیکویت

ای مهدی (عج) صاحب زمان! کجایی؟

تنها امید شیعیان*! کجایی؟

* وجود نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نه تنها در دنیا و امور دنیوی مایه امید و پناهگاه انسان معتقد است بلکه در عالم برزخ و قیامت نیازمند حمایت و شفاعت خاصه حضرتش نیز می باشد.

ای ساقی ماء طهور از می ات مستم از می ات مستم
مستانه هر جا می روم در پی ات هستم در پی ات هستم

ای مهدی (عج) صاحب زمان! کجایی؟

تنها امید شیعیان! کجایی؟

در حسرت دیدار تو جان به لب آمد جان به لب آمد
این جان بر لب آمده در تعب آمد در تعب آمد

ای مهدی (عج) صاحب زمان! کجایی؟

تنها امید شیعیان! کجایی؟

ای نور چشم فاطمه (س)! یوسف طاها! یوسف طاها!
بهر نجات ما همه العجل! مولا! العجل! مولا!

ای مهدی (عج) صاحب زمان! کجایی؟

تنها امید شیعیان! کجایی؟

یا ابن الحسن (عج)! عمری به تو «ملتجی» هستم «ملتجی» هستم
از دامن کوتاه مکن لحظه ای دستم لحظه ای دستم

ای مهدی (عج) صاحب زمان! کجایی؟

تنها امید شیعیان! کجایی؟

أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ - يَا رَبِّ - بِإِمَامِنَا وَ مُحَقِّقِ زَمَانِنَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَ الشَّاهِدِ الْمَشْهُودِ وَ
النُّورِ الْأَزْهَرِ وَ الضِّيَاءِ الْأَنْوَرِ الْمَنْصُورِ بِالرُّعْبِ وَ الْمَظْفَرِ بِالسَّعَادَةِ فَصَلِّ عَلَيْهِ عَدَدَ الشَّمْرِ وَ
أَوْزَاقِ الشَّجَرِ وَ أَجْزَاءِ الْمَدَرِ وَ عَدَدَ الشَّعْرِ وَ الْوَبْرِ وَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُكَ
صَلَاةً يَغْبِطُهُ بِهَا الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ.

اللَّهُمَّ وَ أَحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَ أَحْفَظْنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَ اخْرُسْنَا بِدَوْلَتِهِ وَ أُنْحِفْنَا بِوِلَايَتِهِ وَ انصُرْنَا
عَلَى أَعْدَائِنَا بِعِزَّتِهِ*

به درگاه تو توسل می جویم - ای پروردگار من - به امام زمان
علیه السلام که اینک در زمان ما پیشوای ما و نگهبان حق (و حافظ و سلطان
حقیقت ملک و ملکوت) است تا روز موعود ظهورش فرار رسد که او شاهد خلق و
مشهود اهل عالم و روشن ترین نور الاهی (در ظلمات عالم) است که منصور
خداست به ترس (تمام قدرت های سلاطین) از آن حضرت و مظفر و فیروز به
سعادت مطلق.

پس - پروردگارا! - درود و رحمت بر آن بزرگوار فرست به شمار همه
میوه ها و برگ ها و تعداد اجزاء ریگ های بیابان و عدد موها و گره ها و عدد آنچه
که علم تو بر آن احاطه کرده و کتاب (تدوین و تکوین) آفرینش احصاء و شمار
نموده؛ درود و رحمتی که خلق اولین و آخرین بر آن رشک برند.

پروردگارا! ما را در زمره اصحاب آن بزرگوار محشور ساز و برای طاعتش
محفوظ دار و برای رسیدن به دولت آن حضرت، ما را باقی دار و محافظت فرما و
به ولایتش بهره مند گردان و ما را به عزتت بر محو دشمنان یاری و نصرت عطا
کن...

زیارت آل یاسین

حضرت بقیة الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء فرمودند:
«هر گاه خواستید به وسیله ما به سوی خداوند تعالی و ما توجه کنید
این جملات را بگویید:

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّنَايَ آيَاتِهِ.
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ نَاصِرَ حَقِّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ
دَلِيلَ إِرَادَتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ
فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَ أَطْرَافِ نَهَارِكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَسْقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ
اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمُنْصُوبُ وَ الْعِلْمُ الْمُنْصُوبُ وَ
الْعَوْتُ وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَ عِدَاً غَيْرَ مَكْذُوبٍ.»

«سلام بر آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم). سلام بر تو ای دعوت کننده

خلق به سوی خدا و تربیت یافته نشانه هایش. سلام بر تو ای باب رحمت خدا

و فرمانراوای دینش. سلام بر تو ای جانشین خدا و یاور حقش. سلام بر تو ای حجت خدا و نشان اراده‌اش. سلام بر تو ای همتای کتاب خدا و بازگوینده آن. سلام بر تو در همه لحظه‌های شب و روزت. سلام بر تو ای باقی نگهداشته خدا در زمین. سلام بر تو ای پرچم و نشانه افراشته و دانش‌ریزان و ای فریادرس و رحمت گسترده و ای وعده بی‌دروغ.»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تَبَيِّنُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلَّلُ وَ تُكَبِّرُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَ تُمِئِي. السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَّمُ الْمَأْمُولُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ.»

«سلام بر تو هنگام که بپا می‌خیزی. سلام بر تو هنگامی که می‌نشینی. سلام بر تو هنگامی که می‌خوانی و بیان می‌کنی. سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده می‌کنی. سلام بر تو هنگامی که تهلیل و تکبیر می‌گوئی. سلام بر تو هنگامی که حمد و استغفار می‌کنی. سلام بر تو هنگامی که صبح و شام می‌نمائی. سلام بر تو در شب آنگاه که تاریکی‌اش فراگیر شود و در روز آنگاه که روشنائی‌اش آشکار گردد. سلام بر تو ای پیشوای امانتدار. سلام بر تو ای پیشرو آرزو شده. سلام بر تو؛ سلامهای همه جانبه.»

«أَشْهَدُكَ - يَا مَوْلَايَ - أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ. وَ أَشْهَدُكَ - يَا مَوْلَايَ - أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَ الْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَ الْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ

عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ.»

«ای مولایم، ترا گواه می‌گیرم به اینکه شهادت می‌دهم معبودی جز خداوند نیست؛ او یکتا است و شریکی ندارد و محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بنده و فرستاده اوست و محبوبی جز او و اهلش نیست. و تو را گواه می‌گیرم. ای مولایم. که علی امیرمؤمنان حجت خداست و حسن حجت اوست و حسین حجت اوست و علی بن الحسین حجت اوست و محمد بن علی حجت اوست و جعفر بن محمد حجت اوست و موسی بن جعفر حجت اوست و علی بن موسی حجت اوست و محمد بن علی حجت اوست و علی بن محمد حجت اوست و حسن بن علی حجت اوست و علی بن محمد حجت اوست و حسن بن علی حجت اوست و شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی.»

«أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَ أَنْ رَجَعْتَكُمْ حَقُّ لَارَيْبَ فِيهَا «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا. وَ أَنْ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنْ نَاكِراً وَ نَكِيراً حَقٌّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمُرْصَادَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ الْحَشْرَ حَقٌّ وَ الْحِسَابَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الْوَعْدَ وَ الْوَعِيدَ بِهِنَّ حَقٌّ.»

«شما اول و آخر هستید. و اینکه رجعت و بازگشت شما (به دنیا) حقیقت دارد و تردیدی در آن نیست و این بازگشت در روزی است که گرویدن کسی که از پیش ایمان نیاورده یا خیری را در ایمانش کسب نکرده سودی نخواهد داشت. و شهادت می‌دهم که مرگ حق است و (آمدن دو فرشته) ناکر و نکیر حق است و از نو زنده شدن حق است و برانگیخته شدن حق است و صراط حق است و کمینگاه حق است و میزان حق است و گردآوردن (خلایق) حق است و حساب حق است و بهشت و آتش حق است و وعده و تهدید به آن دو حق است.»

«یا مولای، شقی من خالفکم و سَعِدَ مَنْ اطاعکم. فاشهد علی ما
 اشهدتک علیه و انا ولیُّ لک بریءٌ من عدوک. فالحق ما رضیتوه و
 الباطل ما اَسْخَطْتُمُوهُ و المعروف ما امرتُم به و المنکر ما نهیتُم عنه
 فنفسی مؤمنَةٌ باللّهِ و حده لا شریک له و برسولِهِ و بامیر المؤمنین و بکم-
 یا مولای- اولکم و اخرکم و نصرتی مُعدَّةٌ لکم و مودّتی خالصةٌ لکم،
 امین امین.»

«ای مولایم، آنکه با شما مخالفت کرد بدبخت شد و آنکه شما را
 اطاعت نمود سعادت مند گشت. پس گواه باش بر آنچه ترا شاهد گرفتم و من
 دوست تو و از دشمنت بیزار هستم. حق همان است که شما از آن خرسندید
 و باطل آن است که شما از آن ناخرسند باشید و معروف و خوبی آن است که
 شما به آن فرمان دادید و منکر و زشتی آن است که شما از آن بازداشتید.
 جان و روانم مؤمن است به خداوند یکتای بی شریک و به روسولش و
 امیرمؤمنان و به شما- ای مولایم- به اولین و آخرینتان. آماده یاری شمایم و
 محبتم خالصانه برای شماست. امین امین.»

«اللّهُمَّ، اِنِّیْ اَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ نَبِیِّ رَحْمَتِكَ وَ کَلِمَةِ نُورِكَ
 وَ اَنْ تَمَلِّأَ قَلْبِیْ نُورَ الْیَقِیْنِ وَ صَدْرِیْ نُورَ الْاِیْمَانِ وَ فِکْرِیْ نُورَ النَّیِّاتِ وَ
 عَزْمِیْ نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِیْ نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِیْ نُورَ الصِّدْقِ وَ دِیْنِیْ نُورَ
 الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصْرِیْ نُورَ الضِّیَاءِ وَ سَمْعِیْ نُورَ الْحِکْمَةِ وَ مَوَدَّتِیْ
 نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ؛ حَتّٰی اَلْقَاکَ وَ قَدَوَقِیْتُ بِعَهْدِکَ وَ
 مِثَاقِکَ فَتُعْشِیْنِیْ رَحْمَتِکَ یَا وَلِیُّ یَا حَمِیْدُ.»

«خدایا، از تو می خواهم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیغامبر
 رحمت و کلمه نورت، درود فرستی و می خواهم که دلم را با نور یقین و
 سینه ام را با نور ایمان و اندیشه ام را با نور استقامت و تصمیم را با نور علم و
 نیرویم را با نور عمل و زبانم را با نور راستگویی و دینم را با نور بصیرت و بینش

از نزد تو و دیده‌ام را با نور و روشنائی و گوشم را با نور حکمت و محبتم را با نور دوستی محمد و آلش علیهم‌السلام پرسازی تا در حالتی ملاقاتت کنم که به عهد و پیمان محکمت وفا کرده باشم. در نتیجه رحمتت مرا فرا گیرد؛ ای سرپرست و ای ستوده.»

«اللَّهُمَّ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ وَ خَلِيفَتِكَ فِي بِلَادِكَ وَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الثَّائِرِ بِأَمْرِكَ وَ لِيِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوَارِ الْكَافِرِينَ وَ مُجَلِّي الظُّلْمَةِ وَ مُنِيرِ الْحَقِّ وَ النَّاطِقِ بِالْحِكْمَةِ وَ الصَّادِقِ وَ كَلِمَتِكَ الثَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ الْمُزْتَقِبِ الْخَائِفِ وَ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ سَفِينَةِ النَّجَاةِ وَ عِلْمِ الْهُدَى وَ نُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَ خَيْرِ مَنْ تَقَمَّصَ وَ ارْتَدَى وَ مُجَلِّي الْعَمَى الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا. إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

خدایا، درود فرست بر محمد (امام زمان علیه‌السلام) حجت روی زمینت و جانشین در بلادت و دعوت کننده بر امت و قیام کننده به عدلت و انقلاب کننده به امرت، سرپرست مومنان و نابود کننده کافران و زداینده تاریکی و نوردهنده حق و گوینده حکمت و راستی و کلمه کاملت در زمین، منتظر ترسان و سرپرست دلسوز و پند آموز، کشتی نجات و نشانه هدایت و نور دیده آفریدگان و بهترین کسی که پیراهن و عبا به بر کرده است و برطرف کننده گمراهی آنکه زمین را با عدل و قسط پر کند؛ چنان که با جور و ستم پر شده باشد. همانا- ای خدا- تو بر هر کاری توانائی.»

«اللَّهُمَّ، صَلِّ عَلَى وَ لِيِّكَ وَ ابْنِ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ فَارَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَتْ حَقَّهُمْ وَ أَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيرًا. اللَّهُمَّ، انصُرْهُ وَ انصُرْ بِهِ لِدِينِكَ وَ انصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ شِيعَتَهُ وَ انصَارَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ.»

خدایا درود فرست بر دوستت و فرزند دوستانت؛ آنانکه پیرویشان را حتم کردی و حقشان را واجب نمودی و زشتی و ناپاکی را از آنان زدودی و از هر پلیدی به طور کامل پاکشان نمودی.

خدایا، یاریش کن و به وسیله او برای دینت انتقام بگیر و دوستانت و دوستانش و شیعیان و یارانش را به وسیله او یاری نما و ما را از آنان قرار ده.»

«اللَّهُمَّ، أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ أَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ احْرُسْهُ وَ أَمْنَعْهُ مَنْ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَ أَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ آلَ رَسُولِكَ. وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيْدَهُ بِالنَّصْرِ وَ انصُرْ ناصِرِيهِ وَ اخْذُلْ خاذِلِيهِ وَ اقْصِمْ قاصِمِيهِ وَ اقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ امْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. وَ اجْعَلْنِي - اللَّهُمَّ - مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ أَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ. إِلَهَ الْحَقِّ، آمِينَ. يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

«خدایا، از شر هر ستمگر و متجاوز و از شر تمام آفریدگانت پناهِش ده و از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ حفظش کن، و نگهبانش باش و بازدار که بدی و آسیبی به او رسانده شود. و به وجود او رسولت و خاندان رسولت را حفظ کن و به وسیله او عدالت را آشکار کن و با نصرت خود تأییدش نما. یاورانش را یاری کن و روی گردانان از یاریش را خوار نما و شکنندگان را بشکن و گردنکشان کفر را به سبب او هلاک کن و کافران و منافقان و همه بی دینان را به وسیله او بگش؛ در هر کجا که باشند؛ در مشرق و مغرب زمین و در خشکی و دریا. و به سبب او زمین را با عدل پر کن و دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آشکار فرما. مرا نیز - ای خدا - یاوران و پشتیبانان و

پیروان و شیعیانش بگردان، و درباره آل محمد علیهم السلام آنچه را آرزو دارند و درباره دشمنانشان آنچه را از آن بیم دارند نشانم بده. ای معبود به حق، مستجاب کن. ای صاحب عظمت و اکرام، ای مهربان ترین مهربانان.»

«اللَّهُمَّ، إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»

«خداوندا ما از تو امید و اشتیاق داریم که دولت با کرامت آن امام زمان علیه السلام را به ظهور آوری و اسلام و اهلش را به آن عزت بخشی و نفاق و اهل نفاق را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دولت حق اهل دعوت به طاعتت و از پیشوایان راه هدایتت قرار دهی و به واسطه آن بزرگوار به ماعتت و کرامت دنیا و آخرت عطا فرمایی. آمین.»

این کتاب را با فقراتی از زیارت جامعه کبیره خطاب به سید و سالار عزیزمان
قطب عالم وجود حضرت بقیه الله الاعظم حجة بن الحسن المهدي روحی ارواح
العالمین لمقدم احبائه الفداء به پایان می بریم:

تَبَتَّنِي اللَّهُ - أَبْدَأُ مَا حَيِّتُ - عَلَى مَوَالِيكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ

وَ فَنِّي لِمَطَاعَتِكُمْ

وَ رَزَقَنِي شَفَاعَتَكُمْ

وَ جَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ الثَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ

وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَنْقُضُ أَثَارَكُمْ

وَ يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ

وَ يَهْتَدِي بِهَذَاكُمْ

وَ يُحْشِرُنِي زُمْرَتَكُمْ

وَ يَكْرِي فِي رَجْعَتِكُمْ

وَ يَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ

وَ يُشَرِّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ

وَ يُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ

وَ تَقْرُؤَ عَيْنُهُ غَدَاً بِرُؤْيَتِكُمْ

خداوند - تا آنگاه که زنده‌ام - مرا در ولایت و دستی آئین شما ثابت قدم بدارد

و مرا به پیروی از شما موفق و از شفاعت شما بهره‌مند سازد

و از خوبان دوستداران شما - که به هرچه دعوت کردید پیروی کردند - قرار دهد

و از آنان گرداند که در پی آثار شما رفتند و سالک طریق شما بودند و به رهبری

شما هدایت یافتند و به قیامت در زمره شما محشور شدند و با شما به عافیت و

حسن عاقبت نایل شدند و در ایام پادشاهی شما تمکن و اقتدار یافتند و در

فردای قیامت (و قبل از آن در فردای ظهور) چشمشان به جمال شما روشن

گردید

فهرست

فهرست مطالب

۵	اهدا
۶	تقریظ
۱۵	پیشگفتار

سروده‌ها

شماره - نام شعر	مطلع	صفحه
-----------------	------	------

۳۸	۱- بیمار و طیب
	ز سر تا پا همه دردم، طبیب	غزل
۴۰	۲- آبروی تو
	خورشید کجا؟ فروغ روی تو کجا	غزل

- ۳- هر چه گشتیم ۴۲
غزل
هر چه گشتیم نشد گمشده ما پیدا
- ۴- شرار سینه ۴۴
غزل
بسوزان از شرار سینه سوزان خود ما را
- ۵- پناهم گرم توست ۴۶
غزل
دل بی تو نخواهد همه ملک بقا را
- ۶- بنده عذرخواه ۴۸
غزل
مگیر کمتر از آنی ز من نگاهت را
- ۷- مولای بی همتا ۵۰
غزل
گل ندارد جلوه روی دلارای ترا
- ۸- تکیه گاه ۵۲
غزل
عمرم گذشت و از تو نیامد جز مرا
- ۹- کمند زلف ۵۴
غزل
از صبرم گفتگو مکن ای دل که یار ما
- ۱۰- شوق دیدار تو ۵۶
غزل
شوق دیدار تو بیرون نرود از دل ما
- ۱۱- تنها اعتصام ۵۸
غزل
ای دل به داد ما نرسد اگر امام ما
- ۱۲- باقی به عشق تو ۶۰
غزل
خواهد شد آشکار ولی زمان ما
- ۱۳- مجموعه کمال ۶۲
غزل
ای ناخدای کشتی دین خدا، بیا
- ۱۴- مصلح کل ۶۴
غزل
خضر راهی تو و گمراه زیاد است بیا
- ۱۵- فیض ملاقات ۶۶
غزل
با سوز هجر تو که بود دل از آن کباب
- ۱۶- ساحل امید ۶۸
غزل
به درگاهت گدایی آمده در می زند امشب

- ۱۷- جلب رضای تو ۷۰
غزل
ای که تمام عالم وجود صنع و آتیت
- ۱۸- مادر منتظر ۷۲
غزل
یارب تو را به عصمت زهرای اطهرت
- ۱۹- التیام من ۷۴
غزل
از سفره او بود طعامی که مراست
- ۲۰- بدر تمام ۷۶
غزل
نازم به جهان از این امامی که مراست
- ۲۱- قلب عشاق ۸۰
غزل
خاک پای عاشق وارسته توکیمیاست
- ۲۲- نوید وصال ۸۲
غزل
تنها دل از نوید وصال تو خرم است
- ۲۳- گل نرگس ۸۴
غزل
امشب که شام قدر و قدر آن عظیم است
- ۲۴- پدر مهربان ۸۶
غزل
عمری است نام نامی تو بر زبان ماست
- ۲۵- سرکوی عشق ۸۸
غزل
ما را سرکوی عشق جانان وطن است
- ۲۶- اسیر حُسن ۹۰
غزل
هر جا که ز اهل بیت عصمت سخن است
- ۲۷- خدمتکار درگاه ۹۲
غزل
تو خورشیدی و هر کس نور گیرد از تو چون ...
- ۲۸- مایه عشق ۹۶
غزل
زندگی را شور عشق دوست شیرین کرده است
- ۲۹- مصباح و مفتاح ۹۸
غزل
ای خسروی که روح الامین هم غلام تست
- ۳۰- جلوه حسن ۱۰۲
غزل
جان به لب رسیده من بیقرار اوست

- ۳۱- رزاق ماسوی ۱۰۴
غزل
یگانه حجّت والای کبریا مهدی (عج) است
- ۳۲- طال الصّدی ۱۰۶
غزل
در این دوران که از دیوار و در بارد بلا ای دوست
- ۳۳- مرغ دل ۱۰۸
غزل
نه آن سگم که ز کویت شوم جدا ای دوست
- ۳۴- دولت حق ۱۱۰
غزل
شب فراق تو کی می شود سحر ای دوست
- ۳۵- انتظار وصال ۱۱۲
غزل
پی تفقد احوال زار من ای دوست
- ۳۶- سبب افتخار ۱۱۴
غزل
میان خلق تو هستی نگار من ای دوست
- ۳۷- غلام خاک نشین ۱۱۶
غزل
به عشق دیدن رخسار ماه تو ای دوست
- ۳۸- ظلّ همای دوست ۱۱۸
غزل
جان جهانیان همه بادا فدای دوست
- ۳۹- گل و خار ۱۲۲
غزل
کنار هر گلی یک خار هم هست
- ۴۰- چشم تمنا ۱۲۴
غزل
به جز ظهور تو دیگر علاج غم نیست
- ۴۱- گل امید ۱۲۶
غزل
قبول حق عملی بی ولای مولا نیست
- ۴۲- آرزو نیست ۱۲۸
غزل
مرا جز با تو بودن آرزو نیست
- ۴۳- گواه خلق ۱۳۰
غزل
جز راه تو به سوی خدا هیچ راه نیست
- ۴۴- کعبه عشاق ۱۳۲
غزل
سامان گرفت آنکه به پای تو سر گذاشت

- ۴۵- محتاج درمان ۱۳۴
غزل
ای یاور هر موجود دست من و دامانت
- ۴۶- منتظر فرمان ۱۳۸
غزل
کی به وصل تو رسد عاشق سرگردانت؟
- ۴۷- چو یار نیست ۱۴۲
غزل
چو یار نیست، بگو تا بهار برگردد
- ۴۸- نوگل فاطمه (س) ۱۴۶
غزل
ای خوش آن بنده که مانند تو مولا دارد
- ۴۹- سایه الطاف ۱۴۸
غزل
خوش به حال آن که جز تو دلبری دیگر ندارد
- ۵۰- سیل احسان ۱۵۰
غزل
عمر ناقابل ما با غم هجران گذرد
- ۵۱- چراغ دل ۱۵۲
غزل
هجران تو در دل آتشی برپا کرد
- ۵۲- امید وصل ۱۵۶
غزل
یکباره امید وصل تو مجنونم کرد
- ۵۳- جویای وصال ۱۵۸
غزل
زهی اقبال آن عاشق که تنها بر تو می نازد
- ۵۴- در گرانبها ۱۶۲
غزل
اوقات تفضلات بی همتا شد
- ۵۵- خبر خواهد شد ۱۶۶
غزل
مژده‌ای دل که شب هجر به سر خواهد شد
- ۵۶- اختر پرنور ۱۶۸
غزل
هر چه گشتم بهتر از تو دلبری پیدا نشد
- ۵۷- گر تو می آمدی ۱۷۰
غزل
دیده گر بر رخ نورانی تو وامی شد
- ۵۸- مهدی هادی (عج) ۱۷۲
غزل
ماه رمضان آمد و دلدار نیامد

- ۱۷۴ ۵۹- فروغ مهر
غزل هر آن که را به حریم تو آشنا کردند
- ۱۷۶ ۶۰- درگاه جانان
غزل با که دردم را بگویم تا که درمانم کند؟
- ۱۷۸ ۶۱- پسر فاطمه (س)
غزل بلبل نطق مرا غیر تو شیدا نکند
- ۱۸۰ ۶۲- درود گرم
غزل دل دائماً وصال تو را آرزو کند
- ۱۸۲ ۶۳- همه هست و بود
غزل کار جهان تکلیف از قُرب ظهور می‌کند
- ۱۸۴ ۶۴- الطاف سلیمان
غزل نام تو هر مشکلی را سهل و آسان می‌کند
- ۱۸۸ ۶۵- جمال سرمدی
غزل عشق آن دلبر که دل را پاک و تزیین می‌کند
- ۱۹۰ ۶۶- بقية الله
غزل بنده درگاه تو کار خدایی می‌کند
- ۱۹۴ ۶۷- مسجد جمکران
غزل اینجا محلّ مسجد صاحب زمان (عج) بود
- ۱۹۸ ۶۸- شاهد بر خلق
غزل تویی به کار تمام جهانیان شاهد
- ۲۰۰ ۶۹- یار بی نشان
غزل نوید آمدن یار مهربان آید
- ۲۰۲ ۷۰- ذکر خیر
غزل اگر از خیر نامی در میان انجمن آید
- ۲۰۴ ۷۱- در آستان نیمه شعبان
غزل صدایی آشنا اما ز راهی دور می‌آید
- ۲۰۶ ۷۲- قاتل شیطان
غزل بزرگ آیت یزدان چرا نمی‌آید؟

- ۷۳- پیک سلیمان ۲۰۸
غزل
ولی خالق سبحان چرا نمی آید؟
- ۷۴- همای بخت ۲۱۰
غزل
همای بخت من آن لحظه بال بگشاید
- ۷۵- بحر مرآت ۲۱۲
غزل
گل خنده تو دید و شکوفا گردید
- ۷۶- رشته انس ۲۱۴
غزل
سرو جان را نثار یار کنید
- ۷۷- یگانه پناه ۲۱۶
غزل
جز تو ما را نبود پشت و پناهی دیگر
- ۷۸- مراد اهل دل ۲۱۸
غزل
گر چه دریا بس خطرناک است ای دل غم مخور
- ۷۹- امیر ملک وجود ۲۲۰
غزل
ای مرا مونس دیرینه و تنها همراز
- ۸۰- بایک مفتوحٍ لِلسَّائِلِینَ ۲۲۴
غزل
تا دست ما به جانب لطف بود دراز
- ۸۱- سایه ارباب ۲۲۶
غزل
ای خوش به حال آنکه بود یار در برش
- ۸۲- فرمانده هستی ۲۲۸
غزل
به کجا رفته که چون سایه روم دنبالش
- ۸۳- قدرة الله ۲۳۰
غزل
خلق را او بود امام به حق
- ۸۴- حجت خدا ۲۳۲
غزل
آن که شد حجّ خدا به خلق
- ۸۵- هادی سبیل ۲۳۴
غزل
نالۀ بلبل بی دل بود از دوری گل
- ۸۶- اشک شوق ۲۳۶
غزل
خارم که در کنار تو گل جا گرفته ام

- ۸۷- عارض جانانه ۲۳۸
 غزل
 ای عاشقان ای عاشقان من عاشقی دیوانه‌ام
- ۸۸- درکوب این خانه ۲۴۰
 غزل
 پای تا سر چه اگر معیوبم
- ۸۹- محرم عشق ۲۴۲
 غزل
 لحظه‌ای روی تو را دیدم و عمری ماتم
- ۹۰- نور خداوند ۲۴۴
 غزل
 هر کار که خود کردم آخر ضررش دیدم
- ۹۱- افتخار گدایی ۲۴۶
 غزل
 منی که در همه عالم فقط ترا دارم
- ۹۲- سینه سوخته ۲۴۸
 غزل
 سینه‌ای سوخته از آتش هجان دارم
- ۹۳- فروزان‌ترین اختر ۲۵۰
 غزل
 شکرلله جز تو یابن العسکری (عج) دلبر ندارم
- ۹۴- سامان ۲۵۲
 غزل
 تا تویی در نظرم از همه کس بی‌خبرم
- ۹۵- سگ و قافله ۲۵۴
 غزل
 گر چه یک عمر من از دلبر خود بی‌خبرم
- ۹۶- صاحب اختیار ۲۵۶
 غزل
 اگر یک همّت والا و توفیقی دهی وامم
- ۹۷- بخشش لطف ۲۶۰
 غزل
 ای درد و بلای تو به جسم و جانم
- ۹۸- در کنار کعبه ۲۶۲
 غزل
 آمدم اینجا که یار خویش را پیدا کنم
- ۹۹- خاک قدوم ۲۶۴
 غزل
 کی می‌شود به صورت ماهت نظر کنم؟
- ۱۰۰- کشتی امید ۲۶۸
 غزل
 ماند اگر آرزوی وصل تو بر دل چه کنم؟

- ۱۰۱- طیب دردها ۲۷۰ غزل
 مادرا می آیم و حقّ تو احیا می کنم
- ۱۰۲- سفینه ناجی ۲۷۲ غزل
 تا سر به پای عزت طاها سپرده ایم
- ۱۰۳- مونس شکسته دلان ۲۷۴ غزل
 کی می شود به رهبر خود اقتدا کنیم
- ۱۰۴- رو نمای تو ۲۷۶ غزل
 تا چند در فراق تو آه و فغان کنیم
- ۱۰۵- دام غم عشق ۲۷۸ غزل
 گر تو ما را ز در خویش برانی چه کنیم
- ۱۰۶- شمیم زلف ۲۸۰ غزل
 می میرم از فراق تا کی رخ تو پنهان
- ۱۰۷- سلیمان زمان ۲۸۲ غزل
 عید ما روز ظهور تو بود مهدی (عج) جان
- ۱۰۸- یا صاحب الزّمان ۲۸۴ غزل
 سر می نهم به پای تو یا صاحب الزّمان (عج)
- ۱۰۹- صفای زندگی ۲۸۶ غزل
 ای عزیز جان و دل، یک گوشه چشمی به ما کن
- ۱۱۰- سپیده صبح ۲۸۸ غزل
 باب رحمت به روی ما واکن
- ۱۱۱- نگاه کریمانه ۲۹۰ غزل
 بیا ای گلبن امّید، دلها را مصفا کن
- ۱۱۲- تمنای نگاه ۲۹۲ غزل
 به جان مادرت زهرا نگاهی جانب ما کن
- ۱۱۳- گل امید ۲۹۴ غزل
 پرده از روی ماه خود واکن
- ۱۱۴- اسیر دام هجر ۲۹۶ غزل
 در نماز شب مرا ای دوست گاهی یاد کن

- ۱۱۵- آشنایی مستقیم ۲۹۸
 غزل گوشه چشمی به سوی این گدای خویش کن
- ۱۱۶- امواج فتن ۳۰۰
 غزل درد جانسوز مرا از کرمّت درمان کن
- ۱۱۷- گنجینه اِکرام ۳۰۲
 غزل گهی یک گوشه چشمی به سوی این غریبان کن
- ۱۱۸- مایه افتخار ۳۰۶
 غزل ای گل روی ماه تو شکوفه بهار من
- ۱۱۹- فارس الحجاز ۳۰۸
 غزل فکر دیدار تو بیرون نرود از سر من
- ۱۲۰- چیزی کم ندارم ۳۱۰
 غزل تو را از لطف حق که چیزی کم ندارم من
- ۱۲۱- بنده زندانی ۳۱۲
 غزل می‌کشد کار مرا عشق تو آخر به جنون
- ۱۲۲- پدر مشفق ۳۱۴
 غزل ساحت دل‌های ما روشن بود از یاد تو
- ۱۲۳- کحل بصر ۳۱۶
 غزل جانم فدای آن که کند جان فدای تو
- ۱۲۴- نعمت دیدار ۳۲۰
 غزل در انتظار دیدن روی دل آرای تو
- ۱۲۵- تسلی فاطمه (س) ۳۲۲
 غزل شجر باغ «هل انا» بی تو
- ۱۲۶- عین رضوان ۳۲۴
 غزل خدا را شکر جانانم تویی تو
- ۱۲۷- راه عشق تو ۳۲۸
 غزل به دام عشق توام صید بال و پر بسته
- ۱۲۸- گلشن مینو ۳۳۰
 غزل دل از هر کس سراغ او گرفته

- ۱۲۹- گره بر پیشانی دلدار ۳۳۲ غزل
سخت افتاده به کار من افکار گره
- ۱۳۰- عنقای قدسی آشیان ۳۳۴ غزل
تو در اعماق دل‌ها جا گرفتی
- ۱۳۱- اکسیر نظر ۳۳۶ غزل
ای بهین خسرو و با شوکت و فر؛ یا مهدی (عج)
- ۱۳۲- کوچۀ امید ۳۳۸ غزل
دلم از هجر تو شد زیرو زبیر یا مهدی (عج)
- ۱۳۳- معیار اعمال ۳۴۰ غزل
مثل تو تاجوری، راهبری، سالاری
- ۱۳۴- چشم امید ۳۴۲ غزل
ما نیوییم به جز راه تو راه دگری
- ۱۳۵- ذره پرور ۳۴۴ غزل
ای دلبری که بر همه دلبران سری
- ۱۳۶- آیا می‌شود که ۳۴۶ غزل
خواهی ز خود امام زمان (عج) را رضا کنی
- ۱۳۷- ای مسیحانفس ۳۴۸ غزل
یادی از حال من خسته شیدا نکنی
- ۱۳۸- به احترام او چرا ۳۵۰ غزل
چرا تو - ای شکسته دل - شور به پا نمی‌کنی
- ۱۳۹- چشمه حیوان ۳۵۲ غزل
شکر لله همه جا هم‌نفس جان منی
- ۱۴۰- تنها وجه‌الله ۳۵۴ غزل
ای در نزد خدا صاحب عزّ و جاهی
- ۱۴۱- روح هستی ۳۵۶ غزل
از ابتدای هستی تا خلقت نهایی
- ۱۴۲- دست گره‌گشا ۳۵۸ غزل
ای مونس دل جان دوران این جدایی

- ۱۴۳- رحمت رحمان ۳۶۰
 غزل به قربان تو ای مولا که نبود چون تو مولایی
- ۱۴۴- یا منتهی رجائی ۳۶۲
 غزل می نالم از فراق محبوب من کجایی؟
- ۱۴۵- ولی کریم ۳۶۴
 قصیده تویی مشیت حق بر عوالم امکان
- ۱۴۶- ترجیح بند ولادت ۳۶۸
 ترجیح بند مرغ جانم گشوده پر امشب
- ۱۴۷- سرود ولادت (۱) ۳۷۶
 مسمط مستزاد (سرود) باد صبا آهسته گفته امشب
- ۱۴۸- سرود ولادت (۲) ۳۷۸
 مثنوی مستزاد (سرود) مژده مژده خانه نرجس شد امشب نور باران
- ۱۴۹- سرود ولادت (۳) ۳۸۰
 مثنوی مستزاد (سرود) مژده مژده مژده!
- ۱۵۰- سرود ولادت (۴) ۳۸۲
 مثنوی مستزاد (سرود) نیمه شعبان آمد
- ۱۵۱- گوهر یکدانه ۳۸۴
 مسمط مخمس آن که را از لطف حق یک همّت مردانه باشد
- ۱۵۲- حجة ابن الحسن (عج) ۳۸۸
 مسمط مخمس ای عیان از تو وجه خدایت
- ۱۵۳- تمام هستی ما ۳۹۲
 ترکیب بند دلم امشب هوای یار کند
- ۱۵۴- حاصل عمر ۳۹۶
 مثنوی حجت والای داور، الغیث!
- ۱۵۵- روحی فداک ۳۹۸
 مثنوی حجة ابن الحسن العسکری (عج) روحی فداک
- ۱۵۶- طاقت دلسوختگان ۴۰۰
 مثنوی ای پسر فاطمه (س) روحی فداک

- ۴۰۲ ۱۵۷- رمز پیروزی
 مثنوی
 حجة ابن الحسن (عج) نگاهی کن
- ۴۰۴ ۱۵۸- مقلب الأحوال
 مثنوی
 کیستی؟ ای تمام مافیها
- ۴۰۶ ۱۵۹- به گدایت نظر کن
 مثنوی
 به گدایان خود عنایت کن
- ۴۰۸ ۱۶۰- قربانی فراق
 مثنوی
 ای امید تمام موجودات
- ۴۱۲ ۱۶۱- اتکای شیعیان
 مثنوی
 پدر مهربان ما باز آ
- ۴۱۴ ۱۶۲- تنها علاج
 مثنوی
 کیست غیر از تو کسی دلبر من
- ۴۱۶ ۱۶۳- شهد ولایت
 مثنوی
 من که به خُلق خوشت خو کردم
- ۴۲۰ ۱۶۴- گل باغ عشق
 مثنوی
 به لب دارم از عشق تو زمزمه
- ۴۲۲ ۱۶۵- پناهنده درگاه
 مثنوی
 امام زمان ای ولی کرام
- ۴۲۴ ۱۶۶- صحبت یار
 مثنوی
 باز هم صحبت یارم خوش تر
- ۴۲۶ ۱۶۷- رحمت واسعة
 مثنوی
 رحمت واسعة حق مهدی (عج) است
- ۴۲۸ ۱۶۸- غلام حلقه به گوش
 مثنوی
 از پرده دل می زنم اکنون صدایت
- ۴۳۰ ۱۶۹- شوق وصال
 مثنوی
 ای جان من قربان آن بادام مستت
- ۴۳۲ ۱۷۰- مأوای تو
 مثنوی
 ای گلبن خوشبوی گلزار امامت

- ۱۷۱- آئِنَ الطَّالِبِ ۴۳۴
 مثنوی کجاست طالب خون شهید کرب و بلا
- ۱۷۲- آب زُلال ۴۴۰
 مثنوی مستزاد(سرود) تو امام زمین و زمانی
- ۱۷۳- دلیل هدایت ۴۴۲
 مثنوی مستزاد(سرود) السلام ای گل باغ سرمد
- ۱۷۴- جانم به قربانت ۴۴۵
 مسمط مربع مستزاد(سرود) یا حجة ابن العسکری(عج) دستم به دامانت
- ۱۷۵- منجی جهان ۴۴۸
 مثنوی مستزاد(سرود) دستم به دامانت بیا ای مهدی زهرا(س)
- ۱۷۶- مولای کریم ۴۵۰
 مثنوی مستزاد(سرود) افتاده در سر من عمری هوای مهدی(عج)
- ۱۷۷- کشتی نجات ۴۵۲
 مثنوی مستزاد(سرود) مهدی جان دل بستم به تو
- ۱۷۸- در انتظار دادخواهی ۴۵۴
 مثنوی مستزاد(سرود) یا ابن العسکری(عج) مظلومان در انتظارند
- ۱۷۹- عزیز اولیاء ۴۵۶
 مثنوی مستزاد(سرود) مهدی جان(عج) - مهدی جان(عج)
- ۱۸۰- حسرت وصال ۴۵۸
 مثنوی مستزاد(سرود) یا ابن الحسن(عج) جانم به لب رسیده
- ۱۸۱- مولا! کجایی؟ ۴۶۰
 مثنوی مستزاد(سرود) عمری سر راحت نشستم ای دوست
- ۱۸۲- اشفع لنا عندالله ۴۶۲
 مثنوی مستزاد(سرود) صلی الله علیک یا صاحب الزمان
- ۱۸۳- روزگار سیاه ۴۶۴
 مثنوی مستزاد(سرود) حجة ابن العسکری(عج) جانم فدایت
- ۱۸۴- گرد نعال ۴۶۶
 مثنوی ترکیبی(سرود) حجة ابن العسکری(عج) ای مونس دل من

- ۱۸۵- بهترین محبوب ۴۶۸
 مثنوی ترجیح (سرود) ای بهترین محبوب من جانم به قربانت
- ۱۸۶- سایه لطف ۴۷۰
 مثنوی ترجیح (سرود) یا ابا صالح المهدی (عج) کجایی
- ۱۸۷- زندگی بی مفهوم ۴۷۴
 مثنوی ترکیبی (سرود) یا صاحب الزمان حجّت ربّ مجید
- ۱۸۸- ابا صالح المهدی (عج) ۴۷۶
 مثنوی مستزاد (سرود) مهدی (عج) فاطمه (س) جان به قربانت
- ۱۸۹- أجرک الله ۴۷۸
 مثنوی ترکیبی مستزاد (سرود) ای امام زمان (عج) مادر تو شد
- ۱۹۰- سوم عاشورا ۴۸۰
 چارپاره مستزاد (سرود) مهدی (عج) بیا نظر کن
- ۱۹۱- محرم خانه دل ۴۸۲
 مثنوی مستزاد (سرود) حجة ابن الحسن تویی
- ۱۹۲- قلب کباب ۴۸۴
 مثنوی مستزاد (سرود) از گل وصلت نچیدم
- ۱۹۳- پادشه خوبان ۴۸۶
 مثنوی ترجیح (سرود) ای یوسف فاطمه (س)
- ۱۹۴- ماه جهان آرا ۴۸۸
 مثنوی ترجیح (سرود) مولا مولا مولا
- ۱۹۵- فدای احسانش ۴۹۰
 مثنوی مستزاد (سرود) نمی دانم چرا امشب دلم شوری دگر دارد
- ۱۹۶- یا صاحب الزمان (عج) ۴۹۲
 مثنوی مستزاد (سرود) کی می دهد به پیک فرج نوید
- ۱۹۷- مولا مدد کن ۴۹۶
 مثنوی ترکیبی مستزاد (سرود) ما در دو عالم تو غمخواری نداریم
- ۱۹۸- یا حجة الله ۴۹۸
 مثنوی ترکیبی مستزاد (سرود) یا ابن الحسن (عج) مشکل گشای عالمی تو

- ۱۹۹- عاشق خسته جان ۵۰۰
- مسمط مربع مستزاد (سرود) حجة ابن الحسن (عج) ای امام زمان (عج)
- ۲۰۰- تنها امید ۵۰۴
- مثنوی ترکیبی (سرود) پر می زند مرغ دلم جانب کویت
- رباعیات و دوبیتی ها ۱۰۱ - ۹۵ - ۷۹
- ۱۲۱ - ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۱۶۱ - ۱۶۵ - ۱۸۷ - ۱۹۳ - ۱۹۷ - ۲۲۳ - ۲۵۹ - ۲۶۷ - ۳۰۵
- ۳۱۹ - ۳۲۷ - ۳۶۷ - ۳۷۵ - ۴۱۱ - ۴۱۹ - ۴۳۹ - ۴۴۵ - ۴۷۳ - ۴۹۵ - ۵۰۳
- ۵۰۶ مناجات
- ۵۰۷ ضمیمه (زیارت آل یاسین)
- ۵۱۴ پایان کتاب

آشنایی با دیگر آثار سراینده

آثار چاپ شده :

زمزمه انتظار

نعمه انس

نجوای منتظران

ريحانة النبي ﷺ

آثار در دست انتشار :

خصائص امير المؤمنين عليه السلام

نواميس الدهر

اسرع السفن

شرح زیارت امین الله (۲ جلد)

فضایل اعتقادی و اخلاقی (۳ جلد)